



پروژنگارش پاری

کارخانه

میرزا رضا خان بکاشو فردینی دسپران دسر
و سرتر جهان و خوری دولت با فرو بر ز ایران اسلامبول
که از پی نگارش پاری آویژه برای نمونه از کوه
نوشته نگاشته شده است

چاپ دویم

بخوش شرکت علمی آغاز و انجام
به برفت ساله سرداد ماه یزدگردی ۱۲۷۳
برجسته ذی قعدة الحرام تازی ۱۳۲۲

پرو رنگارش پاری

بنام کیتایزدیگان

پاس بکران یزدان انا و توانا را سزاست . که آفرینش جانرا از بنکته فیئی بار
 هتی در آورد . و مردم را به سیروی زبان بر دیگر جانوران برتری بخشیده . بر
 آنان هم اگر گونه خود پیا مبران با فرمان فرستاده و در و پشمار بر همه نزدیکان
 نگاه بارگاه خدائی ، که پریشان در خوشکی دوری از آغاز که (۱) و در مانده
 گرداب فرمانی گویند . بویژه (۲) فرجام نیکو انجام فرستاده کان . و در
 و تبارش باد . که میوایان راه و باز خوانند کان آفرش بره کار آمد (۳)

(۱) آغاز که . بسدا (۲) بویژه . بخصوصه (۳) بره کار . عاصی

(پس) چون در این چرخه مهر آباد که ایران شبت آئین در سایه دانش پروری
 سایه یزدان شاه سلیمان بکین (ناصرالدین شاه قاجار) که جهان داری پرورش
 پایا و لشکر کینه تو زش جهان گشاد . بدین و داد پیرایه یافته و در خنده کوهر
 دانش کران ماکران کثرت یافته است . دبستانها باز و درهای دانش بر همگان
 گردیده است . نوخاستگان بخت (۱) شایسته چنانکه به سر و بار (۲)
 باری در سرشت ایرانیان شسته است از هر سودنش پرده بی برخاسته و هوش
 کوهری را بکهرهای دانشی آراستن گرانیده اند . از اینجا نیکه آرشها در نواد (۳)
 کوناگون اندر است نختین پایه آموزشی نواد و پس از آن دریافت آتش آنت و
 زبان پارسی از آمیزش تازی بدینجا رسیده که کم کسی بدریافت آیمغ (۴) دازد (۵)
 چنانکه هست تواند دست یافت ازین روکار آموزگاری بی دشوار گردیده است
 چه مردم بخوانند و ندانستن خو گرفته از آتش جهان از شش بوازه (۶) گوازه (۷)

(۱) فرخت . ادب (۲) فرو بار . فیض (۳) نواد . لغت (۴) آیمغ . حقیقت

(۵) دازد . لفظ (د) دازد . کلمه (۶) گوازه . ست و خلک

(۳)

هستمان کشته اند . چنانکه گشت سخت زمین را از خار و سنگ و سفال و
درختان سایه افکن پر استیسه پس دانه افشانند و نهال نشاند باید زبان از تاریکی
و تاری و فرانه و مانند آنها زدوده در خور گنجایش آرشای دانشی نموده و بکران
آستین دانش آموزی آتش با سپهریں (۱) بفرزند وزی تاشه کوشید تا از هر ابله
پیش افتاد و پس نمایند . پس بر کودکی هم از روز نخست خواندن و دانستن و از پیش
ندانسته گذشتن باید آموخت . تا از آتش و دانش . به پیکر کالیوه (۲) نگریند
هوش گرامیر که یکجا بخش بر دانیست پخیزای پست پیکری (۳) هم نشسته اند .
بر گاه . زبان سادگی گرفته . و دانشا بدان زبان بچوه (۴) یابد . رنج پیشانی
دانش پروده (۵) بیخ فسرود آمده . هاندک روز کاری . فرزانگان دانش
ایران . آموزگار سخودان . خاور و باختر میکردند . در کونه کنونی . که زبان
کوهری خویش را نمیدانیم . زبان دیگران را بر روی چه پایه . توان آموخت

(۱) اسپهریں . میدان (۲) کالیوه . حیران (۳) پیکری . صوری

(۴) بچوه . ترجمه که از انزو (۵) دانش پروده . طلبه

که از آذر مهراند وخت . در کشور های پهلوی (۱) نویم (۲) از برای زبان . انجمن
 سرک . اشکیود (۳) از مردمان دناشی (۴) بزرگ . فراهم است . که پادشاهان
 دانشور . باندای (۵) آنجا سرفرازی کند . و از آن انجمنها در زبان . نامه اگر
 آمده و برسد آید . چنانچه . که پهلوی زبانان سرفراز بنویسد (۶) (لوکان
 العلم فی التریاک له الفرس) بآرایش و پریش زبان خویش نگرایند . و زبان
 پارسی ندانند . و در آن میدان مایه نخوانند و ننگارند . که یکسر با پوشش داشته
 چنان نگارند که در آن زبان نگارش از پریمون (۷) گذارش پسر است . بند
 شرسار محمد رضا فاشا بکلوتسروینی . از برای نمونه نگارش پارسی . از نامه .
 و فرمانهای شاه . تا درخواست نامه (۸) و چک (۹) و رنقه (۱۰) و شماره (۱۱) و دریا^ف
 و (بازیافت) و اماره (۱۲) و (بازپرست) و (بازخواست) (۱۳) و (پرست)

(۱) پهلوی . مدنی (۲) نویم . محض (۳) اشکیود . مرکب (۴) دناشی . اصل علم
 (۵) اندامی . اعضای (۶) نوله خطاب (۷) پریمون . دائره (۸) چک . برات
 (۹) رنقه . حواله (۱۰) دریا ف . قبض (۱۱) اماره . محاسبه (۱۲) باپرس . متعلق (۱۳) بازخواست

و پانچ، در سوک و شادمانه و مانند آنها نگاشته . درش (۱) . و چند فرستیم
 و کونه با انجام آن پرداخته و (پرویز نگارش پایش) نامیدم . و در آن آگشتا
 باستان . و نوه دیگران . چیزی جز برخی از جامه (۲) ای گواه بایرمان
 نیاوردم . امیدوارم . در نزد خداوندان سرود . بهره یاب پذیرانی
 و پیرایه اندوز فرسوزده رهنائی یابد (نخستین در نامه فرستادگان)

(فرستیم نخست در نامه پادشاهان)

(نامه نامی پادشاهان همدین و همایه)

پس از ستایش یزدان پوشیده دان جان بخش و روزی رسان آسایش ده آب
 کل . آراش نه جان و دل . که خاک را پای جان پاک در داده بنوله (کرمن)
 افسر فراری بخشید . و آتش (۳) دوری آتش را به نیروی خدائی با همه جدائی
 برشته یکتائی کشید و نیایش نخستین گامه (۴) هستی و سرمایه داری پائین فرستاده گام

(۱) در . باب (۲) جامه . شعر (۳) آتش . عناصر

(۴) گامه . معصود

(ورفان)

(ع)

درفان (۱) از راه افشادگان سترک پیمبر نازی و نژاد و تبارش ، که برگزیده گان
کردگار و میوای هوشیاران بختیار نیکو میخارند . در دوشیزان از شما بر فراگاه (۲)
گردون پناه پادشاه حجاب کجتر و کلاه فرسخ گاه . انجم سپاه . دوست باستان
دولت با فرمت (۳) جاودانی (۴) ایران سر با افسرد و دهشمانیان . سلطان
با فروتوان که جانش یار و روزگارش تا جهانست پدیدار باد . پنج انفراسیکردده
که دمان (۵) بی پایست . بد پیام و نامه از آتو نپسرد شه . و فرستد بنام باهنک
نفرستاده . و از نشانه های پیکان دوستی و یکرنگی پرده کشاده اند . سو و کردنی
و پیمشتی این بود دولت فرمند . جاوید پیوند . بدانگونه پدیدار است . که
از هیچ روی پای مردی و بر و روشکر نیاز نمی آید . همسایگی و همدمی و پی
از روی منش ایند و کرده را بر هم بسته است . و دوستدار را در فراگاه جهان
پناه پای مهر . بیرون آفت و ششود . و نمود و میوایست . کار گذاران و دربار

(۱) ورفان . سیف (۲) فسرگاه . حضور (۳) فرمت . شوکت

(۴) جاودان . ابدیت (۵) دمان . زمان

یار راست . که بدین پیکره مهر چهره . بنی بکرش کنه و سان . بکار هر دو کشور .
 و کسان آن . واری کرده . راه آبادی برهم کشايند . وزیر دستان هر کشور .
 از داد و ستد . و ایت و کذر . در خاک یکدیگر . آزاد بوده . بود سودا .
 و باز رکابی . که نخستین پایه توانگری . و مایه برتریست . بگونه و نحوه در رسند
 تا دیگران . شمار خویش . از یکرونی و توان . این دو گروه گرفته . راه پیشته
 دوزار در آگهی بر بندند . برای رسانیدن نامه دوستانه تیسار (۱) میریار . سرکار
 دالابار دو قنند . دستور اجند . میرزا بهرام خان سپهر را که پرورده مایه خسروی
 و برآمده در فرمک خانه تاج درستیست . بنام فرستاده (۲) این دربار . روانه
 بارگاه کیوان جایگاه هشتم . او در هر گونه (۳) دارای جهان دید و رایست . و زبانی
 راز درون بازار . در مشک و الا خواهد نمود . و بر سر چه فرمان رو و پیروی خواهد کرد
 همچنان بدین در که گردون سر که جای فرستاده پادشاه با فروگاه باز و نمایان است

تیسار . جناب (۲) فرستاده . ایچی (۳) کونه . حال

کسی

(۸)

کسی در خور آرزوهای درونی، روانه داشته نرسانند. که گاه بیگاه. بزبان بش
از دبایست کار. و بایستینای روزگار. سخن گذار آئیم. عمواره جهان. بر سر و گاه
و دودمان خسروی نشان. یار بوده. و کثور و شکرش. آباد و آراسته باد
(بپادشاهان دیگر)

خدا بفرماید. و پروردگار پروردایم که بر آورند هر ماه. و آفریننده سپید
و سیاه. و بخند تخت و گاه است. اینچنان خداوندی. که با همه شماره فرود
بجست جهان در هر چه در آن نه زرف (۲) در بای و نشاندگی (از دبایست نجات
و بد دست نیست. همه بندگانیم و بزدان بخت) گونه مردم. از روی آفرینش
مردمی. بدانگونه به مکر و بی بر بسته. که بی یاری یکدیگر. از هیچگونه دبایستی بی نیاز
نمی توانند بود. و هیچ دستان و فنون. از سودم انبازی. برکنار نیارند غنود
آفرینشی. آفرینش. و بر هر چه بخت. بر هر چه بکرم. از هر دلی و عد استانی

(۱) فروزه. صفت (۲) زرف. عین

ماید

مایه ای گهری رسته . و بر هر بر آورده . گذریم . چند تخت از هم بر گرفت . که بر یکدیگر
 پیوسته است . همه جهان برآمد و شد کشور با ناچار . و داد و ستد کالا . و دستنج
 و جاورد ، داشتن باخته و نه داشته برخوردارند . همایکی این دو دولت با ویت
 بازگمانان دو سوی عالم . بهم کاری و هم بازاری و داشته . از برآمد و در آمدی تریز
 و بوم . و دستکار و نریار . بافت . و ساخت یکدیگر از دمان دیر بازی . در پهلوی
 (۲) سرک بنکه (۳) کرشمه . و در سرای های بازگانی بزرگ . لا و (۴) و انخانه (۵)
 و کالای دمی . و کشتی . و کانی . نهاده . و شعله سود . بر هر دو کشور کشوده اند .
 آنچه را در کشور دوست والا گهر . شهر یار داد کر . زینده کلاه و کمر . و بر آرنده شکوه و
 که زندگانیش پایا . و تخت امپراتوری اش . همواره بر تن و توش خنروی زیبا باد در خور
 دانند . خرید به سزینه (۶) برآمد و آگاه دارند . و هر چه ازین بوی در آورند و (۷) را
 و سومه (۹) شمارند . از هر دو سوی این گونه آمد و شد . شود آبادی و نوه شاد است

(۱) جاورد . تبدیل (۲) پهلوی . شهر (۳) بنکه . مسکن (۴) لا و . بنا (۵) انخانه . متاع
 (۶) سزینه . خنوج (۷) برآمد . اخبار (۸) سا و . باج (۹) سومه . سرحد
 نیدانم

آنان مان . که دیر با ریت . شیرازه کردارشان . از دست اندازی .
 دزدان / اه زن . و دغل کاران آسایش شکن . از هم رنجیده بود . نخستایم
 بگونه و نحوه ما . به پیرایش / اه . و آرایش کارگاه مردم کارگر . برخورد
 کشته . هر کسی را از روی دپرسی . و نیک اندیشی . بی اینکه چکله خونی بچکله
 و دیه (۱) از میان بکشد . بر جای خویش نشانده . و بابت کشت و کاه
 کشاورزان را از ورز (۲) و بیغ . و جستن . فراهم ساخته آبهای افشاد
 بازجوی آورده . آنسیرین بشت آیین را . بسره و خرمی رنگین . و سودگین
 کرده . از اینسیر و چندی بکچ فرود . و آسودگی . و نورسندی برزیرستان
 آنسانان رخنمود . نویم پاداشش اینگونه کارگذاری . و پرستاری بزرگ
 او را بپایه دستوری (۳) دیر خسروی . برتری داده . و بر نامه (۴)
 تیماری . که سانه (۵) آن پایه است . سرفراز داشته . و بیج سه هزار و ما

(۱) دیسه . شخصی (۲) ورز . عوامل (۳) دستوری . وزارت

(۴) سرنامه . عنوان (۵) سانه . خاصه

برپیکانی

بر بیگانی پنهان تو مان پشین آن . بر فرو دیم . که افراش (۱) شت هزاران
 ز رو میشود . از اسال نسج نال . که سال هزار و دویست و پنجاه و دو
 یزد کردیت . همه ساله آنکجینه دولتی بر او رسیده . شوه دلخوشی . و توی
 او گردیده . بیش پیش . بجان فانی . در راه دین دولت کوشد . ویر
 دربار سپهر منجار . گذاره فرمان مهر نشان ۱ . چنانکه هست بجزیده باز بست (۲)
 برده . و از فرو دین و کاستن باز دارند . ساله او مرد روز آبان ماه یزد کردی
 (فرمان همایون شد)

آنکه چون مهکامه (۳) رستخانه شهریاری همواره بر مکان (۴) ایندکان راست
 نشان . درستی بجان شایستگی یار و بایستی گذار است . و از برای پیرفت
 کار . و برتری منجار خندگی . و بفرمت ارزندگی لشکر . که اندام هر
 ناگزیر خردی و کشور است . و کثا ورز . و کدیور و (سورستار) (۵) و استه

(۱) انسه از جمع (۲) باز بست . ثبت (۳) مهکامه . اعظم مقاصد
 (۴) ار مکان . تربیت (۵) سورستار . عموم رعایا (۶) او مرد . عزت

چاش و کوشش جوانان باهنر و برویال دیران پر خاشخراست . کوبی
دستباری آنان . آسایش کثور پیکره بنند . و نگاهاری سوده بدینان .
از دست اندازی دشمنان آسین . که همواره در کین متند . بگونه دلخواه پیش
نگریند . و لنگر بید بناد . مانند خانه بی بنیاد . نمودی میبود . و نمائی میبود
که ببادی از پای در آید . و باندک نمی برجای بریزد . و نگاه داشتن دنیا و دنیا
بخشی نهاد را . سمران کاردار . و هنران آموزگار کار آموزده میساید . تا از
درستی روش . راستی کنش . دستواری مردان کار . و ایستادگان بنگامه گیرد
دار . پستی دوستان . و درستی بر دشمنان . هم نخستین دیدار . پدید آید
. تیمسار بختیار و الاثر او مهرباد . پر در ده فرنگستان خسروی . بر آورده کا بنده
بوش نشان شریاری و برتری . دولت خواه کار آگاه . فرامرز خان
مبین پور سر فر از خان نوشین (۱) و انرا (۱) که هر گونه ار مکان داد و دانش
آراسته . و از هر گونه انیر (۲) بگویش پذیر پیروانه و بآرون (۳) مینک بختی
(۱) نوشین روان . مرحوم (۲) انیسر . اخلاق سینّه (۳) آرون . خلاق حنه

فزون آرایش یافته . و در کار لشکری پیسر و ودانشی در خور . و پخته پس با فر
برآمده است . بجایزه پسری برتری داده . بهر خوان سپرداری . سرافرا
و بنامدن سرشانه شیر و خورشید چهار ستاره . و بستن کمر زین شاره . و نشان
مهر زینیز . و داشتن کوس و فرش . با ساز داشتیم . که در انجمن آموزش
و نمون لشکری . از روی و نهاد نیکو نهادارای اندیشه سپهروزی پیشه بود
و در هنگام جنگ و آهنگ و میان سپاه . بهر بازی . و جان فشانی پردازد .
سران و کوردانان . و همه نامور و نامبر داران (۲) لشکر دشمن شکست پیروزی
ر بهر . اورا بجایزه فرست آوازه نامبرده (۳) شناخته . و قزبرگی او
و فروتنی برهنه نهاد داد بنیاد لشکری را بآئین دارند . و بهر آن سپهروزی
دیوان سپهروان خسروی . نمیرای فرمان پوشش نشانرا . همچنان نیت نهاد
باز بخت برنگاریده . از فروزون و بر سودن برکنار گیرند . باور و

آبان ماه یزدگردی ۱۲۵۲ برهنه سلج شهر جادی الاولی سنه ۱۳۰۰

۴۰ باد . روز بیست و دوم به راه

(۱) سران . رؤسا (۲) نامور و نامبر دار . نمایندگان (۳) نامبرده . مذکور

(فرمان همایون شد)

آنکه چون همواره پیشنها دکارگذاران آستان بمان سبای خسروی . و حجتاً
 یابندگان بارگاه گردون پایگاه مری و سروری . به برافراشتن پیکار
 رستمکار دست کردار . و بندگان در بار جان فشان بنجاست . و تیمار
 فرست یار . گرامی دستور استوار فرخنده گی یار . میرزا علیخان امین الملک
 که روزگارش پیوسته در خور آرزو باد . هم از آغاز فرخنده خسروی ما . بر
 دو دمان شاهی از بندگان جان فشان دکارگذاران کاروان بوده . و در هر گونه کار
 که از پیشگاه گردون پناه شریاری . برانجامش نامزد گشته . هر گونه بهر خود
 در کوشش و چالش نیکوئی آغاز و انجام آن بجای آورده . شایستگی و کارآگاهی
 خود را در کامیابی خویش . و دست آوردن خوشنودی درونی ما که نموده خرد
 ایند توانا است . بر زمینه پدیداری مویدا ساخته است نویم از پی پاس بجا
 کارگذاریهای او در راه دولت دیر پایا و دگر می تمکنان به پایه و پایه شناسی

(۱) حجت . مطلب

دربار پسر نشان . اورا با چانه و مهر خوان (۱) این الدوله که ستوری
 در راه و کار دین و دولت سرافراز سروده . و بلج (۲) ... تومان به
 بیگانی به باری نویسنده . از آغاز نوروز سال . که بهر جنگی ساله بزرگ
 و دولت و پنجاه و یک بزرگروست . از اورا دستور گرداوردیوانی کشور
 آزار آگاهان . تحت درآمد و سرینه ساخته . همه ساله از روی چک و نسخه
 کارگذاران دربار . و دریافت خود او بر مانند . دیران مشکین خامه . فیما
 فرمان های یونان و قسطنطنیه دولتی نگاشته . و از کاش و فرایش در پناه و
 روزانه سرشش روز از سنده ماه ۱۲ برهنه ۲۲ شهر رمضان تازی ۱۲۹۹
 ۷ هجری . (گونه دوم در پروانه و سرمانجه)

(پروانه) (پروانه های یونان) آنکه از روی باز آوری و تمییز بختیار بهر
 اینجا کارخان فرستاده توان کن (د) خسروی . بر نشانه در بار فرستاده

(۱) با چانه و مهر خوان . لقب (۲) بلج (۳) درباری . بکلی (د) دستور گرداوردی
 . دستور العمل (ه) درآمد . منسل (د) فرستاده توان کن . وزیر مختار

دولت فرانسه که بدستباری دستوری کاردار پیمان تاشان^(۱) هرگاه بمایون برگزیده^(۲)
 گردید و الا جا خرد دستگاه (میرزا توس) وابسته^(۳) نامبرده فرستاده^(۴) که
 که دستان کرداری آموزگار^(۵) او روش برتری فرجام میرود دولت با فرد
 برز است . در کارهای بی واکذا آمده . بگونه شایستگی قرار نموده . و بدین
 سان با موصحن خود زبان مردم آسان دست یافته . که با نیروی بهره
 داری در زبان خدا داد نژادی خویش هرگونه نگارشهای پاری را بفرانسه
 و فرانسه را با پاریسی بچشم بیناید . و بدین هنر پایه یکنانی . و تحت ناگزیری
 فرستاده که را داده شده است . برتری پایه او را نویم پشت گرمی او و دلجوئی
 و امیدواری یاران او را بار گردون توان درخواست نموده است . لاد^(۶)
 بر این او را بدبگیری (۷) سیم آنجا بر نشاخته . و مهر خوان خانی بدو داده
 فرمودیم . بگنجور دستوری کاردار پیمان تاشان از فلج نوروز امسال . که

(۱) دستوری کاردار (پیمان تاشان) . وزارت امور خارجه (۲) برگذار . تقدیم (۳)

وابسته . آگاه (۴) فرستاده . سفارتخانه (۵) روش . پولیتیک (۶) لاد . بنا

هزار و دویست و پنجاه و دو یزدگردیت . بلنج دویست تومان . برکسید تومان
 بیستگانی او فروده . همه ساله سید تومان پول او را . تحت و استاد^(۱)
 آن فرستگه روانه دارند . که بدستاری دستور توان کن (۲) برادر رسیده .
 دریافت نامه باز فرستند . دبیران ستوده نشان دیوان همایونی سفرنگ پروانه پوش
 نشانه را . سخت دفرودیوان ساخته . از کم و کاست باز دارند . ششویس^(۳)
 روز اندرگاه (۴) باستان ۱۲۵۲ برهنه ۴ اجا دی الاخره سینه ۱۳

(همچنان) (پروانه همایون شد)
 چون همیشه اندیشم فرجنگی شده دربار بهروزی یار . برگزیدن مردمان کار . و بر
 شردن تراوش فآر آنان در نیکوخواهی دولت با فرو برز . و پیش برد
 کارهای با آب و ارز میرود . و بمایه پایه کار و کردار چاکران فرجا
 اندیش . خردمند و هوشیار . نمونه از مهر دینی خویش بخشیده بده^(۵)

(۱) و استاد . مقری (۲) توان کن . مختار (۳) ششویس . روز پنجم
 (۴) اندرگاه . غمه سترقه (۵) بده . حق

بدنه کسی را به پیاده رفتن روانه نموده و با دوشین هرگونه پستی را از روی چشم می
 گذاردی بجای آورده ایم. بار یافته درگاه حبیبی و سوسوی. زاده آزاد و کرم
 سردار پسر وزیر. فریدون خان سر تفنگدار را. که سالها است در
 انجام کارها آزموده. و بکاری بودنش ستوده ایم. بخت بد نشان
 دشمن شیر و خورشید. از پخته (سیم) سرفرازی دادیم. که آویزه
 سینه مینموده. در میان همکنان سربند آمده. بدل دست. و گونه
 چست. در پیروی کارهای بازگذاشته کوشیده. از روی چالش برتری
 و بالش جوید. دبیران دیوانخانه جاوید نشانه. سفرنگ (۱) فرمان
 کیوان او رنگ را در باز بست و قهرهای دیوانی. از فرایش و کاش باز
 دارند. ساله او نزد روز آبانماه یزد گردی^{۲۵} شهر جادی و تاولی تازی^{۲۶}

(پنجان) (پروانه همایون شه
 آنکه از روی باز آوری رفعت یار. سردار پسر و زی کار. بلند
 جاه. و نیک بختی دستگاه (بیرن خان) پوره دستور دانش آزر^(۲)

(۱) سفرنگ. شرح (۲) آزر. حریفان بزار. راجورت

خواجہ خردیار . وابستہ لشکری فرستاده دولت نیرومند بر ناسا حه در دربار دولت
ایمانا . در پیش . و یورش کنونی لشکری . و سازگار از اسبجا . از شنگ
و توپ و تیرکوب و کشتیر . و چگونگی بکار بردن اسلحه های نوی پدید آمده
و شماره مردان کاری . از سواره و پیاده . و در بنا و جنبش و است و باز
گشت در کوه و دشت . دلتایه و شید از . و پیدار (۵) و آفتاب و شمس
و خود داری . و باز داشت از آخت و آخت دشمن . و پل بستن .
و بند و بست شکن . و مانند آنها . و بویژه پوشیده (۷) ساختن بار و
بید و در پانی برده . و در آن اجلتا (۸) بسیار آسان نزدیک بهوش
با گذاره (۹) ساده نگاشته فرستاده است . نویم پادشای پنج او و دگر می
و امیدواری را و ران (۱۰) راه نیکو بندگی . و بدو شناسان شایستگی و

(۱) یورش . بغض (۲) کشتیر . توپ بزرگ (۳) در قلعه (۴) پیدار . مقدمه
بجیش (۵) پیدار . عقبه (۶) آفتاب . حمله (۷) پوشیده . سر
(۸) اجلتا . کتابچه (۹) گذاره . عبارت (۱۰) زاور . خادم

دار زندگی . اور با پاید سرشکی لنگر پیاده سه فراری داده برساندن شگانی
 پاینه مبرده فرمان دادیم . که از سله امساله . در پشت بر آورد و نیزینه
 لنگری بوی رسانیده . و دریافت بکجور سپارند . نگارش و رزان با داد و
 ارز دیوان خسروانی . غیرای را پروانه پوش نشانه را . و جریده باز بست
 شگاشته . از برشش (۲) و رش و پناه دارند چشتویش روز اندر گاه هزار
 و دویست و پنجاه و دو یزدگردی برهنه ۴۱ شهر جادی ۱۳۰۰
 (فرمانچه) (فرمانچه ایوان شد)

آنکه درخواست بازگشتان اسپهان بفرگاه جهان پناه داوری دستگاه
 رسیده . از نگارش آن آگاهی در خورد پیدا کردید . چنانکه دریافت میشود .
 فرمانداران کارکنان کارگذاران آن مرز و بوم . بر بدی کمرک چیزی خود
 سران فروده اند . و با اینکه دکنونه دستوری داشتن از بارگاه . هرگاه
 فزایشی در خورد میآید کم از اینکه بر درآمد باستی نهاد . تا کالای بومی روانی

(۱) غیرا . شرح (۲) برشش . تغییر (۳) رش . تبدیل

کرش

گرفته . کشور از تنجایی بر بد بشمیر راه و روش سود بدین پایه پدیدار
دولت . بلج گزافی بر برآمد گذاشته . و در آمد را . بخونه پیشین خود
واگذاشته . ندانسته اند که از این رو تا چه پایه زیان . بر مردم سپان
و گنج ایران میرسد . چه کجینه ضروری . برابر رنج دلیران . برای باز
داشتن راه دوستی باد و تنها است . که نگاه داشتن پایه و اندازده
همری . و هنوز (۱) و آروند (۲) سروری . و کشور داری . و
آزادی کشت و کار . و آسوده نشستن زیر دستان در خانه و بازار
بدان بسته است . اینگونه رفتار برون از منجاری . یکسره دشمنی آرزوی
ماست . و کنندگان . در خور هر گونه سختی و آزار . همانا گرمی مهر ما
چهره آهنگش را . از راه راست روی . و فرجام اندیشی بر تافته است
که به بیراهی چنین بار و تنگ اندر افتاده . تا بدین پستی همدستان
گشته اند . که برای فراهم داشتن شوه چهار روزه خوشی خویش بنا بود

(۱) هنوز . ناموس (۲) آروند . شان

سود کثوری بفنون راه بسته اند . بالا جایگاه فرختی پناه مستوده دستگاه
 (فرامرز) خان مرد فکن را . که از دشمنان کهن . در راه و روش
 دانان پنجه کشاش^(۱) دولت احمد جاوید پیوند است . برای داری
 بامیغ^(۲) فروکش^(۳) مردم آن پلود^(۴) گیتی منور روانه دشتیم . که در
 دیوانخانه دولتی آنجا بدین کار . بموشکافی رسیدگی نموده . پس از
 دریافت آمیغ کار . چگونگی را بامدیرش سفیدان بازارگانان و سران
 درویشان^(۵) آنجا . به پیشگاه نالشکر^(۶) نهانستند . هرگاه فروکش
 دادخواهان را . درباره نامبردگان سنگربای گیرند . آنان را
 در زندان بدارند . تا از روی فرگفت دویمین درباری . بنزای
 کار خود برسانند . و هرگز بگاست و فرود کم و بیش از اینگونه بدو نگیرند
 شوه زیان مردم کشور . و پدید آمدن اگفتگو با دولتهای هم پیمان

(۱) پنجه کشاش . دارالشوراء (۲) آمیغ بحقیقت (۳) فروکش . ادعا
 (۴) پلود . شهر (۵) درویشان . وجوه (۶) نالشکر . متظلم

دیگر نشوند. و از ششم خرمین سوزما که جز بفرمان پیردان پوشیده دان
نیفروز و بهر پیرزند. ساله اور مزد روز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲
بر همنه ششم جمادی اول تازی ۱۳۰۰ (بهچنان)
(فرمانچه هایوشد) آنکه گروه هماوندیان درخواست نامه بدستاری
دستوری کشور (۱). پیشگاه دادگر بنده پرور برگذار داشته. در خوا
چراگاه بهاری نموده اند. چون همواره آرزوی همایونی بفرایم بود
پره بود آسودگی زیر دستان کاردار. و راستکاران نیکو خواه دوست
جاویدی پرگار است. و گروه نامبرده از فلج خسروی دوده ستوده
شهریاری. بویژه در این همین پسر خه داوری ما. در کارهای بزرگ
بر داوری و پرستاری برخورده. و در هر گونه پیش آمد در ناخت گاه
دشمن شکری گوی میشدنی از همکنان ر بوده اند. چمن کندستان که یوم
از برای کله دیوانست. بر آنان و آنگذار نمودیم. که از پل مالان تا

(۱) دستوری کشور. وزارت داخلیه (۲) بهره بود. باعث

غوریان را از خود دانسته . از بهار امسال که سال فرخی همال کمیز ایدود و پنجاه و دو یزدگرد است . از نخستین روز بهار در آنجا چادر زده . گله و گاو خود را به پیمان اینکه کسی از مردم روستا و شبانان و گله بانان بدی و زیان نرساند بچرانند . و در روز نخستین با پذیرد بملکه های خوشین اندر آمده بکشت و شیار سپرد دارند . کارگزاران دیوانی چراگاه نامبرده را بگونه که نوشته شده است . از آنان شمرده . از باج و سایر برکران داند . ویران دانش نشان . غیر از فرمانچه های یونی را بخت دیوان داشته از و تبرک و کم و گاست در پناه نگاه دارند . پسند از فرورد ماه یزدگردی ۱۳۵۲ و ۱۷ جمادی الآخر تازی سنه ۱۳۰۰

(همچنان)

(فرمانچه های یون) آنکه چون ار که نزد یکان فرگاه خروانی است با فرمانچه های یون پناه . از مکان یزدکان و کوه کاین گان سپر فرمانچه های یونانی نداشت . و

(۱) نخستین . اول (۲) غیر از . شرح ۳ پسند دارند . و در پنجم بهار

آموزگاری دانش لکری . و ورزش تنی (۱) شاگردان پستان نیز مانند
روشنی پیش آرشی آنان درخوردیم . سپس هزار گریب قزوین را
که بنی کاران آن شهرستان زیارت کرده اند . برای وستان نامبرده
جای آزمون باخت و آخت . و ورزش کارزار آمان . و آنگاه
و نیز در (۲) دادیم . که بنی کاران از سوی خاوری آنگاه جای نموده .
و آنان را از باگشت زمین سپری . بی نیاز داشته . و بنی کاران را
و دار آفرین کشیده . و غلبگی نهاده برای شاگردان ساخته و پرده دار
و از امروز پس . زمین نامبرده را . لغت آید بنان شمرده و یکسوی چری
از بدو دیوانی از آنجای خوانند . و بران مشکین خامه نرنگ فرمانچه را
بباز بست دیوان برده . از برنش باز دارند . اسپند از بدو فرزند
ماه نزد گردی ۱۲۸۲ بر بنه ۱۸ شهر مجادی الاخره سنه ۱۳۰۱ آنجا

(۱) تنی - جمعی (۲) آرشی ، معنوی (۳) بر بنه . و از - قیصر

(۴) دار آفرین . مجر (۵) غلبگی . و بد - مجر

(در دویم)

(فرزنان همین دستور)

نعل بر منده دوده خسروی . و فرزند ارجمند فرومیده^(۱) بنافاده تاجوی
پیره^(۲) بنافرا^(۳) ویزه^(۴) پیکر شیرمار کارکیای^(۵) گشوار آبادگان . در سرکونه
فرمت کار و بختیار باده گرامی نامه شکیب آید . که آگش^(۶) روش هرچی
کنش^(۷) دبستان آنسان بود رسیده . بفرگاه جهان پناه دانش دوست
شهریاری . که بز دانش در سرکونه یار . و از هر نمونه بر خور دار داراد .
باز گذار گردید . فرمودند . و سخوشی و شادمانی درونی خسروی را
در خور کردار فرزند کامکار دانشی بنجار ما برسان . بداند . که تاج پادیه
از نیکوئی سرپرستی . و واری او درباره فرزند ان خمر^(۸) . که سرماییه

(۱) فرزنان همین دستور . حکم صدر اعظم^(۹) فرومیده . ادیب و عاقل

(۲) پیره و پیریه خلیفه^(۱۰) فریار . شوکت^(۱۱) ویزه . معتمد^(۱۲) کارکیا

حاکم^(۱۳) آگش . خبر^(۱۴) کنش . نعل^(۱۵) خمر . وطن

بسیاری

بهبودی آینه کثور و شکرند . خوشنودی پدیدار آمد . در هر گونه کاری
 کنونی او را بهره یار . و برخوردار یافته . در کار آینه که بهر دو راندنی
 و با فرد خوشی است . بیش از پیش . و فزون از اندازه روز زندگانی خوش
 بسنده (۱) و پسندیده شناخته . مر ساسه را بد رگاه جهان بخش داشتش .
 آخرش بنای تاخته . همراهی کابنه (۲) مهرشانه یزدانی را درباره فرزند یگان
 درخواستم . و امید دارم بهر پدری درخواست پیرونا . در بنگاه آفرینش
 دستگاه خداوند بکنا . گاز (۳) پذیرائی در باید . اگر چه خج (۴) و بسان
 دیده ز رفتن رنج شاهزاده فرنگک سنج از نیکی و هجت شاگردان بنوی
 برآمده هوید است . فایده (۵) میرزا صادق خان میرزا فرج الله خان را
 که هنوز دمان چمان در شش بهر رسیده . از بی آیفی (۶) ناگزیر با سلا بهول
 رفته اند . ویره دستور دانش و هنر آرد (۷) و خور (۸) فرنگک گنجور .

(۱) بسنده . کافی (۲) کابنه . نظر (۳) گاز . مقام (۴) خج . حاصل (۵) فایده .
 حتی (۶) آیفی . حاجت (۷) آرد . جسم (۸) خور . سفیر کبر

تیمسار کتوریار . حاجی محسن ابی نومان . که روزگارش بکار . و
 برداشش در هر گونه یار باد . چنانکه شنیده شود بدستان خسروی آسجانهاد
 . و در آزمون بپخته (۱) چهارم در غور افتاد اند . با اینکه سدر سال است
 در آسجا آغاز کار شده است . در این دمان کس اندک . دانش پرومان نیز
 بپایه بس بلند رسیده اند . که از دویمین پایه تا زده چهار در آسجا بر میوانند
 آمد . زهی خوش روزی و یکجندی و فرخنگی که اندک اندک از پستی نادانی
 بدستگاه ایوان کیوان نشان دانش . که بهترین رستی (۲) هستی است میرسد . پس
 خسرو جهان بان . در آرزوی دیدن فهرست ارکان (۳) مستند نخستین است
 آویز بفرستید . کنونرا چون فلج (۴) کاریکو آغاز است یکسر باید جوش
 خریدار بارگان فرخنگی کو دکان باز داشت . که انیر (۵) در مغز فقر آمان جاگیر
 نده . بویزه منشی سرشتی هم از روز نخست کار و کردار خویش را از آلاش

(۱) پخته . درجه (۲) رستی . نعمت (۳) ارکان . تربیت

(۴) فلج . اول (۵) انیر . اخلاق سیئه

کج هنجاری و تکوین سده یاری و در دارند . و کرد و نیز (۱) مردمی انگیز را در
 چنان انجمنی که برای آرایش آن پرداخته آمده . بجا توله (۲) و جکار (۳)
 مردم فریب که سرمایه بر باد رفتن این و کیهانست باز نگذارند . تا از هر چه
 بفرخواست خداست بهره میزند و بدشمنی گمربلادی (۴) که بدستی آفریده^ی
 بستی و پستی . که از همی فرومایگان و یو جان خیز دنیا میزند . آموزگار را
 پاک جان . خردی توان برنگارند . که تا کامه از پرورش نهالان تازه
 چونانکه در خور و اندازه نش نیکو داشت برگیرند . باز مانده اند رزعی
 در خور اینکار را . پس از دیدار فهرست پیش نهاد دانش آباد . در کاست
 و فرود آن خواهند فرمود . همواره دستگاه فهمت و نیک بختی بهر دور
 و به آموزگار بسته . و از دست اندازی تیره روزی نخوش یوزی .
 پیراسته باد . خرداد روز آبان ماه یزد کردی ۱۳۵۲ بر منته ۱۴ جمادی الاولی

(۱) کرد و نیز . منطقه (۲) خاتوله . نفاق (۳) جکاره . اختلاف
 (۴) بلادی . اصلی (۵) آفریده . مخرج (۶) اندرز . نصیحت

(هچنان)

اگر ایمی تیمار فرست یارا (۱) چون کابینه (۲) فرخی نشانه شهر یار یزدان یار .
 بدان پنجار هست . که همواره همه کس و وزان و پیشه و ران . از هر گونه
 نوه (۳) و شوه (۴) که بهره بود پریشانی بود اتان (۵) کار پیمان است آسوده
 بوده . جز بجا رنج روزگار . و گرمی بازار خود سپرد ازند . نویم آگوش
 سرکشی سر کرده موقلتانین . که سر از فرمان بدر برده . و پای از انداز
 شاهراه نیکو بندگی کشیده . بکوره گذار داشت خشک سری . و تیره
 مغزی در آورده اند . و گاهی سر راه بر کاروانیان یزد و کرمان گرفته
 خواسته سوداگرانرا . با شکم و ستم می ستانند . فرمان بوش توان رفت
 که لشکری دشمن شکر . از مردمان برگزیده . و سواران سنجیده . فراهم
 و گیس گردود . بسر و گمان کار آزموده دانشی . که همواره آثر در نوه (۶)

(۱) کابینه . نظر (۲) نوه . حادثه (۳) شوه . سبب (۴) بهره بود . باعث
 ده ، بود اتان . و حواس و کوره گذار . بمعبره (۵) بوش . تقدیر آنگاه آثر . حاضر

ناکه پدید آمد. غیرای^(۱) فرمایش پیروزی گشایش نموده آمده. بآن تمیاز
 کارگزار نیز آگوش دادن. ازین جهت با فروتنی. از در در بابت کار است
 بگونه که کسی بویی نبرده. و بدان سخت برگشتگان آگاهی نرسد. پیادگان
 پرشیخ^(۲) و ورزش آفتابانرا. به بیان فرستادن تهران. آذربایجان
 ساخته. و ساز در داده. گوشش آواز باشد که در دمان ریش مردان
 کار و گوش. بناگهان. چهار سوی بنگاه. آن گمراهان را بگونه که
 کسی نرهد باز بسته. چونانکه از زرد و خورد. و دار و برد لشکریان بر دم
 آنسانان. زبانی نرسد. گناهکاران را بال بسته. بفرگاه داوری
 خرگاه فرستاده. شاهراه سود و سودای بازگانان را بگذرد. و دکانان
 کشتورگشوده آید. چون هرگونه خورش و پوش. و در بابت است.
 دروش لشکر پیروزی بیکر. به راه است چیزی خبر بهای امداد استانی
 داد و ستد بخوانند نمود. بیش ازین آفت بسیارش نیست.

(۱) غیرا. شرح (۲) تیمار. جناب (۳) پرشیخ. معلم

خرداد روز آبان ماه بزرگ‌گرو دی ۱۲۵۲ ۱۴ جمادی الاول ۱۲۵۳

(همچنان)

ایتمار فرمت (۱) یارا) چنانکه سپید لنگر کرمانشاهان نگاشته است .
 خداوندان دبه ای که رود . جوانان یل نمایان کاروان . از شک
 سپاهگیری و سربازی نهفته . بدشیر سرشار چهار سال پیش . و دیوان
 مرگ و زایش (۲) و انکاره (۳) نام و نشان . بجای پنجه زار کس بکیزار چو پارس
 جوان بکاره نشان بر آورده اند . و از شماره نوکاران امسال که با سنی
 تاکنون آگاهی رسا . از چگونگی ایست جوش . و برگشت و رشت شری
 بهر ساینده باشند . مرد بسیاری کم آمده است . با اینکه فرستاده ای
 خود در آنجا چگونگی نادرستی را دریافته است . برای فرمان جسته شدن
 بهمان سان گذشته و گذشته است . اینگونه رفتار ده خداوند و ده ارا

(۱) فرمت . شوکت (۲) زایش . ولادت (۳) انکاره . و فرج

(۴) ده خدا . مالک قریه (۵) ده دار . ضابط

بکیره

یکسره از راه یزدان شناسی . و بده سایه ایزد پاسی بیدون است .
 در کنونه که از روی دین همین برنگان چالش و کوشش نشسته است . از
 راه رست پیروی و خورشید^(۱) باز گذشتن مر جوانان نادانرا . چندان
 سنگ و سنگی نیست . پیران دانش آموخته . و آزمون و خرداند و خسته را
 که دستیار کاری تا بدینمایه نگویند گشته اند . در درگاه پاداش^(۲)
 و پاداش^(۳) جایگاه خرد پیروزی و دستگاه . کینفر خبر بخواند رفت .
 و داند^(۴) اینگونه که سنگی از راه دستی بر کنار افتادگان . ساز
 بردن همان کسان . بشکرگاه نامبرده . و سپردن آنان بگشتن
 سرکار سپه یار (تمشیرخان) سپید آنا مانست و بس . که برده
 رسانیده . دریافت با شماره گرفته . برای آگهی بوسندار .
 و باز بست گشتن در دیوان لنگری پیروزی توان بفرستند
 بر آینه کوشش در خور را در انجام سفرنگ نیکو فرجام . پزند دوشی
 و خورشید^(۵) شربت نبوی^(۶) پاداش بکافات^(۷) پاداش مجازات^(۸) داند^(۹) پزند^(۱۰)

پیوند بجای آورده . و از پیچ و کوتاهی روانه شده و از چگونگی آغاز
و فرجام . فلج و سرانجام باز آور زبانه زنگاشته آگهی رسیده
اسپندارند روز آذر ماه یزد گردی ۱۲۵۲ برمنه ۱۸ جمادی الاخره ۱۳۰۰

(در سیم . در پروانچه)

(پروانچه و آلا) آنکه چون دهناد بست (۳) و گشا در (۴) و مهرود
کشور و الافراذ آبادگان . از سوی سایه ساینش بردان
شاهنشاهی گیتیستان . که بخش بانوا تختس همواره پایا باد . بدریاب
و هوش سر و شش نیوش ما و اگزار آمده است . و بخر درستی پیوند
پدیدار است . که پیشرفت کار . بردان کار آزموده و جهان دیده
وابسته است و بس . که هم از روش دولت آگاه . و هم بدان
مردم داری . و دهه گذاری درگاه آراسته بوده . بفر برتری می و جلال

(۱) روا . جانز (۲) رسا . کامل (۳) بست . رفق

(۴) گشا در . قفق

(۵) جدانشناس . آتیا

نیک اندیشی . بکارهای پست زبان خیز . دستوری ندهد . دور
 هرگونه خبربراه راستی در استکباری ننهد . از پایه و پایه خویش در هر
 بوده . و به بهتر پرستاری کارهای دولتی آنها را پاس گیرد . و چنان
 در راه دین و دولت را بر تن آسانی گیرند . تا کارها بدست
 و ناکاری و ناهنجاری . از مرز پر واخته آید . لا و برای این حال
 بالا جایگاه . بستوده پایگاه . فرومیده بی مهال . میرزا (کمال)
 شیوانکار را که بفروزیهای بایسته آراسته . و بواگذاردن هرگونه کار
 بزرگی شایسته است . و از روز نخست در آمدن بخدمت پرستاری . جز
 درستی در استکباری از او چیزی دید و شنیده نگشته است . و کار
 داد خواهی کاری سترگ . و سرفروشم مرزداری و آبادیست . که
 بی آن هیچ نمی گزیند . و نهالی سایه گستر نگشته . روی آسایش
 در جهان بی روی نگراید . و هرگز جانوری بی پشت بانش سحرگاه و شب

(۱) پرستاری . خدمت (۲) فرومیده . ادیب عاقل

نیاید . و پنهانی گیتی پند سنگی برش روزی نیاید . و دانش و سحر . که بستاند
 هر گونه بر تربیت . یکی از نشانه های دهایی های اوست . که یزدان چنان
 شناخته آمده . و پیروی فرستادگان فرمان بی فرمان نشان بر آن باز
 بست گشته که بیاوردی خرد . در سایه پر تو افکن آن بدربایست ده جهان
 توانیم رسید . و از هر چه خبر خواست یزدان نیکوئی رسان است رسیده
 (هر که در این خانه شبی داد کرد)

(خانه فسر دای خود آبا کرد)

کاری تا بدین پایه در کار را . بر او که مردی کاری . از فردا بار بارستی
 و اگر داشتیم . که با دیگر اندام (۱) آنجنم داوری . در کاره دادگری
 . بنام سری و سروری آنجنم داد گستر نشسته . بدخواست و مالش
 داد و خواهم . و ستر سیدگان . از روی درخواست نامه (۲)
 و دادخواست (۳) آنان چنانکه از مردان کار آزموده ستر و آید
 (۱) نشون . اثر (۲) اندام . اعضا (۳) درخواست نامه . عرض حال (۴) درخواست (۵) خواست

بارسانی داری . و ژرف نگری ده رسیدگی کرده . برگه باز بست^(۳)
گفت و شنود . و دادستان^(۴) بر همه راه بردانی را پیشگاه ما نموده .
از روی فرگفت . و دستینه و الی بکاره روانی گدازده هیچ گونه تن آسانی
و آسان نگاری رواندارد . روشناسان پیشروان و ریش سفیدان
و نامبرداران^(۵) و بر همه آذر آبادگان و رانشانده ماشناشته کاری
در خورداد خواهی و ستا و زیر ا^(۶) بر او برند . دیوان نگاران و یوانی
غیرای پروانچه رانخت برگه های باز بست نموده . از کاست و فرو
بیرون دارند . همین روز آبان ماه یزدگردی^(۷) بر خفته جمادی الاول تازی^(۸)
(همچنان)

(پروانچه^(۹) و آلاشد) آنکه چون پایش دین و دولت . با نایش دل
دست خداوندان دانش و شمشیر دلاوران چالش است . بیغول^(۱۰)

(ژرف نگری . غوررسی^(۱۱) برگه باز بست . و تیره مضطه^(۱۲) دادستان . حکم و اعلام
(ستا و زیر محکمه^(۱۳) پروانچه . رقم)

نشینان

نشان گوشه تنهایی را . از روی دشمنی بانزدیگان بارگاه خدائی
 دیگرگونه بستی و آشنائی است . شاخ سیراب دولت و سرسبزی پهنای
 بافرمت کشور . آبپاری سمیز^(۱) و نیایش فراخی فرازش ایشان اندر است
 فراهم بودن خورش و پرورش شان به آرزوی نخستین شریار دادگر . که
 بلج بیاری از سالیان^(۲) بر کشور . بر آنان واکذا فرموده اند . و از سوی
 مرزبانان . بهرینه دیوان آمده و چگونه درخور . بارزانیان^(۳) و ملک
 خواران نمیرسد . ستوده کار راستی کردار کاردان بهوش . خردیاری
 نبوش . خواجه دهران^(۴) فرج آملک را . که استوار^(۵) دیر شهر یاری است
 . بر این کارگاشته . و این پر دانه غماشتیم . که از روی جبریده نام و خا
 و استانه هر کس بکاست و فرود . و گفت و شنود رسانیده . و دریافت
 رسید . بدر بار ما برساند . چه نویم برای آسودگی خداوندان سمیر شریار
 دین و دانش پناه . که کارشان نیایش ستدرستی خسرو کامکار . و خرمی

(۱) سمیز . دعا (۲) سالیان . مالیات (۳) ارزانیان . متحصین (۴) استوار
 این

کنور فرخی یار است . واری این کار بر دیسه خود ما است . تا از کم و کاست
باز ماند . ساله همین وزیر دکردی^{۲۵۲} برمنه ۹ جمادی الاول تازی شسته
(پنجهان)

(پروا پنجه و آلاشه) آنکه چون برخه و لخت بزرگی از ایران زمین
آئین . ون سوی برگزیده نامی آن . از سایه جاویدی پایه نردانی
که تا جهانت توانا و پایا باد . بر کین سایه سپرد چاکری مایه . واکذا
آمده . بگونه دشخواه شهر یارانه آسودگی مردم . بفراهم آمدن ثبوت
کار الفج (۱) و کشت . و شبیار خنج آکج (۲) بسامان گشته . آبادانی کتو
و توانائی شکر . در خور کامه خسروی پدید آید . از بازگذا آمدن
اینگونه پرتاری سر ایا مسرافرازی . از سپاس نردان بکونی رسان
و سپارده سائیلند پایه . با جمعه توانائی گفتار به خجسته (۳) و زبان تسلیم
و بنخواست خدا و گرایش (۴) و یره دیسه شهر یاری . که خسروش آباد

(۱) الفج . کتب (۲) آکج . محلو (۳) بخسته . عاجسز (۴) گرایش . توه

و جانش با فرین ایزد بهمان . صواره شاد باد . هرگونه کاری از
 پیله وری و برزگری و سودآوری و کشت و ریزی و سپاهگیری
 در آوند این مانگش اند سله . بگونه بری و برتری گرفته و شوه و بهره
 بودهای بازداشت پشروی سوارستار . یکسره باز بسته آمده که کوش
 کشا و رزان و بازاریان . مانند روزگار گذشته پیوده نمیرود . و
 هنگام مردم کار جو و پی کار رود . به بیکاری و تن آسانی نمیکرد . با همه
 سختی و هنادشگری . از روی پایه و فری و زور که بر بازار چالگر دشمن
 شکر داده شده است . همه را آرزو بد آمدن در آن جوش^(۳) خیره
 ایزدی روشن است و از انزو و دام دینی خویشتن رانیز . که بادرستی
 تن و لوش باید بخت رده یکم تا رزان تنه و خروش آیند . و امی گذارند
 و بازار شوال^(۴) دستی هم از پستی بر آمده چهار دسته بر خریدارینماید .

(۱) بازداشت . منع (۲) هنگام . وقت (۳) جوش . حلقه

(۴) خیره . نور (۵) شوال . ضعف

از پی پر باری بهارستان مغزو هوش دانشی کوشش . دبستانی در پهمان
برپا داشتیم . که بدانشهای سود بخش . نوگلان چمن زندگی بهوشیاران زند
آرایش داده . دوستاری جاوشین . و چگونگی دینداری . و دهه دو
و دشمن گذاری . بر چگونگی بناموزیم . و هر یک را در دمان کش اندکی
از درارمگان . به پوشید بای جهان آگاه ساخته . پلاتون توان و ارشاد
بر آوریم . چنانکه از سرکار^(۱) دبستان باز آور رسیده برخی از مردم کوته
بین . از فرستادن کوگان . بدان دبستان تن نوداده در پوشش آینه
که دانشهای کیمیا . و فنی^(۲) و کنگهای زمین^(۳) و روشن جان . و بهر
واگدش^(۴) آخشیان . و مانند آن زیان دین شود تبه کاری آئین است
برگاه چنبرین^(۵) دی . فرجام فرستادگان یردان (اطلبوا العلم ولو بالین)
نفرمودی . و داماد با فرو دادش . که رهبر دین و دانش آیینی .

(۱) همگان . کل (۲) سرکار . مدیر (۳) فنی طبیعی
(۴) کنگهای زمین . خطوط ارضیه (۵) آئینش و آگدش . حلقه و نرج

و سرور^(۱) میر که ایزد گشت^(۲) است . از دانش ستاره شناسی سخن برآید
 برآینه اینگونه گمانهای سوتام^(۳) را . از گوش سپردن کرده . و کوبیدن
 پیکناه را . از رستی^(۴) دانش آموزی . که هنگامش چون بادوزان در گذرا
 . و امروز هیچ گروهی بی آن زندگانی نتوانند بیسروزی ندارند . و بدین
 گناه خویش را . دستاویز سختی آینه فردا . ببارخواست^(۵) پیکناه داد
 در خور سازند . فرجاد دانش بنیاد . خواجه (جاماسب) با مهر و دلا
 که بر کاری دبستان بنیاد نهاده است . از روی دفتر زایش . کودکان
 شش ساله را . بدستاری در دار هر شهرستان گرد آورده . تا دو سال
 در دبستانهای نخستین پایه کوی . که بشناسانند توانند گشت با آموزگار
 سپرده . و درشت ساگی بدستان دویم پایه برده و هفتۀ دوبار دستوری
 خانه رفتن داده . در یازده ساگی بدستان بزرگ گذارده . و جز

(۱) سرور ۱۰۰ میر (۲) ایزد گشت . مؤمن (۳) سوتام . ناقص

(۴) رستی . نعمت (۵) بازخواست . مواخذة

هفتگی یکبار دستوری بآمدن بنده . . . چون آنکه در فهرست دبستانی .
 بزرگ است . با رنگان دینی و جهانی آنان کوشیده . و گواهی نامه
 و تعدادی داده . و سیاه نامه را بفرگاه ما برساند . که هر کس را در خود
 و انش کردار او بر سر کاری بنشانیم . در هر گونه . تن آسانی و کوتاهی
 در بیروی انجام نیکو فرجام گذاره پروا آنچه ما . که نویم نیکی و نیکوئی در با
 زیر دستانت دارند . مرداد روز آذر ماه نزد گردی بر عهده جادوی الاخره

(همچنان)

در پروا آنچه و الا . آنکه از روی اینفت (۱) اگر و آیر ملوک به پیشگاه
 داور و دستگاه برگذار گردیده است . از گردیدن گذر بر گذر و همه
 از جهانی بجائی دیگر شدن . و در اینجا می یارم بدن به تنگ آمده .
 زبان اینگونه در بدری . و کو بکو و سو بوسه . که روزگاری است
 کار گذاران دولت با فرست . همه چادر نشینان کوه و دشت پیا

(۱) فرستاد . حکیم (۲) اینفت . استدعا (۳) گروه . طایفه

و اینگونه

وامی نمودند . و سودی نمی بخشید . نه بخودی خود . و نه «۱» از ارمغان سپهر
 سود دانشوری . که در زیر سایه سایه یزدان . شاه شاه با سیر و توان
 که روزگارش دراز . و درهای آرزویش همواره بر رخ فراز باد . در
 دبستانهای دولتی اندوخته اند . دریافته . جانشین و چراگاه و زمین
 کشور میخوبند . که در آنجا جا گرفته . از کوه و دشت گردی . و نه نورد
 پیش پهلوی و نیکوتر مردی در آیند . تا کو دکانشان . در دبستانها بخواند
 و نوشتن توانا شده . خنج «۲» و دست پنج کشور زان سرورانشان . بگونه
 برتری . و باد دیگران همبری پذیرد . و روزگارشان . بدریوزه خوش
 روزانه دریافتن از دیبا بگذرد . واسب و رمه و کلاه شان . از پنج
 نوردی . و کوه و شبح گردی . آسوده بوده . بفرافروشی آفرینشی
 گشت و گذار داشته . سودی را که توان داد . باز گذارند . چگونگی
 درخواست . بانجمن کار گذاران . و روشناسان کشور رفته «۳» فته

«۱» و نه . بل «۲» خنج . حاصل «۳» سفته . حواله

برگزیدن جانی درخور. بفرگفت آمد. کال^(۱) (میان دست) را. که
 جانی پر آب و گیاه. و چمنی از درگاه است. درخور و آگذاری بر آن
 دیده. و به نام^(۲) و چهل بند. به پیمان نیکوکاری. و خوش رفتاری
 با همایگان. و باز گذاردن بده دیوان. و گوش داشتن بفرمان
 مرزبان. و آثریر آوردن اسب و سوار هنگام کار. و بشنگ گاه فرستادن
 جوانان به بازی نامزد. و کشتن باغ رز. و درختان بارور. و جوان
 که به سر کرده و ریش سفیدان. و روشناسان سیده. و در دیو نشین
 سرکاری. همچنان باز بست دیوان است. سخا شسته اند. هر نیز.
 نامبرده را. در خور پذیرائی. و روانی دیده. آن زمین با فروزه.
 سخا شسته را. که از روی پیمایش^(۳) اندازه گیران^(۴) شش فرسنگ است
 فرسنگ زمین رویای^(۵) پر آب و گیاه است. از امروز به پس

(۱) کال. دره (۲) مال. فسرار (۳) پیمایش. مساحت
 (۴) اندازه گیران. هندسین (۵) رویا. ثقت (و) آثریر حاضر

بدان گروه واگذار داشتیم. که کلاته^(۱) در پشته بلند تر آن برای نشین ساخت
و با پول پیشادستی. که از پی دستگیری از دیوان برهنه دریافت
(لند مورخان) سر کرده. و آواز ایش سفیدان به آمان داده شده است
یوغ و وزه. و دیگر افراد گشت و کار را. فراهم ساخته. بگشت و در
زمین شبت آئین را. بنجود^(۲) داشته. و بهره بود آسوده گی و سود^(۳) بخش
باز هم ساخته. بادل آسوده بهمنه شاه شاه سوار پناه پر خسته
و تاده سال از بده دیوانی همان اسب و سوار و سرباز. گشت
از جای گزینی. در کوه و دشت گردی میرسانیدند. بسنده^(۴)
خواهد رفت. و از آن پس هر ساله ده یوده^(۵) بید دیوان همایون
زبواز نشان دهند. و از پول و سستی دریافت نموده. همه ساله شست
یکی باز شمرده. دریافت از کار داران گیرند. نویسنده گان دیوان
کشوری. نمیرای پروانه^(۶) را بخت نامهای باز بست برده. از آن

(۱) کلاته. قلعه دلبندی (۲) آوار. تصدیق (۳) خواجه یگانه (۴) بسنده. کلاته
(۵) ده یوده. در کوه

باز دارند. آذر روز آذر ماه یزدگردی ۲۵۲ ابرمنه ۲۳ جمادی الآخره

(بجانب)

(پروانچه و آلا) آنکه چون بالا خاه دستی پایگاه (فریدون کب)
تفنگدار. بمواره. در راه پرستاری. و نیکو بندگی دولت جاوید
فرست. بارسانی شایستگی. و بارسانی و آراستگی راه رفته
هرگز نکی از وی بدی و سنی نرسیده. و از پی هرکاری که برگزیده و
گسی گشته. بیاره (۱) و بیغاره (۲) خود را نیالوده. و در پیروی
انجام آن نیاسوده. و کارها را از روی دستور کردار. بگونه ریوان
آزمونه دولتی برستی و درست بخاری پیش برده. و سخاو و الارا
در انجام کار و خوشنودی و آسوده گی سوار. بکار آورده است
برای استواری و ثبت گرمی او و شور انگیزی همگان. بدست و
و بهجار بهوده گردی. که در هرگونه ره ستکاری و برتری است

(۱) پاره. رشوت (۲) بیغاره. طعن (۳) آذر. روز ۹ بهمن

پایه او را بر تفنگداری برافراشته. و این پروانه بزرگ ششپایه که همه
 بار یا فنگان دربار سرکاری. اورا پایه نامبرده شناخته میاروند
 گازه فهمند اورا. بگونه که در خواست نگا دارند. و بکسر تفنگدان
 باهوش و توان. نامور نامبرده را سر و سرکار خود دانسته. از کوه
 اندیشی و فرمان او سر باز نه پیچند. آند روز آند ماه بر دگر می ۱۳۵۲

(کونه دوم در پایه و فرگفت)

(روزه نخستین پانزده شگری^۱)

روزه آند روز آند ماه. بهران و گردان و نامور و نامبرداران
 لشکر پیوزی پیکر دباری نگارش میاید. از روی فرمان بوش نشان
 سایه از دیمانند. شاه شاه ایران خداوند. که گریش بر دشت
 و فوه جاگیرش همواره پیشرو سپاه باد. برابر پنجزار کس از سیادگان بهران
 و هزار کس از سواران گردن فراز. باد و دسته توپ افکنان.

(۱) بخواندیشی. صوابدیه (۲) پانزده شگری. حکم نظامی (۳) گرامش. توجه

که گذاره از دوازده گردونه توپ دشتی ته پر باشد. باید در
زیر فرمان سیغور^(۱) مندیجی پیوند. پیروزی آروند (اسفندیار خان)
سردار روانه کرمانشاه شده. در آنجا هر گونه کار و رفتاری که
از فرمانده نامبرده ستوده نامزد کردند. بسر انجام کوشند. از برای
اینجا به شکر پنج سرنک. و ده یادر. و پنجاه سروسه. و یک صد
جای گیر^(۲) و دویست گاشته^(۳) و چهار صد سروسه. از دزدان بانیست
دور دیوان سپهر توان. جهان پهلوانی^(۴) از روی سیاهه زیر
نام سران ناگزیر سجده و برگزیده آمده است

سرنگان با فسر توان

بهروز خان دژگیران کینه توخان خواجه مختیار خواجه دشتیار

گذاره. عبارت گردونه. اراجه از در سیاهادر. سردار جهان پهلوانی. سیاهادر
(۱) سیغور. شامت (۲) برابر مسادی (۳) جای گیر. نایب (۴) گاشته. وکیل

یاوران بهرام نشان

خواجہ غردہ خواجہ مہر جو ایزد بخش خان دانش پیر خان شیراوزن خان

خواجہ جگادو بہرام خان سیروخان مہربار آستین خان

بازماندہ افزائشمارہ را از سردستہ و جای گیران . و گاشتہ .
و سردمہ . سیامہ بفرگفت برستہ . و اینماید . در روز ہشتم . از امر تو
باید روانہ راہ گردند . ہر گاہ کسی را پورنش . دیو زشی است .
در آوند (۱) بیست و چارنور (۲) از دیدار پائزہ لگبری گاشتہ .
بدیوان جهان پلوانی برگد ارد . و ہر گاہ از سران دیگر . از پایہ
داران با فرو توان . در آرزوی کار سازی . و دشمن تازی . و
گردن فرازی برآمدہ . بر این جرمنہ رفتن گرایند . در دمان کش

(۱) آوند . ظرف (۲) نو . ساعت

نامبرده نوشته مورخواست بسیارند . که بجای پوشش داران
نگاشته و برنشاخته آمده . هزینه راه بر آنان نقتباید . دلیران
به پرستاری آذرب (پیل زور) پانزده لشکر را . بشکرگاه درباری برد
بهر ناموران نامبرده رسانیده . باز آورده بدیوان سپارد . ماه
آذر ماه یزدگردی ۱۲۵۲ تهران سینوشان

(تجربان)

(روزنه آبان روز آذر ماه نگارش میزید) آنکه ویزه دیشته^(۱)
شهریار بخورد آذر . خسرو کامگار . پیروزی پرگار . که خواسته اش
آراسته . و دشمن آرزویش همواره از جهان برخاسته باد . نویسم
گرمی . و دلدای سحران کردن فراز . و سربازان دشمن پرداز .
در انگارش^(۲) سرکشی . اسپرین تاخت و آخت لشکر درباری هستند .
که بنویسان سپاه آذرب را . از چگونگی کوشش و پوشش و دشمن و وزیر

(۱) شت . حضرت (۲) انگارش . تصور

و دسته بندی . و یکرانی . و تسنونی . و نشان گیری . و خودداری
 و هماوردگذاری . بازدید فرموده . گونه سپاهیانرا . از روی
 گونه و سان بخت . لا دبر این . بر همه سرداران . و سپهبدان
 و سران . و سرنگان . و نامور و نامداران سواره و پیاده . و
 توپ دشتی . و درگوب . آگش^(۱) داده میشود . که در روز شنبه
 بهر روز آذرماه . بیامداد . در سیریس نو . با ساز و افراز . ساخته
 و پرداخته . پاک و تمیز آریز گشته . از روی گرت^(۲) که بران و
 سپهبدان . از دیوان جهان پهلوانی نگاشته شده است . رده^(۳)
 و نهادی . بسامان گذارده . لشکر پواد پیکیرا . به شدار با تلامی
 و سیدار با شت بند^(۴) . و دارندگان بنه . و پیشرو . تا تین لشکری .
 بخش کرده . کنگهای تاخت . و سپر و سنگرهای جان پناه را . بدین
 گونه . که در خور ستیز و آویز است باز نموده . نمایندگان را

۶ دی ماه ۱۳۵۱ هجری

(۱) آگش خبر (۲) گرت . پلان . طرح (۳) رده . صف (۴) شت بند . قوه الفیل

برجا . و دوشهای^(۱) سامنه هرگز و میرا . دجای خود . بر پا دارند .
 و سواره . و پیاده . در دشت بنبرد . و رزمگاه . و گوشه کمینگاه
 چیره دارند . و ژرف^(۲) و باریک^(۳) درنگند . که از آئین سپاه رانی
 و لشکر کشی سیری فرو نگذارند . چه اندکی لغزش در ورزش . پس از نیمه
 روز گارشخ . و با هم بودن بیشتر سپیدان . و سران شکر . در دربار
 زیوار بار پیروزی یار . آگهی بزرگست . که هیچگونه پوشش ستوده
 نخواهد گشت (شیراوشن) هر دسته فرمان پذیر است . که پایزه را
 بر ستوده نشان نامبرده نموده . و در پشت پزند^(۴) دشتینه و مهر . از
 یگان یگان باز گرفته بدیوان برسانند . ساله ۱۲۵۲ یزد گردی

(همچنان)

سروان . سپیدان . سر بر جگان . سر منگان . و همه سران
 کردمان . نامور و نامبرداران . یلان . و دلیران لشکر پیروزی

ر دشت . بیدق^(۵) ژرف . عمیق^(۶) باریک . دقیق^(۷) آگ عیب^(۸) پزند^(۹)

پیکر را . از دیوان جهان پهلوانی نکارش میاید . آنگه از روی دنیا
 نیکو نهاد شگری بختین پایه فراردن در شیرندی چنانست . که
 کس بمایه جای گیری . از دبستان آرون فشان دانش تنگ و نبرد
 دزد خود برآمده . پس با چالش و کوشش تنائی (۱۲) و گذارش بدائی (۱۳)
 پغنه به پغنه (۱۴) در زیر سایه بلند پایه شاهنشاه دارا دربان . جمشید توان
 خداوند پایه و پایه شناس فرستاد (۱۵) و پرپر و شان (۱۶) همه ابرار
 که نزدانش یار . و گرایش نزدیکان در بار بارش . هواره و سوار
 باد . به برتری گرانیده . تاب سپیدی . و سرداری و جهان پهلوانی
 رسد . هرگاه خدای نکرده . در پهنای راه پرستاری و مودت (۱۷)
 لشکر و کشور . فتوده (۱۸) شده . باندکی از این دو امن گیر آلودگی بهم
 رسانند . به چسبیدن پایه به فریرون (۱۹) بر گشته . و گاهی میشود .

زایر وطن

(۱۱) فراردن . ترقی (۱۲) تنائی . جسمانی (۱۳) بدائی . عالی (۱۴) پغنه . جبهه
 (۱۵) فرستاد . است (۱۶) پرپر و شان . ملت (۱۷) فتوده . بفسرور (۱۸) فزونی . جبهه . تزل

کیکسره از پایه پچاش اندوخته . و پایه بدانش سخته . از مردود و دور
 و بیسروزی گشته . دیگر در پرهون سرفرازی نشون . کردنفر از آن
 اندر آمدن نتواند . و هرگاه سرباز بیدانش دبستان نادیده . و سخن
 از آموزگار آراشی نانشیده . به نیکو بخاری . و خوش فکاری .
 بی کار و کردار مردی و مردمی گرفته . ارزندگی خوشتن را . به نیکو
 بندگی . و بی آزاری بنماید . باینکه مردم دور از دانش را . در بر
 نهادن زیوارت نیاید . هیچگونه راه پیروی . و برتری گشوده نیست .
 و فزون از اندازه . پارسش خودداری و پرمیز از آن رفته است
 نادر است (۱) ، نادر زو . و خواست ویره دینه شافشاهانه . که
 خود و بناد و بر نهادی رسا است (۲) . بر همگان برتری بسته . بدست
 سرداری و سپیدی نشیند . باید خواسته پائیزه بنجره (۳) ایزدی

(۱) بیسروزی . محروم (۲) نادر . ممکن (۳) رس . کامل (۴) ممکن
 عموم (۵) خواسته . مفهوم (۶) خسره . نور

آراسته را . در آب برین شخ . در کوننه که بزرگ و کوچک است سپاه
 دستگاه . چبیره^(۱) و آتیر باشند . با و انداده . و بر عبه خوانده .
 بکوننه در خور . و زبانی ساده و روشن بی عبه^(۲) و پر خیده^(۳) .
 بد ریاضه شان بر نشانند . که همواره خود را به نیکی روشنی . و به کیشی
 آراسته . هرگز بگردتایی . و رویاهای که از تمکری . و خوانسته مرد
 بری . و دست اندازی . و پادداری از اندازة خویش خیر نگیرد
 بر پیریند . و با بد نشان . و کج اندیشان . و ناراست کیشان .
 نیامیزند . و جز راه نیکو بندگی . و راست روی گذری . نگزینند
 . که راه یزدان . و خواست سایه مهربانی آن . و پایزه جهان
 پهلوان بر آنست . خور روز آذر ماه یزد کردی^(۴) ۱۳ و ۲۳ جمادی^(۵)
 (نوره^(۶) ۵) و ویم در فرگفت^(۷) (ع)

(۱) چبیره . جمع مستعد (۲) عبه . عقده (۳) پر خیده . و فرود (۴) در باب
 (۵) که (۵) نوره . فسه (ع) فرگفت . تعلیق

بخش نخستین فرگفت دستوران

در بالا جایگاه دلیری پناه خواجہ بہروز یاد را، نگارش میرود)
 ہمسالہ بلخ چار سہ تومان . از گونہ کسایان حدان . بنام ستاد
 . در بارہ گرامی استاد ہیر سادہ دانش آباوینا . فرویدہ خرد
 فرزاندہ دانشمند . آگاہ راہ یزدانی . پسر و نزدیکان بارگاہ ہر
 و مہربانی . سخن آموز فرہنگیان پسر خدہ دانش . و ہنر اندوز آرش
 و کد آرش . میرزا (اسفندیار) مہیار . کہ خدایش یار . و دست
 برہ بخش پادار باد . از دیوان خسرو داراد بان سفید است . چونما
 بینگار د . دو سال است چیزی از آن پول بایشان نرسیدہ است
 در اینکہ گفتار ایشان جای ہیچگونہ گمانی نیست . سخن نمیرود . و ہر کس
 استوار بہروزگار . دوست نیکو رفتار (میرزا اسفندیار) مہربان را

۱، بخش قسم دوم، گونہ ۲، باب ۳، استاد . راتبہ
 ۳، ہیر سادہ . مراض (۵)، دست برہ بخش ہمسالہ یادہ (۶)، گمان . رنگ

نیز بد انسان بی بند و بار توانیم انگاشت . که در کارهای خود اینگونه
 آسان شماری کنند . که در دیرینه دو سال . مایه خویش و پوشش
 چنان مردگرا میرا . که جز آن چیزی ندارد نرساند . هر آینه کاروان
 رنگی آنجخته . و آن زر را بساخته کاری از میان برده اند . لا بد
 خود را گماشته دانسته . روانه پهلوهمدان شده . بهریم رسیدن
 همه آن زر را . بی کم و کاست . از خود مرزبان . با هزینه رفت
 و آمد گرفته . و بهر دو . دریافت رسیده اده . بزودی برگشته .
 پول را بیاورد . که برایشان برسد . بیش از این . آیفست گارش
 نیست . ساله همن روز آبا ماه یزد کردی ۱۲۵۲

(همچنان)

(دوست مهربان) چنانکه از شکرگاه چهارم سپاه پیروزی
 دستگاه . نوشته اند . شماره یک سدکس . از دوح (۱) دوم

(۱) دیرینه . مدت مدید (۲) دوح . فوج

غیر

غزین کم است . و سربازان تازه امسال . همه بر کار گشته اند . و نزدیک
 سرمای رستان در ریده . هنگام شمع و ورزش بگذرد . بریدن نوشته
 از زوی سیاه نام و جای . جوانان کار آمد بتوان . از خداوندان دی
 و روستا . بدان سان که در فرمان داد نشان نخستین خسروی . که در ایند
 همه کشور فرستاده شده است . نیز یافته . بی اینکه اندکی تم و فوس
 بر کسی از بزرگ و کوچک رسد . گردآوری کرده بفرستید . که تا دمان
 کار نگذشته است . بوزنش چای لکری نمک شماره فرخ گذاره لشکری نیا
 . هر آینه رسائی کوشش را . در چاکلی انجام بجای آورده . فرغوی (۱)
 رواندارند . بیش ازین پنج نمیدهد . و رفق راه شتاب نمی سپرد .
 اردی بهشت روز آبان ماه یزدگردی ۱۲۵۴

۳ بهار
 (پنهان)

اگر می سود و والا گرا) دانشور فرزانه . ره شناس از پیری

فرغوی . تکامل

نش

فش بیگانه . دانشی مرد بیگانه (پیرنخس) آرشش رخس . فرجاد (۱) نیکو
 نهاد . که دست هنر آموزشش گسترده . و شاگردان دانش پوزش .
 همواره بدریا به ورش (۲) پرورده باد . به پیشگاه جهان پناه خسروی .
 که نزدان با توان روزش پایدار . و آرزویش در کنار کند . نوشته است
 ره داران باج گیر . بر کسان او . که گندم و جو . و دانه های دیگر . برای فرو
 بزرگان میبرده اند . بدشیر بر نهاد باداد . که از خیسند های خوردنی . و
 آتش میدانی نویم آرشش (۳) و تناس (۴) بادرام (۵) بهیچ و خیزی نباید
 . ساد و خسته . و از آروند (۶) پیشکار ایشان . کاسته . و از راهشان
 باز داشته . تا از سر با . دوسر از ستوران بار مرده . بارشان انکند
 و بلنج چهار تومان داده . گذشته اند اینگونه رفقا بر بیرون از نهجار . و
 کشوری که سپرده سر کار رسیده کار است . بر بود جهان بود خسروی

(۱) فرجاد . فاضل (۲) رخس . وصول (۳) آرشش . فراغت
 (۴) تناس . ترفیه (۵) بادرام . رعیت (۶) آروند . شان

گران آمده . هم در سرگاه ستم سوز داد پناه . زبانی . بر من فرمان رفت
 پنج افراشته . بر انداختن این خوی . و بجا آوردن آنچه را از میان رفته .
 و نیز رسانیدن کار در استمکار را . بخواهم . اینک از آنزود و سر میم
 که بزودی جاورد (۱) سور . و باروی آنها را بکسان فرجاد میریاد سازد
 از گاشته بر افراشته ایشان . که جو انروی آزاده (۲) و از دوده بزرگان
 زنگان است . و بجوئی را بجا آورده . فستق ارجح کار محودم آزار
 پس از گوشمال بیزا . ازین کار باز گیرید . و بسپارید که دیگر از اینگونه
 نوه ای نالش خیر چشم انگیز . که مکسره بدشیرد خواه کخیر و مهر خوی داد
 انجم سپاه است . رخ نهد پیش ازین چه نگارد . اردیشت نور آبانما
 یزدگردی (پنهان)

(۱) بالا جایگاه دستی و نگاهه (ایزد دوست) را نگارش می رود
 بدانگونه که تیماردانش یار . خداوند راه یزدوانی پیشوای پیروان

(۱) جاورد . بدل (۲) آزاده . صیقل و نجیب

بزرگان آئین مسلمانان . آخوند مقلد (مانند علی) که گنبدارشش پروردگار
 و زبان اندر زکدارش پیوسته بر کار باد . بیگردد . برده ده او (خدا آید)
 بدشیر راه دین . و درخواه خداوند تاج و تکیه : یعنی پول . و چند سوار
 گندم وجود فرسوده . و یعنی و درشتی در کاره گرفت . و باز یافت
 ایستاده آید . تا بدین پایه باید دانست . که خواستن آنچه بخیله دیوان
 بچوان نشن . دادشان نیست . و در دستور نامه (۱) ، و انکار و کشور
 بر خه در آمد و هزینه اندر نیامده است . سرمایه بیا در قش آبرو . و باز
 ماندن از دربار نیک بختی یار . بیکو است . که دیگر هیچگونه باز یافتنی نخواهد
 بود . هر آینه (۲) بر رسیدن نوشته . کم خواستن گرفته . و هر گاه چیزی هم
 باز یافت گشته . بیا زکد اشتن پرداخته . و از کسان ایشان نوشته باز یافت
 و خوشنودی نامه گرفته . روانه دارید . بیش ازین نمی نگارم . خردا
 روز آبان ماه یزدگردی ۱۲۵۲ و ۱۴ جمادی الاول ۱۳۳۱

(۱) دستور نامه . دستور لعل (۲) هر آینه . ایستاده

رنجش دومیم . فرگفت کیا مرزان (۱) و در داران . به پیشکاران (۲)
 (دوستامهربانان) هر سابه بلنجی از پول سالیان کاشان . بخداوندان
 انجمن شناسی آلمان . از سوی همایون دیوان . بازگذاشته . بدرایت
 رسد خانه میرود . به تیمار و الا پوشیده نیست . که این دانش امروز در جهان
 تاجه مایه برتری بسته . و تا که این پایه ژرف نگری . در واری یان کار
 میرود . و از نیکو برزیدن (۳) و پیوسته ورزیدن (۴) بالا جاہ دل
 آگاه بشوند فرجاد (۵) (میرزا فرجاد) ستاره شمر . که سرکار خوشایان
 انجمن است . دانش شناسائی گونه روشن (۶) بدانجا رسیده است .
 که پیشتر خداوندان هنر کورهای دیگر . چشم و گوشش . بیج اینجا گشاده . و
 کار و گفتار خویش را . بر آن بنیاد خرد و ادب نهاده اند . دریغ است که برای
 نارسیدن نیروی یاری . از چنین پایه . به تبه کاری کشد . هر آینه پس افتاده
 سالیان پیش و امساله را نیز . بر آن افروخته . یکجا و بیکت بار . بدان

(۱) کیا مرز . حاکم (۲) برزیدن . مواخبت (۳) ورزیدن . اودمان (۴) فرجاد . فاضل
 (۵) سمرکار . مدیر (۶) روشن . انجمن

کارگذار کاروان هوشیار بسپارید . که بدربار پیرفت کار بکار بر
 یکار و پریشان روزگار نگردند . بیش ازین بپندیدم . همه دود و تندی
 خویش . و وابستگی را نگاشته . شادانم سازید . مرداد و روز آبانماه
 یزدگردی و اجمادی الاول ۱۲۰۰

(پنهان)

(دلیر تیز و مردانه . رادمرد فرزانه . خواجه (بزرگمهر (۱)) را نگارش
 میابد) بالا پاییه ارجند مایه . میرزا (خسرو مند) . (ده دشتی) نگاشته
 که مردم (پاچویه) کاریزی در پهلوی کاریز او کند . و نزدیک پنجاه پی
 از رشته کاریزی گذرانیده . و بدان شوه فوس نشان . که رشته را
 فروتر از زمینه چاه های ده دشت کشیده . از زیر کار آب را بد برده اند
 در بیکره دستی گفتار . کار بس شگفتی پدیدار گردیده است . و از هر را
 رسیده گی بامیغ این فروکش که بسیار تازه گی دارد ناگزیر است .
 چند کس از چاه جو و کان گن . وریش سفیدان کاروان . و مردم

(۱) بزرگمهر . بوزر جهر ویر . یاد و هوش

نبره به راه برگرفته بان سرزمین رفته . و از رود و تو . زیننه و میانه و دوری
 کار نیز را چنانکه در خور کار . و خواسته فرمانچه (۱) ساله چهل و هشت شهریار
 بر خوردار . که بر همه کشور بارز و فر . نگاشته آمده است بنحیه . و چگونگی
 آوارگان کن . و چاه جویان برگزیده آنان را بخریده و اری برده . بهر
 بر دوسو . و روشناسان . و ریش سفیدان رسانیده بیاورید . که بویژه
 انجمن در خور و اسی این کار سفیه یافته . دینای (۲) بر نهادی آئین داد .
 بروائی خود ستوده . هرگز نه برون آید . بگازده انجام گذارده شود .
 چون هنگام کشت و کار نزدیکست . باید کشا و رزان هر دو جا . بکار کشت
 و ورز . بپردازند . شتاب در خور را . در آفریداری داشتن مردم
 و باز آوردن جریده . بجای آورده . کوتاهی رواندارد . ماه و ده
 آذر ماه یزد کردی ۲۴ جمادی الاخره تازی

(ر بهمان)

(۱) فرمانچه . موقوفه فرمان (۲) دینا . حکم و اعلام (۳) بر نهاد . قاعده

در بخت داشتند (خواجۀ هوشمند) را بنیشت می‌داد (ستوده)
 راستی کردار (بیهود خان) کاردار سرکار بختیار بهروزی کار
 (شیرزاد خان) بهمانی و انمود می‌آورد. چند سال است پیشکارهای
 ایشان بوده است. و چگونه در خور پستاری. و راست بخاری بخانه
 و دیه. و تیم و تیمچه و کارخانه های ابریشم تابی. و وسایل ارزیزی. و
 داد و ستد. و خرید و فروش. و بادلوئی رسا. کوشش کرده. و از وی
 نفقه (۲) و دریافت (۳) اماره در آمد و هزینه اش سرسبز است (۴)
 فزون. و باز مانده ندارد. و با اینکه خود سرکار شیرزاد خان نیز. از
 آسبغ اماره در میان آگاهی دارند. نویم بر آنکه. برخی از مردم ستمگر
 در پی آزار اوست. از درستی منش. و استواری کنش. سرکار بختیار
 بسی دور است. که بجا و شوه ناگزیر بستم دست انداخته. مردم خسته
 کارگذار را. که روزگاری در پستاری و زواری او. بسر برده است

(۱) سپندار. شمع (۲) نفقه. حواله (۳) دریافت. قبض (۴) سرسبز. مساوی

رنجاند. و از کار خود بیکار. و پریشان روزگار داشتن خواهد. در هر کوزه
 ژرف نگری بر فروکش بگفتار اندر آمده. ناگزیر است. و از سوی دست
 کیا مری با آروند و ارز. استواران به روزگار. میرزا (سر و شش)
 بود (بهمن بخش) ترشین بدان (و میرزا تم یوز) پوئسندانه تو شکست.
 برگزیده گردیدند. که برای برگزیدگان و دوسوی در آنجن سبزی. آن
 ارجمند. با مار آمان از روی نوشته تا که در دستانت. رسیدگی
 کرده. پیکره هوده آموده آت را. با هر دو ستینه لاله آتیر آن آنجن
 باز آورد. که از روی بنیش. بر نیز بر خاستن گمشو از میان داده شود. هر
 آینه برودی اینکار را انجام داده. خود داری روان دارد. پیش ازین
 آفت بگارش و سپارش نیست. ماه روز آمانه یزد گردی. ^{الافعه} مجادی

(پیمان)

(بلند پایه گرانمایه خواجه (خدا بنده) شربان (خرود) (و اهورا)
 پنج اسنر میگرد) چنانکه بالا جایگاه. نیک بجای دستگاه (سفره)

(۱) دستینه. امضا

خان (کارگذار گروه) غورست بگلو) میگوید. از اسبهای بجزایه کرده
 انگروه. که در چمن شیرازی. از روی دستوری دیوان مجریده اند.
 چند کس از سواران (سپه گران) نیم شبی بدانجا تاخته. چند سر از اسبان
 توانا و نامیرا برده برده اند. از آنرو که بنگاه نام برده. تحت زمینهای
 بر بالا جایگاه سپرده است. فرستادن ویژه گاشته برای باز یافت
 و رساندن توره. رواندیدیم. رسیدن نامه. اسبها را همچنان دست
 و یکم و کاست. اگرستخان بجوانی. برزویال آخته. باز گرفته.
 بشانان گله سپرده. دریافت رسید بمرآتان. و آواز خد او ندان تو
 گرفته. برای نمودن بکار گذار. در میان سفرنگ چلو گنی. پدید آمدن
 اینگونه گستاخی. و بی آب و آرزوی از گردن فرازان. گروه شود
 (سپه گران را) که بدستی و بنژادی آراسته. و بجزایه ایرودی. از هرگونه
 بدی پرکان (۳) نامردمی پیرایه نم. بفرستید. و نام یگان یگان کینرا

(۱) تحت زمینها. جزو داراضی (۲) آوار. تصدیق (۳) بنژادی. اصالت (۴) پرکان بخت

که بدینگونه پستی عصبی نموده اند و بدینسان بنگارید. مایه پیکاه کردو
 بایگاه دیدان خسروی بازگذاشته. مگر کفر استوری خواسته آید.
 بیش ازین نخبست. گوش روز آذر ماه یزدگردی ۱۲۵۲
 و ۲۷ جمادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

(همچنان)

(تفسود ۱) همراه بزرگی دستگاه میرزا (خداداد خان) در دژدار (دره رُ)
 رانج افراست (از روی دهناد مردمی نهاد. که خپرو کامگار
 ایزدیار. ایران خداوندگار. بدستینه برگزیده آراسته. و روانی^(۲)
 آنرا بفرمان پوشش توان خواسته است. بخش آبیاری باغستان
 و درختان بارور. باید شماره^(۳) تو^(۴) و از جوهای برای آن
 کشیده شده باشد. چنانکه شنیده میشود. برخی از بزره کاران^(۵)
 از مردی و مردمی. که سود خویش را. در نابودی مردمان همسایه و

(۱) تفسود بخت (۲) روانی. رواج (۳) شماره. حجاب (۴) تو. ساعت

و همگان همپایه میدانند . پنچسانی را همی بدزدیدن آب برده اند .
 که اینج گچ و ساروج تهیت . و بازینمای ست و سرایشب آندره دو
 رمارم (۱) آبرازمین از دزدور بوده . بی سود میآشاید . و از روی خداوند
 باغ . بخت (۲) رسانه میوزند . دزدکننام (۳) مزدیما یکت از دیده غیر
 و هزارگونه زیان بردم راست رو . و ارزانی میوه کشور . و نابودی
 خواسته کشور . و تباهی سالیان خسروی میرساند . هرچه زدوست
 باید راه اینگونه زیر آبی زدنرا بسته . از بدیهای بیکران آن است بخش
 مردم . چنانکه اینجمن کدیور (۵) هر نیه یافته است . از شاهو که با نیرنه
 و پنج فستردان سلمان گذارده است رسیده . از هرگونه دغلی و ناراستی
 در پناه ماند . و بدکاران بکار را . چون کاغذتین است جستجو نموده . و باز
 پشمن (۶) نیاورده . با و (۷) گذارند . که هرگاه بار دیگر از پی اینگونه

(۱) رمارم . مقابل (۲) تف . حرارت (۳) کننام . اسفل السفلین (۴)
 دوسنه . جرئت (۵) که کدیور . امین الرعایا (۶) باز پرس . مسئولیت (۷) آوا . همان

نابکاری برآید . در خورد کاری . نابینمایه پزیران بسره و جهان کفر
خواهد یافت . گوشه روز آبانماه یزدگردی ۱۲۵۱ و ۲۷ جمادی الاخره تازی
(بهمن)

تقوید بهر نوی کار (خواجه اسفندیار) در دوار (شومین) را نگارش
میابد (چنانکه نیکو بهنجار سر خنده کردار (رسم بک) (درارودی)
دیگانه داد خوانی . بزبان میراند . دختر (مهرچهر) بانوام . دیو
پردگی (۱) فروزه (۲) خواجه بسته ام (نیکو و حام . پور (پاس ایزد) منو
آرامرا . از روی آئین بی (۳) بجایین (۴) در غوراروند دوسوی دست
داشته . پس خوانده و بسته شدن نیرنگ زماشونی . از پی فراهم ورد
در بایت سوریوگی (۵) بشارستان رفته . خوردنی و پوشیدنی . و دیگر
بایستی بار اگر رفته و بارشته . از پی گفتار در باره هر نیز شب مهانی و گرد (۶)

(۱) پردگی . مخدرو (۲) فروزه . صفت (۳) آئین بی . مذمت مستقیم (۴) کاپن
مهر (۵) دست سوره . محطوبه (ع) بیوگی . عروسی (۶) گردگی . جبهه

نزد پدر زن میسرود. بدشیر بیان میبرد تا گونه استواری. ناسخ و بهار
 خواری شنیده. رسیدگی آیمع کار را نزد مردمان. در میان در کار زنده بود
 که همان دختر را. بنویسد الفخیدن^(۱) بسطیه از خداوند خواسته بیکرانه
 که در دیده دیگر جا دارد. دادن خجسته. و سر ناسازی با دانا در استین
 و گردن کشیدن از فرمان و پیمان دین همین پیش آورده است. در کفنه ارا
 مختار. پیمان شکنی تا بدین پایه پسون از پنجا مردمی گذار. بسی گفت است
 بفرخور پیوند نامه گواهان خنیده^(۲) که در دست دارد و میاید. پرو
 نام برده زن آگهی. و جفت نه گزینی او است. بی گفتگو. و تک و پو
 بدر و گویاید بوی و اگذا آید. هرگاه دوشیزه را در میان گفتاری بود.
 که نوله^(۳) بند و پیوند^(۴) بی آگهی. و همد استانی افاز روی خویش
 و آرزوی برادر. و خویشان دیگر نگاشته آمده باشد. بر او سختی نمیرود
 و کفر اکار داران. آرایش خود کار دیده. که سنی بدین بزرگی را. بختر

بوه. حلت. کیرون کوی. محله

^(۱) الفخیدن. کتاب ^(۲) خنیده. معروف ^(۳) نوله. خطابه ^(۴) بند و پیوند عقد و کاح

جوان . در دیرند زندگانی در این جهان . رو دیده اند . می برند . پیوند نامه
 نبشته را . باد امان داد خواسته . به راهی بالا جا . دایری دستگاه
 (شیدا یزد) روانه رسانم . انجمنی از کاروانان با فستق شک گرد آورده
 پیوند کاروانان . و پدر . و دختر را بنیست . چنانکه در خور است . از بر
 ستاد بر آورده . چگونگی رسیدگی کرده . از روی بر نهاد دینای (۳)
 زیوار پیرای برنگاشته . بدینجا فرستید . پادشاه گستاخی (۴) و رزان .
 باب و از خداوندان بنهند . و باز گویان با آورند . بر نهاد (۵) اینی
 برتر خداوند . داده شده . دیگر کسی . پیرامون اینگونه کارهای بازگون
 (۶) نگردد . گوش و زاذ ماه یزد گردی ۱۳۵۲ و ۲۷ جماد الاخره تائی

(چهارم در . در واد خوانی و و بسیر (۷) از دربار)

(و دستوری زیوار (۸) و ستادین)

(۱) دیرند . مدت نهادی (۲) شیدا یزد . نورالله (۳) دینا . اعلام حکم (۴) گستاخی
 . جارت (۵) بر نهاد . قاعده (۶) بازگون . بنحس (۷) و جهر . قوی (۸) دستوری زیوار . در است یله

(دوشیم تختین . درناشناسه که در کارهای کنایه^(۱۲))

(زود و کشتن و مانند آنها کارند)

(برخی خاکهای گوهرهای فرخت^(۱۳) شوم) کترین سینه کارتر سیده
 (برین) سگر گرگانی . خانه نشین کوی سگج تهران بنو شان . بخت
 پیش مردی از جامه سروشان^(۱۴) در کوی دروازه شمیران . بر بنده تالوا
 که ز بی کاری از آن گذریگند شتم . بر خورده . بی بچگونه آشنائی پیش
 کمر گرفته . فراخوش کشیده . مشی چند بر سر و رویم فرو کوفته . گفت .
 پنجاه دانه زرئی باید بدی . فریاد و فغان بر آورده بنداشتن چیزی گویند
 و پیمان آوردم . نشنوده . بر آتشک و سختی فروزدن گرفت . چند کس از راه
 گذر رسیده . بر باندن من دست آخته از نیروئی^(۱۵) بازوی زور و دست
 انداخته . در گذشتند . در این دار کویسر . پیرم هوشمند در رسید . بیاری

(۱۲) ناسخ بظلم (۱۳) گناه . جنه (۱۴) برخی . فدا (۱۵) فرخ مبارک (۱۶) جانفرو
 . برآز (۱۷) کوی . بلکه وسیعه (۱۸) نیرو . قوت

چهاره گرفتار. گریبان مردم آزارستکار گرفته. پس کشیدن خواست.
 بی مهر درخیم چهره. دشنه از کرگاه تند بر کشیده. بر تپیکه فرزند مستمند انداخته.
 روشنی دیدگانم باو خنجر دردم برد. مراداغ و لوز پسر. لرزان و ناتوان
 کرده. از پامی در آورد. و خونی ز بر دست. خویشش از میان بدر برد.
 جانداران (۱) کوی بهیچیک در این دیرمان. که نزدیک بدو (تو) بود
 . از جای خمیده. دست بکاری نزدند. تا رنگدازان کوی بر من
 آورده لش (۲) جوانرا. با سپردگی از جهان سیر. در کونیه که پیدا
 نبود از سپرو جوان. کدام یک بچا نند. به بیگاه در دار رسانیده.
 سزنگت چگونگی را باز نمودند. پیشرو جاندار و پاسبانان را بخواست
 سپاهیان کوی. فراگوشی سخن چندی گفت. کیا (۳) بگرفتند و کس
 از یاوران پریان روزگار. و بستودان (۴) سپردن کشته فرمان داد
 بر گفتند چند روز دیگر بیا. ناچار بخانه برگشته. سوک (۵) پسر بر پا داشته

۱- جاندار به خط سبک ۲- لش بیت مجروح ۳- کیا. حاکم ۴- بستودان. قبر ۵- سوک. نام

بدلداری مادر و خواهر جوان مرده که بسی سخت و دشوار تر از مرگ است .
 پرداختم . امروز بدیوان رفته . در میان رده دادخواهان جای گرفتم
 که بهنگام انجام نوید را پسران شوم . دیده داد و چون بسته شده شاهد
 بزدن و راندن فرمان داد . و بهانه چنان گرفت . که پسر را من خود گشته
 چفته (۱) بر دیگری انداخته و سسر امان را . که هنوز من شناخته نشده
 گواه سلوخته آورده ام . تا بهین پایه که بر اندنم ، عید آستان گردیده بزنند
 ببردند . خوشدل شده . پرون درآمده و ارسی کردم . از آن کس
 زندانی نیز خبری سنده . سرمانوده اند از گرفتاری و زیان
 آنان . که نویم نزدیکی بزدان (۲) بر بچاره سرگردان یاوری نمود
 بیش از مرگ فرزندان دینا گشته . روی داد جوئی و داوری .
 بیارگاه خسروی آورده . سزای خونی و رواداشتن این همه زبونی
 و بیداد کیا را . که برای نگهبانی آسایش بسته میدگان . برگزیده آید

(۱) چفته . افترا (۲) گواه ساخته . شاهد زور (۳) نزدیکی بزدان . قریه الی

خواهم تا بجا بنده ساینیک نجی پسر بیه بزوان نیکی رسان . داد این
ستم کش . دود کن فریاد رس . که بجای نیکی بر بندگان خدا از برگزیدگان
بارگاه . بدی و سختی یافتند . خواسته آید . ساله اردی بهشت
روز آبان ماه یزدگردی ۱۲۵۲ دهم جمادی الاولی ۱۳۰۰

(پنهان)

برگه (۱) انگاه داورى دستگاه دستورى زیوار بوده کردار میدانی
کین بنده ستم دیده (یزدان بنده) پور (هوشورز) گمرودى . پنج
هشت تومان زر روا . از روی فرود و خور فرمود (۲) دست (۳)
بیکاست و فرود . از خواجه بنو زپور (تمیل) مینوشین . دم
خواهم . در سر نوید (۴) از پی در خواست بدر خانه ایشان رفته . بدنگونه
که از دردانش و فرنگ است . باز تو ختن (۵) پولرا در خواست نمود
بپاره پوزشهای خسرو پذیر (۶) از بناریدن باران . و بنالیدن کشت

(۱) برگه از تهنیت (۲) و خور فرود بشری (۳) دست جمع (۴) نوید . و عده (۵) تو ختن . (۶) خور پذیر معقول

زاران

هزاران . و زیدین را ستاد . و خوشه ن خجای خدا داد . بهانه
 آورده . بگوای برخی از ستوده کاران کوی . و دستبازی مردم مهر جو
 ترده (۱) نو کرده . بسود خدا فرمود . به ماهه پیمان داد . که در سر نوید
 بی گفت و شنید . پورا را وا گذارده . بهیچگونه پوشش برنخیزد . بهمان
 نشان بر سر پیمان رفته . خواسته (۲) خوشین خواستم . بهفته دیگر بدخجا
 رفتم خواست پذیرفتم . روز گذشته . بدخانه اش آری گشته . در بختم . خو
 و بندگان ورم خریدم اش . با چوبهای آخته . بر من ناتوان آخته . بی
 گفت و پرسش . سر و دست مرا دریم گشته . در بر رویم بسته . بجان
 اندر شدند . همسایگان از زد و خورد آگاه گشته . بر من گرد آمده . خدا
 خانه را بیرون خواسته . از شوه گیسو دار . و بایستی بودن تنم و آزار
 پریدند . خدا ناما ترس بی آزارم . سر زده بشکوی در شدن . ستمدید
 پیم (۳) افکنده . از آنزور وانی زون و پستن مر بهر آورد . با پیکه

(۱) ترده . سند (۲) خواسته . مال (۳) پیمه . انعام مشکوی . ج ۱ ص ۱۸۰

هرگز چنین کاری از گیرین سز زده است . و با منع رسانیدن فروکش خوش
 با گویان راسنی نشان . در سالی توانش بنستم . در پیکره پدیدار شدن انگون
 کرد از نیز . نامبرده کرامی . بی شک و چوب یارای بر آوردن من .
 و بجای سپردن . داشت . که پس چگونگی را . در گازه مردمی آغازه
 داورمی خسروی . بگفته را آورده . کفری چاره کج نهاد را بخواهد . اینگونه
 خود مرانه و دندان و دنده و دست و پهلوی مرا . در حسین و زی . که بخواب
 بزدان در پرتو سایه زیوا پیرایه با فرد توان او . همه مردم ایران . در
 تناس (۱) و آسودگی فرو رفته . و کسی را با کسی جسز از پی همدی و خوشی
 کادی نیست . شگسته و نام و هنوز مرا . بویه من خوردن زرد میان گیری
 مردم بسیار در خواست و لا به پشمار گرفته . در میان سهران و همسران
 بوده . و جانرا . که کینا بخش جهان از نشن بزدان نیکی رسانست . بنا بود
 و دوا بر نهاده است . زردامی و بهای شکست اندامی . و هزینه پز شک (۲)

(۱) تناس . ترفیه (۲) بویه . طع (۳) پز شک . طبیب

وخته بند. و دست مزدگسبه بند را. از گنا همکار تمکال را باز گرفته. بمقدیم
 رسانیده. و سزای آنرا. چونانکه راه یزدانی. و برنها و (۲) و بر بسته (۳)
 و خواره (۴) زیوار باره دیوانیست. و در بند. سر و شش روز آذر ماه
 یزدگردی ۱۲۵۲ دوم رجب تازی ۱۲۰۰

(فروشم دوم در حقن وام و بوده های مزدوری و بها)
 (و مانند آنها کارهای دوستی)

(دادخواست کمین بنده سمیرا کارگر بلانی شیر و دیهوتاب)
 به پیشگاه بهروزی آرامگاه برگزیده دادار. برانگیزه شهریار. انکه پنج
 هزار و شش صد تومان زر را ساخرانه روا. از روی فسر نمود. آیین
 فرمود. از (فریب سر) بوی فروش ده. که از من پشاد است و ام پشود
 بدان کش شش ماهه از روزه اور مزد روز اردی بهشت ماه ساله ۱۲۵۱

سردش روز ۱۸ ماه

(۱) گنا همکار. جانی (۲) برنهار. قاعده (۳) بر بسته. قانون (۴) خواره. هم (۵) بوی فروش عطار

گرفته . و ام خواهم . و تاکنون که چند بیت از نوید نوشته گذشته است
 بستم بندی . و تن زنی . امروز فسر داکتر را بنده کار سازی نمیناید
 در فرگاه داور ی پایگاه پدیدار است . که رشته کار ما زیر دستان
 برقت و آمد و انگانه (۱) و و استادن داده . باز بسته است و پس
 هرگاه اندکی سستی . در پسر خیه پوهون داد و ستد . پدیدار آید برهمگی
 کار گذاران یکبار گشته . و اگر موافقت با همگان از بین گشته . بد
 سالیان دیوان . و در بایست کو دکان . که بر من فسر نماند از ان گشته
 یزدانی . و باز گذشته سایه مهر پیرایه اوست . اندر ماند . فرمان
 دهند . که استواری (۲) از دربار آن بولرا . شکال (۳) و رسا . بیکم و کا
 دریافت کرده . بداد خواه رسانند . که از روی آسوده کی بکار خود
 و سیمه شاهنشاه دین و دانش ناه . و تندرستی خواهی گاشته
 انباشته سپهر فرگاه او بگوریم . خرد او روز آبان ماه یزدگردی ۱۲۵۲ هجری

(۱) دنگانه . بشع (۲) استوار . معتد (۳) شکال . تمام

(همچنان)

درخواست. کین بنده درگاه (بهراد) یاد در مری. از پیشگاه و داد
 دستگاه تیار بختیار بزرگی بنجار. دستوری زیوار دولت پادشاه
 در آوند چهارده سال پرستاری در بار کنی بر گار. از پیشگانی و جامی
 خوشن. و آن از گلو و تن. برای تبه دست بگشتن. نر و سر زنده
 بریده بخداوند. فرو زده دینداری و خدا شناسی آوازه. برگزیده
 در روان مگر (۱) داستان بوسان پامیز بازی (که در دودن روان بر جان
 و روان می پیوسته (۲) و باز زده فرزندان جانشین اوباد
 حاجی خدا داد سود آور. که در تیم آب بختان. دستگاه داد و ستد دار
 سپرده دریافت بنگارشش خود او گرفته ام. که افراز (۳) خرده خرده
 گرد آمده. بیکزار و یکدوسی و چهار تومان و پنجمزار و هفت صد و هفتاد
 پنج هزار سن شود. چند روز پیش. که پروانه آزادی. و باز دید خانه

(۱) مگر که (۲) پیرو پیوسته : خلیفه با فضل (۳) افراز جمع (۴) بر سر. و بنا
 (۵) پروانه. اجاز

و بازماندگان . از دیوان سیرنی نشان جهان پهلوانی . در ایوان پیش
 درختش کردنفر از آن . بر خوانده آمد . بادی از خوشی و شادمانی شیبان^(۱)
 بیازافت سپرده شتاقم . که از خوردنی و پوشیدنی و تموزه^(۲) را . برای
 کودکان خوششان . چیزی گرفته . ره سپار کردم . یکبار از درازندان^(۳)
 درآمده . نزدیک آن شد خود بنده را هم که از کودکی . در یک کوهستان
 بمباری و همزمان بزرگ شده ام بنشاند . با خرد خیره . و دیو پر مغز خیره
 بنشانی گشته خوشتر و آشنایان بود اگر آن زبان اند . امید دارم
 و امانت آن سرگردان . پس از اینده سالان دراز . در دوری از فرزندان
 بسر برده از راه مانده را . بدیافت و رسانیدن پول نامبرده . با سو
 گذشته آن . و نیزینه بازماندن از راه فرمان رفته . و سرای در خوا
 اینگونه از راه . بچونیکه بر بسته^(۴) بوده پیوسته نماید . در گذارند .
 سر و شش روز از راه بزرگروی ۱۲۵۲ . دوم شهر ربیع تازی ۱۳

(۱) شیبان . قمرش (۲) تموزه . جدیه (۳) ازندان . انگار (۴) بسته . قانون

رہچسان

ایست کیندیز سیرکو (شیراز) پور (راوخ) آنت . کہ دوازده سال
شکالہ است . از روی ہامی نامہ بمریدیو آنخانہ زیوار پیمانہ رسیدہ . با
استوار بہروزگار . خواجہ (خسرم دل) کاشانی . پیوند انبازی . و کار
سازی بستہ . در تیران و شیراز . ویزد و اسلامبول . و لندن . خانہ
داد و ستد خواستہ جامہ (۱) از مادہ و نگارین گنژودہ . بگونہ کہ در پیمان نامہ
ہر زیر یافتہ است . در سر ہر سالی باید مارہ کار دیدہ شد . و انگارہ (۲) لگان
یگان خانہ . بنوی باز دید گشتہ . و آمد و سیر نہ . سود و زیان . چونکہ
در خور مردان راستی بنجار است . روشن آتش را اگر دیدہ . از آنز و کار
آیندہ آغاز شود . در سالہ فرجام (۳) . ہر چہ کوشش نمودم . کہ بامارہ گذشتہ
واری نمایم . سودی بخشیدہ . بہر بسندی امروز و فردا . و ہفتہ و ماہ .
و بہانہای نارسیدن پیک خشکی . و کولاک و توفان بر ہم خوردگی دریا گردان

(۱) ہامی شرکت (۲) خواستہ جامہ . مال بزاری (۳) امارہ . محاسبہ (۴) انگارہ . در حساب (۵) فرجام . آخر

پاسخی که بهر بود آسودگی از زبان و سود شود. از وی بدست نیامده بناچار
از وی پرسته و بر نهاد و داد نهاد. بیا گرفتنی که یک بیزنگ (۲) با واد بیا
رسیده آن در دست است. بگازۀ نگا هری هوده (۳) خویش بآدم و
تاکنون که یکسال دیگر. از نوید فرجام هم میگذرد. نیمه اماره همگانی که در
زیر دست است. بدست نیامده. بدیدار نیست که از سود و زبان چه دریا
. از برای راههای دور فرنگستان. بزار گونه پوشش بی ارزش میراند. و
هر که نمی میراید. روز گذشته در میان گفتگو بر زبان ماند. که از با تو م (۴) بارهای
جامه را بر آه آهین داده باز گردونه داشته اند. تف انگیز (۵) از راه فاولید (۶)
خواستۀ یکسره از هم پاشیده و نابود گردیده است. از این گفتار ناخوار از خرد و
یکسره هوشم از سر بر مید. دیگر همچو نه سواری از برای وی. در نزد کین
نماند. چه خواسته جامه. پنبه و شیشه نیکی بار بندی شده. شیشه و جام

(۱) باز گرفت. پروت (۲) بیزنگ. بنخه (۳) هوده. حق (۴) با تو م. هم جا
(۵) تف انگیز. لکوموتیف (۶) فاولیدن. از راه بدر شدن

که از افتادن شکسته و خوردگشته بیکار و نابود آید. از اینگونه مخمنا تراند
 و از پرداختن اماره تن ندن. پدیدار است. که شید اهرمن (۱) بروی قشقه
 در پی خوردن سود و سرمایه کین خفته است. که در دیرنده سال اندک
 اندک باستین کرده است. از فرگاه زیوار پناه. فرمان رود. که از روی
 بر نهاد داد بنیاد. دو کس اماره دان (۲) از سوداگران با نام و نشان
 از سودی خود برگزیده. نوشته داور پذیری (۳) نگاشته آمده. با برگزیده
 از سودی من. بکار اماره. چنانکه از در سوداگریست. واری شده از زو
 انکاره های رفت و آمد و خرید و فروش. چک و فقه. و دریا قهای
 بهرهای. و دینیه سگاران پسرده. که درهای نامه گشوده شده است
 فرونی (۴) و باز مانده راه. و نمایند. سروش روز آذر ماه یزدگرد

۱۲۵۲ و ۳ رجب سنه ۱۳۰

(پنهان)

۱) شید اهرمن. و سانس شانی. ۲) اماره دان. محاسب (۳) داور پذیری. کوهریس
 ۴) فرونی. اضافه
 نیست

ایست کین بنده سمیزگو. از پیشگاه. بهروزی دستگاه. دستور داد از نو
 دست زیوارشت شهریار سپهریار. آنکه نزدیک یک سال پیش. باید که
 مردی برش سپید آذرنگ (۱) که روشنی از پیرشش می یافت. دیدیم.
 دستورده (۲) کوبان بزرگ (۳) همی شتافت دیدارش مرا بر بوده. از پیش
 روانه شده. بزرگت سر کوچه اندر آیدیم. کفش دستورده بگفتار در کار کرده.
 لغت رده نخستین سوی دست راست پیشمار. که گشوده در باز بود.
 تشلیخ (۴) گسترده. بنماز ایستاد. کین بنده نیز در کاره که بدست آمد.
 بکنه اردن کور (۵) همین داور (۶) پرو ختم. بفرجام نماز. وانده (۷)
 سخن پرداز (۸) هر کسی پی کار خود رفت. او هنوز در نماز و نماز. بگویند
 بود. که هیچ سوخی نگر نیست. و از در هر روزه (۹) خبری را از ده بیگفت و بزرگت
 تا نزدیک ایوار (۱۱) از دیرشش (۱۲) باری بکاری نزد خست. مرا در راه

۱) آذرنگ. نورانی (۲) دستورده. عصا (۳) بزرگت. مسجد (۴) تشلیخ. سجاده
 (۵) کور. واجب (۶) همین داور. احکم احکامین (۷) اندر نصیحت (۸) سخن پرداز
 و اعط (۹) هر روزه. ورد (۱۰) باره. سپهرانی (۱۱) ایوار. عصر (۱۲) دیرشش. تقدیر
 مروی

بروی بکنید . خود نیز گرسنه شده بودم . میازار برآمده . نان دودغ و
 سکارو (۱) و تره و غیر گرفته بازگشته . نزدیک مرد خدا پرست . نیایش
 دوست برده . درخواست همراهی نمودم . بچشم و ابرو دندشی (۲) در
 ناروائی جسته دهنه بجای آورده . باز گرم کار خود گردید . مرا سه گرمی
 او با کار دار پسرن از اندیشه و گفتار . چنان از بهوش برآورد . که گرسنگی
 و خورش از یادم برپوشید هنگامی بر خویش آمدم . که روز گذشته و سکارو سرد
 گشته و شب را اندر رسیده یافتم . پیربستی دیدار . بکتاب از بجای بر جسته .
 آبدست تازه کرده بنماز شام از پی میثواب استماد . بنده نیز نان و ترانه (۳)
 برکت پیر (۴) باز گذاشته . لغت رده نماز گفتم . پس از گذاردن شام
 و خفق و گذاشتن انجمن . فراموش پرستوده و دیگر گرفته . بجایه دزاری .
 اورا بجانانه بردن خواستم . پس از کوشش بسیار . در خواستم را پذیرفته . همراه
 روانه شدیم . در راه از گفتارش دریافت شد . که سی سالست . روزا

(۱) سکارو کباب (۲) دندش . اشارت (۳) ترانه . اوام (۴) برکت پیر . خاتم محمد (۵) دیر بخاطر

دو روز و شش بار برهنده و شستن بستر برده است. برای ناهاری (۱) او. از چرب
و شیرینی. آنچه کوار (۲) و گرا میتر بود. خریده بخانه در آیدیم. میرا آورده.
خوان بر نهادم. بنام خدای روزی رسان. چنانکه از سبزه نمان نبرد.
بگشایش خورش آغازیدن گرانیدم. پیش نیامده. دست دراز نمود
شوه را جویان شدم گریان شده گفتا. گران میسر زند من. من خبر بنان و
روژه کردگار شکستم. و آنرا نیز از راهی که یزدان بهدان (۳) بر من روزی
نخرم و نخورم. و تا این تو. سه روز است. که روزه بروزه برده. چیزی
نخورده ام. چه رازداری. که سخن بگو گفته. سوزیان خوش گشایم
نیافته ام و در این شارسنه بیوارة (۴) و از خانه و آشنا آواره ام. همانا
ترا یزدان مهربان. نویم نگاهداشتن جان من فرستاده است. که تنگ نانی
برای من بخرد و بخورم. از ایندم ترا بفراغت یزدانی. که از روی مروا (۵)

(۱) کوار. لندی (۲) بهدان. عظیم (۳) سوزیان. مافی الضمیر (۴)
بیوارة غسریب (۵) مروا. استخاره. تعال (۶) ناهاری. افطار

بر من هویدا ساخت . بفرزندی گزفتم . بدانکه . خدای رازدان . بر
 من اکسیر زری داده است . سی سال پیش که روگار جوانی بود . اندکی
 ساخته بریوه (۱) که بمرد بخیل (۲) خریده بودم زرد زر گردم . هرگاه استواری
 بدست افتاد . پارچه از آنرا . بفروش رسانیده . بهای آن سرکه و نان خرید
 خوش تن میایم . اینک این پنج با شما هست . این گفت . و بار خدای
 خفیه (۳) از برود (۴) بدر کرده داد . به گزین برده (۵) بهجای بگام (۶)
 فروخته . اندکی سرکه و نان خریده آورده با بازار مایه پول نزد پارسی
 میر با نهادم . پولها را شمرده به بیرو گذارد . و اندکی نمک خواسته
 گفت . چون این رشتی هنوز در ایران آلودگی . بده و سالیان زرقه . در جا
 بدست آید از آن بزدانت . خوردنش را روا میدارم . و بدن از دست
 تو . ده بهمانی میگردم . و شتر از روی پاسبان^(۷) بوسیده . فرما بشرا

(۱) ریوه . ریتی (۲) بخیل . عمه (۳) خفیه . سبکه (۴) برود . کیه
 (۵) به گزین . نقاد (۶) شتر . تمام عیار (۷) پاسبان . شتر

برده بود نزدیکی (۱)، و خوش آمد بزوان شمرده. بفرستندی (۲)، در یک خان
 نان خوردن با وی. خود وزن و سوزندان را، فرخته و شادان ساختم
 پس از خوردن خورش. بزم را از بیگانگان پرداخته بکفکونشتم
 پس بسفرنگی (۳) دور و دراز. از ناخجاری گردش روزگار. و سری
 بودن هر چه که در این پرگار است. از نزدیک شدن هنگام گذشته خوش
 از این بنگاه آلودگی. و مرا شایسته سپردن بخش یزدانی دانستن. سخن
 گشوده. گفت چند روزی که زندگانی بجا است. در همین خانه بسر برده
 چگونگی کار را بر شما نموده. میآموزم. و دارویی چند نامبرده فرما
 بخردن و آثر بر آوردن داد. باید بسیار از فرست. تا بدان (۴) دم
 و دارو بار (۵) خسریده باز آوردم. بپختن و کوفتن و آغاریدن و
 سائیدن پرداختیم. بفرستنی خیر دیگر بایسته (۶) آمد. خریده شد. روز

(۱) نزدیکی. (۲) فرستندی. شرف (۳) سفرنگ. شرح
 (۴) تا بدان. کوره (۵) دارو. (۶) بایسته. ضرور

سپس آنچه‌های دیگر. تا آنکه اندک کار به اروهای گران بجا و بی‌نام
 و جا کشید. رفته‌بستم خود او چندین بار. چهل و پنجاه و سه تومان گرفته.
 نویم پاس پرستاری بنده. و دوسوی برزن و سرزنند. پنج بند بپوشید
 آورد. بنده وزن و سرزنندان. بپوشن و سائیدن از دست و پا
 آفاده. در خانه و سکو (۱) نیز چیزی از زر و کالابر جا مانده بنان شب
 آفتاب ببرد. بنویم دریافت بچارگی خانمان خوشه. ناگهان همان
 اینکه. چند ماه است مرا از ستایش و نیایش باز داشته. بکار و او شتید. بکنک
 که کار نزدیک با تمام بود. زن دشتان (۲) بپوشید دست برده. کار
 تپاه ساخت. شیشه را بسته از خانه بدر رفت. پیش را اگر تم بجانم نخواه
 (بر خور دارم) پور (سر و شش بخش) اندر شد. کسی را در اینجا بگاشتم. که بیرون
 نرود. چنانکه دانسته می‌شود. آروند (۳) ز راهی کین بنده را بد استخا
 سپرده است. و آنهمه پارسائی و نیایشگری. ستایش پروری. همه از

(۱) سکو. دکان (۲) دشتان. حایض (۳) آروند. عین

از برای بردن خواسته بگیرند و بوده است . چه کم کم . کم نماز و روزه
گفته . بخوردن خورشهای حرب و شیرین پرداخت . و همه را بگردان
مرد از بارگاه یزدان میبنداخت که . امروز دستور بشید و با قلاب
و اشب جوجه و باد بخان و غوره روا گردیده است . از بود و قف دارو
پس روزم ناخوشی لتری شده اند . خودم نیز با این کنونه بی تاب و نوحیستم
که می پند . نویم خوشنودی باری . بفریاد این بدبخت درمانده برسید .
که ز سره خود را بپا داده و کالای خانه و دستگاه را . بنیمه بپا فروخته
در باخته ام . و اینک همه کسره در بیروی آن پستی از خره یزدانی بدور .
بر هم نهاده است . ز خویش و سزای خدا نا اندیش را که (ز زان دور)
نام است . از زیوارستمدیدگان بگمدار . بدین اینفت نامه خوانم که
همه مرد مرا . از فوس و دستان او . پاس گرفته پادشاهش . بندگان
یزدان . و سوار (۱) ، جهانان را پر ماس (۲) بخشد . بهرام روز

(۱) سوار . رعایا (۲) پر ماس . نجات ۳ بهرام بیستم ۴۰۰

آذرماه یزدگردی ۱۲۵۲ بهمنه چهارم رجب سنه ۱۳۰۰

(همچنان)

ایست بندگانه کین بنده درگاه (خدا بخش) کاردار. آنکه در برابر
جان فانیهای چندین ساله کینه پرستار. در جزیره های (۱) دور و دراز
دوری از خانه و هفت و همدی سوز و ساز. چند (۲) نه خروار گندم. و
غلیج خواجه تومان زر شکال (۳) بنام روزی بستانه از دیوان با فرو
توان فشان فیه. بسالیان (۴) اگر گران نفقه فرموده اند. همه ساله میدر رسد
برو بستان (۵) بنده. از روی دریافت کسرم میرسد. سه سالست.
سرکار فرست یار (هوشنگ خان) در آشوبی شهر بانی آنجا نشسته است
بنده زاده را که از راه دور. هر ساله بوام. ساز راه و بار کس (۶) فرام
آورده می شود. آزرده بادستی بر میگردد اند. چنانکه نوشته است در
دیرگاه. آنچه در خانه بوده است. فروخته خورده و بهرینه رفت و آمد. از

(۱) جزیره. بنده. خند. مقدار (۳) شکال. تمام (۴) سالیان. بیات (۵) بستان. متعلقان (۶) دریا
بقض (۷) با کس. بقیه ستور

پی درخواست پول و گندم داده اند. از آگهی این گونه بازار گونه بمبارماندگان
در خانه چنان پریشانستم که هیچگونه کار خود را باز نمیدانم. چاره ده رسیدن
این برضه روز دوازده^(۲) و ششکالی. که برابر جان فشانی پرستار است فرموده. و
دستوری چند روزه دهند. رفته سرکشی خانه نموده. بزودی بر سر کار باز
آیم. در هر گونه فسران خداوند راست. خرد او در دوا بماند یزدگردی
۱۲۵۷ و ۱۴ جمادی الاولی سنه ۱۳۰

(همچنان)

ایفیت خاکر بجان پرستار. بفرگاه دستوری زیوارختگی کار. آنکه.
بدست آورنده^(۳) با و از دیوانخانه رسیده. پنج چار صد تومان زر سره
از خود بخشد و او را مردود داد بدستی و سنگاری خفیده^(۴). و ام خواهم.
و پاره از سینه پوشیده شال و خشتان ابریشمین. چنانکه در برایشم که بدو
نیز بنگ نگاشته. بدستینه یکدیگر در دست داریم. بگروگان^(۵) بر من سپرد

(۱) برضه. خرفی (۲) روز دوازده. چیره (۳) ترده بسند (۴) آوار. تصدیق (۵) خفیده. معروف
روغ گروگان. بر من

اینگ سالیست . نویدش بفرجام آمده . هر دوزه پوزشی میآورد . و ام
خود میگزارد . هر چند خواهش میکنم . که استواری از برای فروش نگارد . یا خود
در بازار فرایش (۱) آثر برآید . بستم بندی افکنده . امروزه فردا گفته
نه پول را میسر سازد . نه گردگان را بفروش میسر سازد . یا پروز (۲) پول بنده را .
با سود بر نماند نمود آن . کار سازی کرده . گردگان خود را بگیرد . یا اینکه کارگران
زیوار خانه . چیزها را فروخته . هوده مرا گزارده . باز مانده را برایشان
سپارند . را امروزه آذر ماه یزد گردی بستم رجب تازی سده (۳)
(پنجمان)

(انفت میشود) آنکه از روی نوشته و رنگت (۴) که در دست است
شش ماه شکال . بدرو پنجره ساختن در خانه سگر بهروزگار خواجه
(گرسیو) در کار بوده . بلیج نهاد و پنج تومان دستمزد میخواست . تاکنون
یکماه میشود . که هر روز پی دریافت نامبرده میروم . بفردا افکنده .

رام روز . ۲۱ بهرام

(۱) فرایش . مزایده (۲) پروز . اصل (۳) و رنگ . معتبر

بربان

بزرگان چرب و شیرین . روانه ام میدارد . از کار روزگاری خود بازماند
 . بهرگونه که در خورد و اندک . هوده این چاره برگشته روزگار را . باز بسته (۱)
 برسانند . را امروز آفرماه یزدگردی ۱۲۵۲ هجری شمس تازی سنه ۱۳۰۰
 (بهمنان)

(اینفت کترین بنده) فرد (پور (خارکن) شهر یاری . از نگاه زلوار
 دستگاه آنت که : از ساله اور مزد روز اسبند از نده . هزار دویست
 و چهل و نه . بنام پرستاری و زراوری . بخانه سرکار نیک بختی یار .
 (پرویز خان) اندر آمده . تا امروز که سه سال و اندیست . چیری بر بند
 غم خویش و پوش . که آن نیز کنه جامه خودشان بوده است نداده اند .
 از روی نامه مزدوری . بهر در سنگان (۲) و دقیقه ایشان در دست
 بهر نیز (۳) سالی دوازده تومان . سی و شش تومان زر روا . برای بنده
 نوشنی است . در جهان نان و نمک خواری . چهره شدن (۴) بیا از

۳ هر نیز . قیضین ۳ رام . روز ۲۱ از هر ماه

(۱) باز بسته . استرداد (۲) در سنگان بهرین (۳) چهره شدن . مواجهه

تا نادر است

تا نادر است، و خوش ندارم. چه ایشان نیز. در میان من و خدا
 کسی نیست که بخواند، بوده چون مرا نرسانند. از رسیدن بیتگانی درون
 درنگناستند. گویند شود که اندک اندک. پول نامبرده بر بنده برسد.
 که بروزی روزانه کو دکان بر خورده. آسودگی پدید آید. تا کاری از برای
 خود بجوم. و نکته نانی بدست آورده. بسیم خداوند گاران پوشش پذیر گشتم
 را امروز آذر ماه یزدگردی ۱۲۵۲ هجری قمری رجب تازی سنه ۱۳۰۰
 (زبان بزرگان)

ماژدیسنان (۳)، پناه پردگی (۴)، دستگاه. ستوده دخت با فحخت
 شهریار دادگر. و فرمیده جفت نیکو بخت بر آژنده دست سری. تراژنده
 آئین سروری. میرزا (بر خوردار) فرخ بخار را گستاخی می رود. روشنی
 دیده گانم (۵) (دراغوش) در کنار دهمکده دهشت. چند مشت جو. از نه

(۱) نادر. ممکن (۲) میان من و خدا. بیسی و بین (۳) ماژدیسنان عجمین
 (۴) پردگی. خدایت (۵) روشنی دیده. نورعین
 شد

شد گشت گاه (۱) (جمیده) نام. خداوند آب زمین است. پنج بیا
 بنجر و کشا و رز بنزد گرفت. و از راه دور بد آنجا برده. بمایه که روزی (۲)
 کود کان خانه را. بسده شود. جو گندم و گشت تابستانی. کاشته است
 را شور نام و خدا (۳) چرخس با خود گرفته. بر آن گشت آب استر
 و کاریر را. بنگ و خاک انباشته است. پدر بر پدر. برز بر دین
 می بر و مرد بوده اید. در گاه داوری دستگاه. پدیدار است.
 که این جنبش گاشته در گاه والا. بد شمع آرزوی خدا. و دخواه با این
 در گاه جهان پناه می باشد. درخواست فرمان رفتن. به لایروب
 کاریر. و د اشد در گشت در بر میرود. که زبان بد آورده راه
 باوان داده. و کاریر را بگونه نخست. باز آورند. و گوشمالی دست
 بیا شور دهند. که دیگر با مردم نستیزد. و بریان کسی نیاید. بیش
 از این مستحاجی نمیرود. را امروز آبا ناه یزد گروی ۱۳۵۲ ختم جادی اول

گشت گاه. مرزده روزی. رزق (۳) و خدا. ضابطه (۴) و د اشد. تخانی

(فرستیم سیم . در وجر خوابی (۱) و وجر (۲))

میفرستند . دانشمندان گزین . و آموزگاران راه دین
در اینکه گزاردن نماز آدینه جشنها (۳) جریده (۴) رواست . یا آنکه
ناگزیر (۵) بگروه (۶) باید بود . بنگارش پانچ کترین بنده را ساسه
دار فرموده پاداش از خداوند یگانش جویند . بهرام روز آذر ماه یزدگرد

(پانچ)

نماز آدینه . در شب (۷) پشوای آمینی (۸) چنانکه هویداست . بگونه (۹)
برگردن بیان آن و نماز پیشین . از روی کردور (۱۰) بودن یکی از دو .
باید خوانده شود . یکیکه آنرا خواند . نماز پیشین . بروی . از روی (۱۱)
نگری کردور آید . یکیکه بنماز نیمروز بنده (۱۲) نماید رواست . در هر دو

بهرام . بیستم بهرام . آمینی . حقیقی

(۱) وجر خوابی . استغناء (۲) وجر . قوی (۳) جشن . عید (۴) جریده . منفرد
(۵) گروه . جماعت (۶) ناگزیر . لابد (۷) شب غیبت (۸) پشوای آمینی .
امام علیهم السلام (۹) توانش . خنسیار (۱۰) کردور . واجب (۱۱) شرف . حقیق (۱۲) بنده . کفایت

نماز

غماز آویخته . گزیده نشود . مگر در رسته برسان^(۱۴) ! پن غماز بشنها در نزد من .
 چنانست . گروه دوم غماز برده . نوله^(۱۵) خوانده آید . هرگاه شش است
 و آرای بایستنها^(۱۶) همه باشد . بهتر است کشاکش^(۱۷) گردد کند . اگر تهنک
 ویژه نزدیکی کردگار بود بسته است . چه بدرستی موهکه^(۱۸) (ع) آهنگ نزد
 یزدان . در همه کارهای کرداری و بهکاری^(۱۹) پسندیده است . در کینه
 بهدان خریکت یزدان نیست . بهر امروز آذرماه یزدگردی ۱۲۵۲
 پنجم شعبه^(۲۰) حجب المرجب سنه ۱۳۰۰
 دگر

چه میفرماید . رهبران راه یزدانی . در اینکه مردی مرده . دوسر
 وزنی است از وی بازمانده است . زن کودک نوزار را . بدرماند راندا
 زنده بدون او پانسته^(۲۱) نیست . هرگاه زندگیش بسته شده . نزدیک

(۱۴) رسته صف (۱۵) نوله خطبه (۱۶) بایستنها . شرایط . لوازم (۱۷) برسان . جماعت
 (۱۸) کشاکش . نیت (ع) موهکه . مطلق (۱۹) بهکاری . محبت (۲۰) پانسته . معلوم محقق

ماده پوشش پیدا نکرد. فرگفت (۱) در مرده رنگ (۲) او چیست

(جبهه ۳)

هرگاه زنده پوشش پائسته نباشد. سرده شنوده میشود. و مرده مرده
رنگ نرسد. و اگر زنگیش دانسته شده. ماده و نر پوشش آشوب شود
بخش شود. به چهار رنگ رسد نر. باینکه. نیمه رسد نر. و نیمه رسد ماده
برای او گرفته شود. و گفته شده است برآوردده میشود. کارموده او
به رنگ واهی در آن نیست. و همه اینها ماح کوه است (۴)

(پنجهان)

چه میفرمایند. دشمنان راه نرودان یگانه. و پسران دوازده میوایا
آزادی رسلان. که آفسرین جهان آفرین. بر جهان پاکشان باد. در کوه
هست و بود آفرینش جهان. و نود و بیست و نرودان آن. چه گروهی برآورد
که. این کیهان سرگردان. با توان و توان پیوده. و خواهد بود.

(۱) و گفت. امر (۲) مرده یک. ارث (۳) و جبهه (۴) آشوب. مجهول (۵) ناکو. روی (۶) کبود. ماده

چایم خردمند بهوشیاری . برنلاد . و گردش . و نهاده آنرا . یاد گرفتن
 و دادن نتوانسته . نخستین روز . پدیداری و هنگام انجام . و بایان
 ساری آنرا و نمودن نیازسته است . بر مبرهای خردی (۱) و از نو
 با اینگونه سنگینی مردم در خو گرفتن بچرخهای در بایست (۲) و واکداشتن
 بشکلهای ناشایست . که می بینم . هنوز برگزیده و نژادگان تازی «
 انجمن رو . و نوبادگان فرنگ . بچرب خستن بو . و برخی از مردمان
 خاوران سوی ایران . بر سر کشیدن چشم دابر و . و کونه داشتن پوشش بر کجا
 تابرانو . پرداخته . با داشتن بدنائی آن . نمیتوانند گذشت . تا چه مایه
 روزگار میباید . تا از گندم نان بختن آموزند . و از پنبه پوشم . کلاه دپیرا
 دوزند . چه اینگونه آفیش . از هر چه آفریده بهوش و توش تراست .
 جوجه چهار روزه . راه زندگانی . و خوردن . و زیستن خوشتر دانسته
 از دشمن خود میسرند . و بر زیر پر مادر . در میان خدین مرغ میگزیند

(۱) مبرهای خردی . دلایل عقلیه (۲) آزمون . تجربه (۳) در بایست . ضروری (۴) نژاده نجباء

کودک دو ساله. مار جان کنار را. باماد محسره فرا. جدائی تشاحنه و تش
 فروزان. از دانه ناز و زهر زندگی فرمای. از نوشداروی غریبی
 باز نماند. اینگونه جانور. در زندگانی ده هزار سال. بکفتار باسیم درختی
 دور کو. و راه آهن بکمر و شوا نند رسید. هر آینه روزگار جهان بیابان
 و باستان (۱) که در گردش تنائی (۲)، و اندیشه مانی (۳)، روز آشتی مراد
 از درازی بدین تاب و توان رسیده. که یکسره خبرهای منشی (۴) از دست
 پناد (۵) و گرما و آب. و آدرخش بدان شفت (۶) و روشنی. و پرتابی
 خوش باز آورده است. و از اینرو آنرا جسته آغاز و خراججام انگاشته.
 ریش و خردین را. بایسته نش آفرینش سه پور (۷) دانند. و پاره بر نهند.
 که جهان پویان نوه و پدیدار. و چون دیگر آفریده آسریدگار است.

(۱) بیم آدرختی. تفراف (۲) باستان. قدیم (۳) گردش تنائی. تغیرات جسمانی
 (۴) اندیشه مانی. بقای افکار (۵) خبرهای منشی. قوای طبیعی (۶) پناد. هوا (۷)
 شفت. جلوه (۸) خراججام. اول لا اول (۹) خراججام. لایقهای (۱۰) بایسته. لایم (۱۱) پرتاب
 موالید طاشه

و بر آن نیست. که راست بود آیینی را. فروزه و راسته بوده است.
 و فروزه آفسیر گاری. که یکی از زاهدای (۱) کردگار کردگست (۲) هم با تو
 او در نمود است. و بهیچگونه نماید (۳) پیش و پس در میانه توان داشت. تا
 او بوده. جهان بوده. و نام است خواهد بود. فایده. پاره شناسورا (۴)
 یکتائی (۵) میرانند (خدا یا بلندی و پستی توئی)
 (ندانم چنی سر چه پستی توئی)

دیگر روشنگرهای آوار داران بیسانی. خود این سر در این گفتار. پید
 و روشن است. دیگر آیفست بر پاداشتن بهیچگونه بر سر. نیاز نیافتد. آنچه
 با ندیشه آیینیه. در رسد. نگارش دهند. و فرد آنرا از خدا و خداوندان
 گرایش آن درگاه دانند (و همچنان)
 در خواست برود از دانشه ان دین بهی. و جانشینان دست می

(۱) راست بود آیینی. موجود حقیقی در زاب. صفت (۲) کردگار. فاعل (۳) نیام
 تمیز (۴) شناسورا. عارف (۵) یکتائی. وحدت

در باره شن (۱) که در جامه دوخته . یا بر بالا پوش آویخته . و یا بگریه
و بیمانند بود . با آن بنماز توان ایستاد و یا نه . هر چه خدا خواهد . و
و خوشبند آراسته است . بد و دازه (۲) در بالای درخواست . نویم بزی
کرد کار بر نگاشته . مرد از خدا و تر و پیکانش خواهند

دوشیم چهارم . در دینا (۳)

دیده نخستین دینای کشت و زندان و بار کشت (۴)

(اوست مست یکتا)

— دینا —

بنام نامی شت ویزه دینه شهر با نخستیار بهروزی پرگار زینوار انهار
(ناصرالدین شاه قاجار) که تحت خردیش برجا . و اندیشه هوده گذارش
در جهان . همواره کار فرما با د . روز بهرام روز آذر ماه
یزدگردی ۱۲۵۲ برهنه پنجم رجب المرجب نازی

(۱) شن . صدف (۲) دازه . کلمه (۳) دین . اعلام (۴) بار کشتان . اعمال شانه

برهم پیوست . انجمن اشکیود . از سکریرزدان یار برخوردار (میرزا پیرو
 مند) گزید (۱) و خواجه (نمیریار) و خواجه (نمیش) و خواجه (ایرنگ)
 و خواجه (بلان توش) اندام همگی (میرزا پاتون) نویسنده دیوانخانه
 زبوار دولت جاویدی پرکار در ویژه نشکاه داور (۲)
 آغاز زنت (۳) و داری گردیده . خواننده (۴) و خوانده شده (۵)
 اندامند . و هر یک در جای خود را در دستگیر داشتند . درخواست
 نامه خواننده . رو برو خوانده شد که ه نالش میاید از خواجه (زاندو)
 با ختری تخت او را . به پیگیری و میرسائی فریفته . پس سخن از کیا
 و اکیر در بیان آورده . هست و نیست او را گرفته . پس روشن . به ستر
 نا خوشی در فتنه است . پولهای رفته و پاداشن گناه گنهکار را میجواید .
 پرسیده شده جز اینکه نوشته است . جسته (۶) دارد یانه . گشایش دیگر
 اشکیود . مرکب

(۱) گزید . رئیس دایم . اعضا (۲) همگی . دائمی (۳) نشکاه . مجلس
 (۴) داور . محاکمه . مرافعه (۵) زنت . رویت (۶) خواننده . مدعی (۷) خوانده شده . مدعی علیه
 (۸) جسته بطلب

ندارد. چگونگی از خوانده شده پرسیده شد. بدشتن پرنیز و بنکو کاری بد
 پاس گزاری کرده. در کار کیمیا کاره ارندان (۱) نموده. آگاهی بدشتن از
 آنکار را پیش آورد. چون رشتن بخانه خوانده و در آنجا ماندن را خستو کرد
 و کواهی که او را. در خانه درخواست گذار. در کار تا بدان دم. دیده
 بودند. در سگ (۲) یا زنده (۳) انجمن گواهی دادند. گمان رستی گشتار نا شکر
 نیز گرفته. بیا زید دست و پای بدگمان گرامیدند. پدیدار آمد. که خورده
 و نماز بکار دستی هم میرداشته است. زیر سر انگشت بزرگ. پنبه بسته
 و برخی از سر انگشتان دیگر نیز سوخته است. پس از گشکوهای میثار.
 بکار دم و تا بدان نیز خستو کرده. گفت. خواننده نامبرده. او را
 بدان کار باز داشته است. دو کس دیگر از روغن گیران (۴) که خود
 زرانند و زبر آمان. زرنخچه فروخته بوده است. آثر برگشته. گذشته را
 روی او گفتند. و بگشار خود اندر افروودند. که او از ما هر زید (۵) خاست

(۱) ارندان. آنکار (۲) فراگاه. حضور (۳) یا زنده بیست (۴) روغن گیسر عصاره (۵) هر زید. اعانت

پول او را دستگیر کنیم. در نگاه ما جا گرفته کسیر بار دو بیا موزد.
 پیمبری ما را از فغانه و فسون (۱) و پر ماس (۲) داد. پس آن با چار خستو
 بداشتن دانش کسیر گردیده. همه گفتار خواننده را آوار داشته. گنه بر
 زن دستان افکند. اگر چه سستی کیمیا. که مس و آهن زر کند در نزد خردمند
 با کیش و آئین. ناپا را باید در نزد پیشوایان آمیغی (۳) و آزاده مرد (۴)
 راه یزدان باشد و بس. هیچگونه شکوی در کاست (۵) گفتار زر اندوز
 نمائند. بن از برای اینکه. همه سوار ستار کشور شهر یار و دگزار. آمیغ کا
 پدید آرآید. که گرد گفتگوی مردم گوشه نگر دیده. از الفج (۶) مردمی یا
 خویش باز نمائند. در خواسته خود را با تش نوزند. رسانه افسوس
 نیند و زند. بروی سترن فت. در آوند (۷) بیت روز. که خودش
 در فروکش ماحسن است. در نزد برگزیده انجمن (میرزا یلان تش)

(۱) فسون. جمله (۲) پر ماس. نجات (۳) پیشوایان آمیغی. ائمه علیهم السلام
 (۴) آزاده مردان. ادب (۵) کاست. کذب (۶) الفج کتب (۷) آوند. ظرف

چند (۱) دانه گندمی بسازد. در سرفوید چون از هنر نامبرده بی بهره آمد.
 پولهای خواهنده را. از جای سپرده بازخواسته. در گاه انجن بر او
 شمرده. پن چون بجاری. تا بدینمایه بر آزار نامنجان. گستاخی کرده. در
 کشور همواره در گردش و زیان اندیشی مردم است. از روی بر نهادن
 بنیاد. باید بسزای در خور کار و کردار خود برسد. بگونه که در بندیکند و
 نود و دویز ریخته است. بسزای او که کشتن است. تا او از خوی بد
 و بندگان خدای از گرد او برهند. بر زندان جاویدی فرود آورده.
 باوشت رای دینارفت که تا جاندارد. در زندان بزرگ شهر باری
 بکیفر بارگشان (۲) گرفتار آید. در سکه گونه فرمان سایه یزدان بافر
 و توان راست سالمه بالا

(همچنان)

(اوست زنده پایا (۳))

(۱) چند. مقدار (۲) بارگشان. اعمال شاقه (۳) زنده پایا. حی القیوم

(وین)

بنام همایون شست ویزه کیمخروزیوار پرورداد کربیداد شکر
(ناصرالدین شاه قاجار) که روزگارش دراز. و تحت پیروز
بخش جاویدی ساز باد

روزنه اردو روز آذر ماه یزدگردی ۱۲۵۲ دهم رجب المرجب تازی سنه ۱۳۰۰
آز پیرستاد ویرستمفرسای (۱) داد فضا. آوردند (تیر خنک) نام
پور (عراورنگ) و رارودیرا. بارگاه های باز بست نشگاه پیرش
نخستین پایه واری. خداوندان دستینه پایان دینا. از کز بود
اندام همیشگی. برگه دارا. بگونه باریک بینی. و ژرف نگری. و بازه
بوازه خوانده. از گنه کار به و نگار. باز پرسیدیم. برعه کونه گذشت
و گزارش نوشته آید آورده. بدین گونه خشوگشت (خود آموز) گشته شد
روزی در بازار. بدو دشنام زن و فرزند داده. و کشتن رساند

اردو روز ۲۵۰ هجری

(۱) ستمفرسا. جنائی (۲) پردشش. استخوان

است . از این رو . بروی بدگانی گذشته . و هنگام دست یافتن .
 میجسته است . که بدمازش گام خویش بر آورد (از روز گفتار او پیش
 رفت . یکویش ماه و چند روز . تا روز پدید آمدن نوه اندوه
 شوه گذشته بود . در پاسخ چرا میماندم او را . بجا نداشتی . و در این
 دیر نذر کشتی . بروی نگشاد . بخان سرد نماند . از دست دریغ
 داشتن . پیروی گشگو کردن . و از کار باز ماندن . و خواستن بی آرد
 او و خواستن سخن بستاند . و گواهی نیز بر گفتار او . که گفته خودش . در
 بازار بر زبان آورده است . ندارد) تا روز چهارشنبه سر و شل
 دنیا به نزد گردی . در گوشه کوچی سوزنگران او را تنها دیده . با
 کار دی . که در آوند این دمانکش . از پی کشتن او . با خور همیستم
 بگردشش فو ا ختم . فریاد و زاری بر آورده . و یاری و یاری خوا
 نیافت . زینهار خواست . دشمنه کشیده . بدل اندیشم

دی چند شمرده برد. تیغ را هم بر سینه او نهاده گریتم. جانداران کوی.
از بایگت او آگهی یافته. دریم افشاده. بگریختند. در درندی (۱) که بکینه
توزی او را گشته ام. در دیرندش ماهه. مرا. پهران ستران باز (۲)
کاران. بیکجا. در زندان. نگذاشته اند. پرماش خویش. و پادشاه
مردمان بدکش را. که بر من حسن ستمی روا داشته اند. خواهم. در کاخ
آسایش. که برای گفت و شنود. گرد آیدیم. پاره را. اندیشه آن
شد. که بنا بر دو آگهی داده شود. اینگونه مردم کشی. در نزد و خورشید
و بر بسته ایران خداوند. کشتن بیرون از بنجارست. و کشته بناچار.
شکله (۳) خواهد شد. شاید از گشای خویش برگشته و آسب کار. چنانکه بایسته
است. بیدار آید. که فرمود در روز برش. در خور سزا و گواهی نمودیم
نیز که برگشته. چگونگی را بر او گفته. از گشته شدنش سخن نایم. باز بر همانگونه
با و ارکشتن او ایستاده. باز سرانیدن گذشته. کارنامه خواندن کرد

(۱) در مد. صورت (۲) مر. اتم (۳) شکله. قصاص (۴) کارنامه. فخریه

درخونی بودش. از روی خون گرفته شدن. دیگر هیچگونه. بکوی ده دکان بخت
 بدست ده رای یازده ستاد بر تنفر سای. باروانی بازید نمودن در
 بر نیز داد. که تیر خشک ناهبرده. پوریت و پنج ساله مهر اورنگ و ده
 در خانه پدرش که در کوی (بازنور) تهران بر آورده است. از روی پنج
 و دهنگ (خود آموز) گذشته روز نور (سیلان) در زیر آگهی و ده ساله
 بود کشته است. پاداشن او. از روی فرمان یزدان. و بر بسته هوده
 پیوسته ایران. کشتن در میان گروه بگونه آشکار است. که شوه پند گیران
 و بند سر کشی سنگران گشته. از بد اندیشی بکانه چنین پیش آمدی
 بنیدیند بدی بر خواسته. و جان کسی نگزیند. ساله بالا
 بهره دوم دینای هوده جوی
 (اوست یکتا یزدان همدان)
 (دینا)

در این کتب و دهفت یزدانگردی

(۱) بکوی. تردید (۲) دشت. اتحاد (۳) بازید. استیاف (۴) درزی. بخت

بنام یوم شنب ویزه دین خسرو داور (۱) و در آن روز (ناصرالدین شاه قاجار)
 که کشورش جاوید . و لشکرش یزدان هرزید باد . روز یکشنبه بهر
 روز آذرماه یزدگردی ۱۲۸۲ پنجم رجب المرجب تازی سنه ۱۲۸۰
 انجمن داری فراسم آمد . در زیر کز بودگی سگ در خوردار (میرزا
 پیروزمند) باندامی خواجگان بوده دان (سه نبوش) (ایر بخش)
 (یلان توئش) (نیر و یانه) و نگارنگی میرزا (پلاتون) نویسنده داور
 گاه دولت جاوید پایگاه . آثریر آمده خواجه (رسته در) نالنگرو
 (شیراواژن) رانش آنگ . و برگه دعا و نوشته های سردو . که در
 فروکش گناه . و رانش آن . بدستباری انجمن پشوش (۷) نگارش یافته است
 خوانده آمد . از هر دو سو . بازمانده در گنگو داشتن پرسیده شد گفتند
 سخن آنست . که در برگه های نامبرده نگاشته آمده است . دیگر هیچگونه

(۱) بادرام . رعیت (۲) کز بود . رئیس (۳) داری گاه . محله (۴) رسته در
 دو صفه (۵) رانش . سب (۶) برگه . ورق (۷) پشوش . انجمن استنطاق

گفت کشتودی ندارند. خج گشار خواننده و خوانده شده چنانست
 که شیر او زن از برای شوختن و اُم خویش. با کار و بر آن که در دست
 داشته است. سر رشته در را شکافته است. از سوی دیوان و
 درمان پزشکان. زخم او بهبودی یافته. اینک زربوام داده ^{بشکن} خوش
 و بهای زخم سر را. بگونه آئین فرمود. و خوشو ربند نمود. میخواهد
 رشکارا اگر چه هنوز از درازندان است. از برگه های باز پرس. را
 فروکش نالشکر پدیدار است. در کاخ کنکاش. بدشت رای و آند
 بر آن هرگز رفت. که در هر گونه کار گنای. بر کارهای داد و ستدی
 چنانکه جان را بر خواسته بر تربیت. پیشروی دارد. بخت باید
 انجن ستمگر ساد بنگار واری کرده. پس بدایره نموده گذاری بشود
 هرگز داوی. آشکارا بهر دو سوی خوانده شد. هر یک را. که آری
 در یافت بیدار بود. در بیکره رسانیدن سوخته آن. آواز رسانید
 بر او باز گذارند. سالمه بالا

(همنان)

(اوست داد ریگتا)

- دنیا -

بنام همایون خداوند دایم و افسر (ناصرالدین شاه) داد که کنش
بر او کشورش آباد و پایا باد

بکابنه آماج گزیننه و ارسبی ستادیر بوده خیر پیوده گیر. اشکود
از گزینود. و اندام شکاله. و نگارنده رسید. در خواست نامه.
(میرزا ادم) خواننده. و پانچ خواجه (که بود) دانش گزینده. پس
از رسیدگی. همه برگه ۴. در چهار پرونا مبرده. خوانده شده. از فرد
کشار. چگونگی کار. از نو پرش رفت. همان جسته نگارش قیام
بدینگونه بر زبان راند. که پنج شش صد تومان زر سهره کشور روان (که
بود) وام بود داد و گستدی. از روی توده و رنگت. بهر گواها
نجیده. وام خوانسم. از درارندان برآمده. بهیچگونه دساری.
در رسانیدن. پول نامبرده نمی نماید. پول را با سود آن. و زیان
از انرو

ازین رو پدید آمده و آینده را. از سترینه داوری. و دینا. و نود
 نگارنده و گاشته. آنچه شده و خواهد شد. بخوابد خوانده شده در
 برابر درخواست و گفتار او. بادشمن آوار. باینکه گاشته و دینینه
 و مهر از اوست. بدینگونه بهانه جست که. نگارش از این اوست با این
 بوم شمع و در نوشتن نوشته است و مهرش ازین فرزیده بیای آن
 بنشسته اند و اوام و چگونگی آن. آگاهی ندارد. هم پولی به بها. و شاید
 از او گرفته است. چون نگارنده سیمه (۱) اوست و گواهان نیز
 مردمان و رنگ با فرو میگذرد. زبانی نیز. سفرنگ بر گاشته را.
 آوار داشته. پشت رای هوده پیرای. لال بر آن رفت. که
 بروز (۲) پول را با پای (۳) و هزینه گذشته. و آینده. و دینا. و شاید
 و دوبرنگ. که هر دو سو باید داده شود. از او جدا باز بسته.
 بوم خواه رسانند. روزمه ارد روز آفرماه یزدگردی و ارجب ۱۳۰۰
 ۱۲۵۲ م.

(۱۹۱)

کربود (۱) انعام (۲)
(پسیر و زند) (خواجه پرویز) (خواجه سیمو)
(خواجه یادگیر)
نگارنده

(میرزا هوشنگ)

(چشم در پیوند و پیمان زنا شونی و همای)
و خرید و فروش و مانند اینها)
(فروشم نخستین . در پیوند و پیمان زنا شونی و همای)
(نخستین بهره . در زنا شونی)
(اوست والا یردان)

س از ستایش کیمیا پروردگار آفرینش بخش آفتابان گوهری
و آفرایش رمان دوری آفرینان جان و تن . بهر پردری . که بهر زار

در کربود . رئیس (۲) انعام . ۱۰ اعضا (۳) بهر زار . زنا

در دین یهی بر بهد میان نار و اساحه . زنا شویرا از پی فرونی
 شمارندگان نیکوکار بفرگفت فسر نرانا گیر و در واد (۱) داشت .
 در ویزدان ، برگزیده ناوران (۲) و سمرمایه و یامان بامران
 که ، هرتامبی (۳) را بد ، و زنا شویرا شیده خوشنودی خود گرفته . وینان
 پیره پیوسته او ، و نژادش که ، دوازده گانه میوایان استین .
 و چم و چرخه آن گنیم همین . و سیکر بنندگان درگاه جهان آفرینند .
 نگاشته بیا بد که ، آژیر فرگاه دانشمندی راه خدا . و نگاهار نشسته
 با آب و جاده گردیدند بستوده کاران هر روزگار . و خواجه (خدا
 یار) پور (دانشیار) نهادندی . گاشته (صبرزا دلاور) پور
 (ایمان) خرم روان برو گردی . و (خواجه شهباز) پور (ایمان)
 یزدی . گاشته پردگی پوشیده رو . جهان بانو و خستوده گوهر کار
 پیروزگار . (بهرامخان) پور (دشمنگیر) بنشین کرمانی . و بزنی

(۱) دروا . ضرور (۲) ناوران . ملکات و هرتامبی . ربانیت

خواست خواجه (فدایار) دوشیزه نامبرده را از گاشته او پس
 پذیرفتن وی. پس و شراب نگاه و نره بستاری را از بردانی خواسته
 چگونگی خواستگاری و پذیرفتاری پژوهش رفته. بهمدستانی (۱)
 هر دو سو و گواهی آری آن سگه. بیان ناشوئی بفرختگی (۲) چهار
 و نجاه تومان زر روا. و یک جلتا (۳) کراسه (۴) سمیره خوشن
 و یک جوش (۵) انگشتری سد تومانی. از سر گونه گوهی که بوده باشد.
 و بدست آید. بنام کابین (۶) و دو بیت تومان زرشین شیرها
 که هزینه وردک (۷) خواهد رفت پیوسته گردیده. این پیوند نامه
 نگاشته آمد. امید داریم که نردان به روزی رسان. آنا نردان
 و دلنواز یکدیگر داشته. روزشان بدو و رودشان با شماره و پرتو
 دینی و کیهانی فرماید. تراج (۸) مهر اسفند روز آذر ماه نرد گردی
 ۱۲۵۲

(۱) بهمدستانی. (۲) فرختگی. (۳) جلتا. (۴) کراسه. (۵) قسه آن
 (۶) جوش. (۷) حلقه. (۸) سمیره. (۹) کابین. (۱۰) وردک. (۱۱) چهار (۱۲) تراج. آیین
 (۱۳) مهر اسفند روز. ۲۹ مهر
 هجری

(۱۲۴)

(بهمان)

پاس برآورد و الاهی بخت و چون برآورد . که بخت تو
جهان برپا داشته . و آنرا بخت پدر (۱) که روشنایانند یا برآورد
بختی چارمادر (۲) . که بانوان ایوان آفرینش و دیدگان کیهان دید
پیشند . سه پور (۳) گرانمایه با کدش (۴) فرخنده تران (۵) کافی (۶)
درستی (۷) و جانی (۸) پدید آورده . پایا نیز بختش (۹) خواستی (۱۰)
جهان شناسی داده . درستی کرد و برآورد . چگونه مرد می بخشد . برتری و
فرمانروائی همادی (۱۱) بر همگان روزی فرمود . چه اینها برآورد
خوش بیا فریده . آینه سان خود را در او دید . و گرو میرا نیز دیک
خوش خوانده . بنام میبران و هر سبران و آوازه مردان برگزیده

درستی کرد و برآورد . بخت فقط و آزاد مرد . و لی خدا

(۱) ایرد و الاهی . الله تعالی (۲) بخت پدر . آباء علوی (۳) چارمادر . غایب رابعه (۴)
سه پور . سه پور (۵) گرانمایه . نوح غلطه (۶) فرخنده تران . ارواح (۷) کافی . بختش (۸)
درستی (۹) جانی . حیوان (۱۰) بختش . حرکت (۱۱) خواستی . همادی (۱۲)
جهان شناسی . اقتدار (۱۳) همادی . کلی (۱۴) درند . سورت

راه ورفا رود جهانی بر جهانیان بدستباری ایشان پراکند. پیغمبر
 تازی را در آئینان. بر دست برتری و متهری نشاخته. کارهای شدنی
 یکسره پرخت. چه راه را شین بادی. از سوی بالا بر اینجا که ان گشته
 با دوازده چراغواره (۱) جانشینش تیره دیده خاکیان. روشنی خود
 برهم بسته. از کورولی و آوارگی بشد. چون پرواز را بکرو و روضب (۲)
 یزدان و شت و خور بهدان. کار کردن از در و بایست دین بهی است
 و میرسد دمان (۳). دوری از هر تا سبیا جسته (۴) لکاح خنتی فن غیب
 عن خنتی فلیس منی) فرموده است. نویم بجای آوردن فرمان. بهمیری خود
 در خواست نمود. بالا جایگاه بلند دستگاه دستوده کردار بهر وزیر کار
 (خواجه اسفندیار) شاهرو دی. و خرد گردی سرکار استوار در بار شهریار
 (میرزا یادگار) لاله پشی را. و پس از زبان آوردن ایشان. بنظر فقیر
 خواستگاری خود مادر دستان پناه. که بگل چهره مادر است خوانده

(۱) نشاخته. نصب (۲) چراغواره. به کوه (۳) غیب. خنت (۴) پشین دمان. بهر از آن
 (۵) مادر دستان. به خنت (۶) مادر از بهی. کردار. واجب

(۱۲۶)

شده . بپذیرفتن خستی با خواجه انصاف یار . در نزد گواهان ستوده . کبریا
داور گاه اندر نذر بانداد . و پیوند زنا شوی بختگی و بهروزی . بدینگونه (۱)
بسته شد که . پنجاه تومان بنام شیر بها . داماد برای هزینه سوختنمارد .
و کاپن را . چهار دانگ از مهر آباد ده خود . در نهادن در بر کنه و رارود (۲)
با یک جلتا کراسه نگاشته . و یکجوش انگشتری بهرمان (۳) . بارش پنجاه تومان
بر خود گرفت بگونه آئین بهین . گفتار فریختی یار گزارده آمد . مهرش
روز افزون . و زاد و نژادشان از شماره پسران . و منذریشان
روزی . و بدخواستار همواره زاهد و زیون باد . تراج (۴) . مهر سفید
روز آذر ماه بزرگدیدی ۱۳۵۲ سینه دهم رجب تاریخی ۱۳

(دگر)

بنام یزدان محبتن

(۱) مضی . ازدواج (۲) بهروزی . اقبال (۳) گونه . نوع (۴) ورنهاد . واقع
(۵) دوارود . ماوراءالنهر (۶) بهرمان . یا فوت (۷) تراج . آئین

(۱۲۷)

تازوستان پناه ملک و جاگاه (مهر) بانویم دخت باوخت مهر و گاه نجف (ارشد شیرخان) کالی آباد	بالا جا و بالا دستگاه (فرخ و ز) پور کین تو (کرگانی)
لک شمشاد زن نیکو منش بادین و دانش نور و خا الوندی	کاشمشاد فرجاد و دانش نهاد را خوندند رشمشاد (زرگانی)

کادین

بلنج نود تومان زر سره شاه شاه دین پناه (ناصرالدین) که پیش
 تاجان است بر پا. و فرمائش تاجانست پویا باد. و یکجوش انگشتی
 برمان. که در انجمن بازگزارده آمد. در هر گونه بقدرستی و فرحمنگی و
 نوش و توان. و کو دکان سروشی روان ویر و خوش زیند. تراج. بباله
 گوا.....

میرزا آذره برزین	میرزا شادوش	منگلستم	خواجہ زرب
کچدای کوی	پاکارگوی	بوی فروش	یاور

(دویم بهره در هماسی)

(بنام ایردبی انبار)

پیمان هماسی و انباری در پیوستند. ستوده کاران. و به روزی پانزده
 خواجهگان فرو بار (۱) یاب. از مهر جهانتاب باری (نستین)
 پورمین (شمیری) شیرازی و (امان) پسر (اردلان) خراسانی
 و نوش (آذر) پسر فرد تبریزی. بر پایه سید هزار تومان. که
 اینک در برابر هم بنجیده و بر هم ریخته و آتیش شد. بود او داد و ستد
 کالای خاوری و باختری پرداخته. در تبریز و تهران و اسلامبول
 سه خانه گشوده. و هر یک از هلالان نامبرده. همان رده. نستین
 در تهران و اردلان در تبریز. و نوش آذر در اسلامبول به خرید و فروش
 دست یازیده. و همدی (۲) و پازناری (۳) داد و ستد را. در انکار
 رسید (۴) و رسانیدن (۵) تاریک و روزنامه. و درآمد (۶)

(۱) فرومار بنفش (۲) همدی. گلی (۳) پازناری. جزئی (۴) رسید و زبید. ازال و رسول
 (۵) تاریک. ستوده (۶) درآمد. دلی

و همراه (۱۱) سود و هزینه که افزاز هر یکی سه شبرازده بشمرده جلد (۱۲) شمار
دارد. بهر سر کار سود اوری دیوانی. و هر دوشینه که س همالان. که
بدین فرموده برزده. و گاشته اند رسیده. گاشته در هر سه ماهی یکبار
پالیده. و ژاود (۱۳) کار و کردار بر یکدیگر فرستاده. و در پایان هر سال
اماره را از روی پازتازی خرید و فروش برزده (۱۴) و جابجا. زبان
دار و گو یا بر یکدیگر رسانند. پیمان چگونگی بنجار روزگارهای. و بدین
چهارده گانه زیر نموده است. از آنرو باید رفتار شود. و زبان و
سود چگونه بر اداری و برابری. در میان بخشش یاب خواهد بود. بند
نخستین بند پیمان هماسی در میان ماسه کس. از امروز تا ده سال
پاییده است. و از هیچ پوساک (۱۵) پذیر نخواهد بود
(بند دوم) پول هواره از کاره (۱۶) فروش که تبریز و تهران است

(۱۱) باید. اخراج (۱۲) افزاز. جمع (۱۳) جلد (۱۴) شماره. نمره (۱۵) فرمود. حجت
(۱۶) پالیده. ژاود. خلاصه (۱۷) روزنه. تاریخ (۱۸) کساک. فسخ (۱۹) کاره. مقام

باسلامبول . که جای خسرید است روانه میگردد
سیم هماسان تبریز و تهران هده نفقه پولی باسلامبول دادن ندارند
چهارم نشاخته . در اسلامبول . هده پول ستدن . و نفقه داد
بانوید که دردم رسید پیشا دست نتواند بخواند . دارد
پنجم خانه در اسلامبول . هده دو ماهی باید کیره کالابخانه تبریز
ودر سه ماه تهران . در کونیه که باز داشت (۲) ناگه پدید نیروی چرخ
و نشتی (۳) از دست باران و برف و مانند آن رخ نماید برساند
ششم بارخانه بخرجامه فروشی . از بلور و آبگینه . و مانند آنها
سالی یکبار است
هفتم از ایران آنچه خواسته شود . سالی یکبار از گستره دنی و پوشیده
و دوبار از دیگر چیزها تواند شد
هشتم خانه اسلامبول . نمونه های فرستاده . از تبریز و تهران

(۱) هماسان . شرکار (۲) باز داشت . منع (۳) نیروی چیره . قوه قارره (۴) نشتی طبیعی

(۱۳۱)

چم جدا گانه . وجه آواریکه گیرشان . رسیده باشد . باید پند برود
خریده بفروشد

نهم خانه اسلا مبول . بی آوار خانه های تبریز و تهران که لازمه
فروش است . چیز تازه نتواند خرید . هرگاه خریده بفروشد
هماسان^(۱) دیگر . در پذیرفتن با تواند

دهم هزینه هر کس . در بیرون از خانه داد و ستد اگر چه بکمرس^(۲)
بود . بی پای خودش است . بدر آمد و بر آمد هماسی اندر نمی آید
یازدهم فرونده های^(۳) داد و ستد . از شفته و جک . و دریافت
و باز یافت . و نگارش میانه هماسان . و جز آن آنچه نگاشته شود
بمهر با گذاره^(۴) (هماسان نشین و برادران) همین سان . که در اینجا
زده شده است . باز اکاب^(۵) رنگ بست^(۶) و دسینه هر کسی
نیز باید بفروند . گذشته باشد . و هر چه بجز آن باشد از پایه

(۱) هماسان . شرکا^(۲) . بکمرس . دینار^(۳) فرونده های . حج^(۴) زاکاب . مرکب^(۵) رنگ بست^(۶)

پذیرائی بدراست

دوازدهم در پایان هر سال . سود پدید آمده در انکاره (۱) همدی
سه گانه . یعنی سه رایه شده . با نگارش آگاهی بخشی . و پانچ جد اگانه
یا خواهد گرفت

سیزدهم هر گونه هزینه . که در کارهای . در جاهای سه گانه
و جز آن هم رسد . بیای کار و بند برفته است
چهاردهم هر گاه در پایان ده سال . که پس از یک سال سابقه
از امروز خانه های سه گانه گشوده خواهد شد . یکی یا دو از ویستنی^(۳)
نامبرده . جدا شدن خواهند . باید دو سال پیش . بدیگر هالان
آگاهی داده . و از کامه خود در همان هنگام بستا و نرداوری .
شارسانی . که در آنست . آگوش داده بنگارود . در هر گونه نردان
نیکی ده در روزی رسان . پانیدان کارکنسان با خرد . و بهره

(۱) انکاره . دفتر حساب (۲) همدی . کلی (۳) دیه . شخص

(۱۲۳)

یا بان استخوانه داد گریست . و فرخی و فرخنگی . بر آینه هزار
هماسان . با مهر و داد . و همه ستان بخوش ۴ بنیاد خوا
بود . دی بهر روز آبا غناه یزد گری ۱۲۵۲
۵ دی بهر روز . ۱۵ مهر ماه (دگر)

(بنام یزدان چنان)

پیوند عیسی بسند . نیک اندیشان سنی کیشان خواجه (ما مبار)
خرم آلودی . و خواجه (بر و بار) سمنانی . در کار شکسته با فرسودگی .
که در دو سکوی ورنه داده (۱) در چهار سوی بزرگ . و پهلوی در نیک
شانه بسته . بکار داد و ستد گوشیده . سود پیدا آمده را . بهر مایه که
کردگار روزی کند . در هر سال برادر بخش کند . سرمایه از مال (۲)
هر کسی بیکد و پنجاه تومان . سید تومان ز زر و ابرام آید . در
بنگویی (۳) آئین . که در تیم شاه در پوتنه نشسته و کار . در سنی

(۱) رتخانه مستقیم الاطوار (۲) چنانکه سبب (۳) ورنه داده . موضع (۴) بال . قرار (۵) بنگو چندی
(۶) پوتنه بخون

بختار (خواجہ جانوز) سوداگر ہمدانی، کہ آشتہ اندھا زہر و
 پیمان بازی چنانست، کہ خرید باید میکردی برای ہر دو شدہ
 پس از گھٹکو و دشت (۱) اندیشہ (۲) کہ در انکارہ روزنامہ نگاشتہ
 و بدقتیہ ہر دو میرسد خبریدہ شدہ لغت روزنامہ تاریک (۳) در روشن
 آن روز ہر دو رفتہ، درنامہ بزرگ امارہ بکثرت در آمدہ و در ہر ششما
 زاو (۴) کار کرد (۵)، از سود و زبان را باز دید کردہ بہر راہی کہ بہتر
 و سودمند تر آید، از برای ہشماہ دیگر کرتہ (۶) بچشہ، از روی
 بیہوشی (۷) گریش کیا پروردگار بکار کوشند، ہر گاہ خدای نگہدہ
 نمونہ زبانی رخ نماید ساک (۸) ہما سی در ہماندم، بدینگونہ خوانند کہ
 کہ یکدیگر را آگاہ ساختہ، سکوا را بستہ با مارہ نشستہ، در آؤیکہ نشستہ
 بہر مایہ و خواستہ در میانہ واریسی نمودہ، داؤ کوستہ یکدیگر را بریدہ

(۱) دشت، (۲) آشتاد (۳) اندیشہ، فکر (۴) تاریک، سودہ (۵) روشن، بیشہ (۶) زاو
 خلاصہ (۷) کار کرد، عمل کرد (۸) کرتہ، طرح (۹) ہشتماہ (۱۰) ساک، فسخ

بیابان رسانند. که فتنه از آنجمله شده است. کم و کاستی پدید آید
 اگر بخواست خدای مهربان. کار بخوشی و بهروزی گذشت. نماز
 یکسوی. پایش نگذاشته. شکویدن (۱) اماره خواسته شود. پیوند
 بنامی. بر جا و بر پا خواهد بود. پوشیده نماید که نامه های. در آمد
 و بر آمد و هزینه و سود. یکسره مهر شده بهر دو پانخانه دستوری شود
 گریست. باید نگارش در نگاره ها. چگونه آئین داد کشور شهریار
 دادگر. بوده پرون از بنجار کارگزاری هماسی. چیزی در آنها
 نگارش نیاید. اور مزد روز دیماه یزد کردی^{۱۲۵۲} برمنه رجب تازی^{۱۳۰۰}
 (فرشیم دویم. توده خرید و فروش^(۳) و مزد^(۴))
 (دزدوری^(۵) و بخش^(۶) و باز داشت^(۷) و بایا^(۸))
 فرود^(۹) آئین فرمود^(۱۰)

(۱) شکویدن. تفریق (۲) مزد. سند (۳) خرید و فروش. بایه (۴) مزد. اجرت
 (۵) مزدوری. اجاره (۶) بخش. بیه (۷) باز داشت. دفت (۸) فرود. جفت
 (۹) آئین فرمود. شرعی

بفروخت به همان تونش (۱) ساک (۲) دریا نیدن شیان . از کونیه
 نگارش نادمان کش شاه رسا . والا پایگاه گرانمایه (شیر) تیر ویر
 آرمیده در کوی غبه ریه . یکدر خانه و باغچه در آنکوی دارای دو
 دستگاه بیرونی و اندرونی . و آخور و باره بند و آتشخانه و آب
 خانه خود را . با همه آنچه بد آنخانه از رنگد و چاه و مانند آنها داشته
 است . به مبلغ نه صد تومان زر سهره (ناصری) که بومش پایا باد .
 به بلند جای نیک بختی آرای میرزا (برام) سر رشته دارد . و دوباره
 گفتار با منجار آئینی و خور بند . فروشنده پذیرفت . سود سود
 آن پول را . در ماهی مبلغ دو تومان . چون خانه در دست فروشنده
 نزدی بر آن . در یک کیر و . هرگاه در پایان دمان مبلغ نه صد و دوازده
 تومان را . بخرنده نرساند . فروش پایا (۳) ساک (۴) ناش است .
 بگونه نوشته خانه را پنهان یکم و کاست . باید بجد او نذر .

(۱) تونش . قدرت و اختیار (۲) ساک . فسخ (۳) پایا . لازم (۴) ناش . متبوع

باز گذارد پیمان خرید و فروش در میان با کمال آن خرد و هوش بر
 دوسوی . در فکاه استواران هوده پناه . بنه گشت . نگاریده و
 نه گوش روز آبانماه نزد گردی ۱۲۵۲ بر همه ۲۱ جمادی الاولی
 خستودا گردید والا پایه گرامی بلند جایگاه دانش پایگاه
 والا پایه گرامی به فرزانه فسر و شکار (۱) فرزانه و نگاه خواجه
 شیر فروش خانه در نزد بنده درگاه شیر تیر ویر . بدینچه
 با فروزه در میان (۲) نگارش میان خستودا این نامه نگاشته شد
 و باز یافت بهای گردیده بنده پر است خستو گشته
 نامبرده در آن در نزد گناه (روشن ویر) و من بنده را بگوئی
 بنده استمان و شتیه (۳) در خواست بنده نزد
 (میرزا نردان یار) پوشیده دان (فونون)
 شاه رودی گلباگانی که خدای کو

(۱) خستو معروف (۲) فرو شکار . باب (۳) میان . متن (۴) نوشته نمان . در جاک

(۱۳۰)

(فرموده (۱۱) و ام (۱۲))

بفرگاه ستاد یزید پوزی انگیز دینی آژیر شد. با خرد رسا و هوش
زبان فرسا. نیکو نژاد و مرید خواجه (کشاد) فرامرز زبان. و شگفت
باینکه بلنج چهار صد تومان ز سرسره خزانه روا. بدانشونیکت بخشی پرو
(خواجه برابیم) زابیده (۱۳) بکار دار و ام دار است. که از کتونی بکار
ناش ماه رسا. شکال. بلنج نگاشته رابی کاسی (۱۴). با سود
سود آور آن. که ماهی در صدیکت کار سازی داشته و پوزش
آئین ناپذیر نیارود. در گوش روز آمانا یزد گردی ساله ۱۲۵۲
برهنه ۲۱ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰

(دگر)

آژیر ستاد یزداد فرمای دینی دو از ده پیشوا گردید. فرج بادشتی
نهاد. درستی بنیاد دانش بر کامور (۱۵) خواجه (فیروز مهر) ستاره

(۱) فرموده حجت (۲) و ام (۳) و قرض (۴) زابیده. موصوف (۵) کاسی. لغمان
(۶) کامور. حاجت روا

(۱۳۹)

بازر تو انا و کابینه نیا . خستو گشت . باینکه . پنج هزار تومان زر
سره خزانه روا . از سر کار هر کس توین پرو . (سیرا پلاتون) پیچ
در بار (۱) از امروز که روز کوشش از آهنا و یزدگردی ۱۳۵۲ بر من
۲۱ جمادی الاولی تازی ۱۳۰ است . تا دما گشت سه ماهی هم (۱) بوم
ماهی سه و یک سود آوری گرفته است . و باید در روز فرجام لی
و شود مانند انرا . بیکم و کاست . بوم خواه . خود خوشه . و از هیچ
بگرد پورشش نکرد . ساله نامبرده

(تر زده ۳)

بر برده . از نگارشش این و از های . ره آو بر آن است
که در بهترین دمانی از روزگار . و خوشترین دمی . از روزهای خرمی شما
همه بفرخی و فراخی . و همه سرسبزی . و برومند شاهی . آرزو بر شتم
و خورش . آرزو (۵) انگیز . تا دیزموده خیز . کهنام پر پیر گردید .

(۱) پیچگوی دربار . ایلیک آفاسی باشی (۲) بی هم . تنوالی (۳) تر زده . قباله (۴) رز بنصود . و
(۵) آرزو . عزت

(۱۴۰)

والا کانه بالا اندازد. دیشیار. نیکبخت بنده به پروردگار. میرزا
 (سیاوش) شهرآبادی. پور (حاجی بهدین) میوشین. در کهنه محرو
 و هوشیاری و تندرستی و رسائی (۱) توان (۲) هم خداوندی خواسته (۳)
 و تن و جان. بفروخت بفروش در بای پذیرائی شای و خوشبختی
 . همگی دودانگ از خرم آباد. نهاده (۴) در را مندا با هم پیوسته (۵)
 از زمینهای آبی و دیمی. و باغ و سروستان و بوستان و رز و پستان
 و کوه و چشمه و کاریز و چسراگاه و دیوار بست و اسیرین و شوغاه (۶)
 و بخیرگاه. و همه آنچه بد آنجا به ازده کرده. از همه شده گیرند. به
 بلنج و وزیران تومان زر سره خزانه روای (ناصرالدین) که خبر و
 پایا. و آوازه بر تریش جهانگیر آباد. خوشگشت. به پیش دست گرفتن
 آن. بلنج و دست بازداشتن. از هر آنچه نامبرده شد. و بازگشت
 توانست ساکرا. اگر چه انفت هم در داد و ستد. بهر سیده باشد.

(۱) رسائی. کمال (۲) توان. قدرت (۳) خواسته. مال (۴) نهاده. واقع (۵) پیوسته. توأم (۶) خوشبختی
 (۷) تشوین. خطبه

و پاندهان (۱) تاوان گردید. فروشنده نامور. در پیکره که فروخته از
دیگری بود. پول را با سود سود آوری. بگونه که در کار است. کار ساری
نماید. یزدان بخشانیده بخشاینگر. بر دینگی و سحرخی و فرخی داد.
دی بمرور آبان ماه یزد گردی. ساله ۱۲۵۲ برهنه ۲۲ جمادی الاول
(مزدنامه (۲))

بزد گرفت سوده شست بهروزی سر نوشت (فروزان) پسر
رتب (ب) روان شاد. بیکر خانه نشین به بخشی (خواجه استوا) نگه
شیرازی پسر (نگهدار) نوشین روان نهاده در کوی موی تابانرا. پنج
شش تومان زر خزانه روا. بد مانکش شماه. که در پایان نوید. خانه
بود خانه را بی گامی از در و پنجره و جام و سنگ فرش و بحر آن
ناگفته امروزه چنانچه باز دیده شده. در نوشته جدا گانه در دوسر
نگارش یافته. بخداوند خانه باز کندارد. هرگاه از برای خوش نشینی

(۱) آفت. عین (۲) پاندهان. کفیل و ضامن (۳) مزدنامه. ابجاره نامه

(۱۴۲)

و آرایش و آسایش خویش. از دست نگار و کاغذ و رنگ و روغن
چیزی بکار برد. بشمارانند نخواهد آمد. و اگر بشود آن خرده و زانی
بر لاد (۱) و بنلاد (۲) پدیدار آید. باز خواست (۳) بدو است که باید و
گزارد. دی بهر روز آبانگاه بزرگدوی سال ۱۲۵۴ برمنه ۲۲ جمادی الاول ۱۲۵۴

(گماشتن نامه)

گماشته همه توانمن (۵). برگاشت والا دستگاه بالا جایگاه.
خواج (مهری) پسر اسناد (شهرور) چو خرد (۶). دانشمند آر خنبد. ده
شناس فرزانه میرزا (البرز) پسر و زکوی پسر (شهنواز) بشت پروا
درباره فردش باز خواستن. یک صد تومان ز سره که پیشاست
بر کار استوده کار (میرزا بهمن یار) پسر نیکو فرزند میرزا (بهرامخان)
نامه نگار بوام داده است. که دستاویز داد خیر. در فرگاه دوی

(۱) لاد. بنا (۲) بنلاد. اساس (۳) بازخواست. مسئولیت (۴) نادان
(۵) فراموش (۶) گماشته همه توانمن. وکیل مطلق (۷) خرد. وطن

پناه

پناه . بگاژة درخواست برآنده . جوده او را . چنانکه در فرود (۱)
 با گواهان استوار آشکار و پدیدار است . باز یافت داشته باشان
 رسانند . و فرود (۲) و دست آویز دیگر . از روی شمارة از یک تانه
 بانسانه کپهای از الف تا ذال . از الفبای بهروزی . برادره
 شده است . با توش هر گونه در بانیت فروکش . از آریستان
 شدن و سوگند دادن و باشتی و داشتن و آشتی پذیرفتن فایض
 از در آیدان بتاویز و گرفتن راه سیر و آویز . نویم نگاه داشتن کور
 فرنگ . که شتن از سود گذشته نیز داده شده است . که برهنه
 بر نهاد با مهر و داد و نگاهداری سود گارنده (۳) همکرة انجام بر کار
 داده و پول را باز یافت داشته . یا پرنگ دینا (۴) که بر میآید
 بگاژنده رسانیده . نیمه دیگر . از همه پانچ راده (۵) که گذارده اند
 ده تومان از روی ده یک است و نیمه ششین در پیش چشم ما آری

(۱) فرود . حجت (۲) فرود (۳) گارنده . موکل (۴) دینا . اعلام (۵) پانچ . حق انجام
 (۶) گذارده . عیار

(۱۴۴)

در نگارش طعنه‌هاستن با چیه گرفت باز یافت سازند . دی بهر روز
آبان ماه یزدگردی ۱۲۵۲ و ۲۴ جمادی الاول تاری نوشته
رکم فروش گرفتن (۱)

آزیر گردید بستا و یزداد خیر مهر آمیز . گرامی سرور دانش پرور
خواجه (پلوهر) پسر (ازدراوژن) نوشین روان ذرا آشوبی و خشونت
بر اینک . و ام و خواسته خود را . از مردمی کار راستی بنجار . خواجه .
(برخوردار) جهری تره فروش (۲) . شکله و رسا . با یاد داشته .
هیچگونه هده بر او ندارد . و این نوشته را بنام فروش دیگر بر او نوشتن
بهر و دستینه خویش بوی باز گذاشت . دی بهر روز آبان ماه یزدگردی
(آشتی نامه)

آزیر ستا و یزداد نگاری انگیز گردیدند . ککو کاران بر دباران
والا پایگان گرانمایگان (خواجه شبر زار) پسر یزدان داوران

(۱) کم فروش گرفتن . ترک دعوی (۲) تره فروش . بقال (۳) آشتی . بصلحه

(۱۴۵)

و خواجہ (داعوز) پسر کمار (۱) آمرزش یار . و آشتی نمودند در باره گشنگی
 که در خداوندی (۲) یکدیوار دہست باغ رز . نہادہ در کوی خیابان تبریز
 داشتند . بر اینکه نیمہ از ہمہ آن (۳) شیر زاد) و نیم دیگر از راموز بودہ
 باغبانیکہ در نزد ہر دو استوار و دستکار باشد . بر ثاجہ و در سہ سال
 خج را (۴) از ترہ و خشکہ بزوار (۵) بخش کند . فراخی و فرخنگی . در رکونہ
 بآراستی و درستی . و خوشی و یکدلی است . و آمرزندہ و بخشندہ است
 ہر روزہ آبا مناہ یزد کردی ۱۲۵۲ پست و ہویم جمادی الاول سنہ ۱۳۰۲
 ہ ہر روز . ہ ہر ماہ (۶) مزدوری (۷) نامچہ

بمزدوری داد خویشتن را نیکو کار را د مرد (یزد ان بخش) پسر
 (سرفراز) آمرزش ترا ز بر و گردی . بسر کا بختیار بہر وزی ہنجار
 (داد اندوز) پسر غباد روان آباد . بنام پرستاری در پٹگاہ او
 را لکونہ کہ ہج کہ از راستی و درستی پروں نموشہ . و بد رستکاری

(۱) خداوند . صاحب (۲) خج . حاصل (۳) زیوار . عدالت (۴) مزدوری

گونه کار باز گذاشته را. پیکره فرجام داده. هرگز از دست نداد و نیکو
 بندگی بر نیامده. مایمانه خود را از روی آل محمد استانی. ماهی یکتوبان
 بجای روزی روزانه بازیافت ساخته. و در هر سالی دو دست خشت
 از کلاه تانکفش و موزه و سر موزه. بفرار و روزه خدایند. که باو
 داده. میشود پوشیده. پاک و بسته و پاکیزه راه رفته. خود دار
 در نیکو خواهی خواه (۴) خویش از یحیی و روشمده بریان خواسته.
 و نام او را از یحیی راهی سپرد دارد. سرکار داد اندوز نوشته تر ختن
 پول و رسانیدن جامه و یا جاگلی را. از روی بهای روز بگردان
 گرفت. خدا یکر وئی و نیکو بخاری و راست نشان را یار است
 نیز نیک این نامه. در دو برگه (۳) نگاشته بهر دو سودا ده شد.
 و در آن در نامه دیوانی شماره (۴) پنجاه و پنج باز بست است
 بهرام روز هفت باناه یزد گردی ۱۲۵۲ و ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۱

(۱) رستاد. و خیفه (۲) خوابه. آقا (۳) برگه. ورقه (۴) شماره. نمره.

(۵) بهرام روز ۲۰ بهرام

(پیش فروش^(۱))

آزیر دیوانخانه نه که یور^(۲) دولت جاوید فرمت گریز
 درست بنجار استکار . (خواجه نگل) خسته و بفرود خست . بفرود
 آیینی و خورنده گزینی . خج گندم و جو چند بیت گزی^(۳) زمین ملی
 و دیکی کشته خود را . که ورنه داده است . در دشت زابیده بسید
 از پیه^(۴) در فول که چهار سوی^(۵) (ع) آن از سوی او اختر^(۶) . بیغ
 ستوده کار . (کاله بر) و از سوی او اختر^(۷) بر زمین خود کاری
 (خواجه شادوگر) و خاور^(۸) نه بی بشا همراه همگانی . با خترو^(۹)
 بچا نه راستی بنجار (خواجه ارجاب) سومه^(۱۰) یا بست
 بسر کار بهروز کار (بیرز شاوران) دماوندی . بیلج شتا دو

(۱) پیش فروش . بیع سلم^(۲) نه که یور . نظارت زراعت (۳) گزی . جری
 (۴) چند . مقدار (۵) پیه . توابع (۶) چهار سوی . جهات اربعه (۷) او اختر
 جنوب (۸) او اختر . شمال (۹) خاور . مشرق (۱۰) با ختر . مغرب (۱۱) سومه . حد

پنج تومان زر سهره (۱) (صراحتین می) که تا جهانت نامش آرایش
 نه پایه (۲) و گازه اشش دارای تن و توش ایزدی سایه باد و شکاله
 بلنج نامبرده را در فرگاه ستا ویز بنا مور فرزند درستی کم
 و کاست بر شمرده از امروز پس فروشنده را بهیچگونه خداوندی
 در آئین و کشته آن نماند. فایده از پی پرستاری و آبپاری
 نیز بدان اندر نتواند آمد. بهیچانکه کار و ارسی از آبپاری و ترس
 نشانی و در و گرد آوری و سر من کشی و توده کنی و کاد بندی
 و خجیل کشی و دجکاری با خریدار است. مزد و شتانی و پاسبانی
 و دهندهائی و گله بانی و چوپانی و هده دیوانی نیز با وی است.
 چون در گرد (۲) و آهنگر کار برای فروشنده کرده اند مزد از او
 خواهند گرفت. پس درویدن خج زمین بخداوند آن بازگرزاده
 میشود و خجیت خروار گاه خریدار از برای خورش گاو و گوسفند

(۱۴۹)

فروشنده. بر ایچان میخند. که در سفر خرم آمده بارگیری کرده بود
همین روز دیمه یزدگردی ۱۲۵۱ و ۱۶ رجب تازی سنه ۱۲۵۱
(رجبش نامه (۱۲))

آزیر فرگاه دیوانخانه همایون دستور می کشور کردید.
در کنون رسائی هوش. و توانائی تن و توشش. با خرد نیاد (۳)
پیوند. و دریابنه شک ازید. خواجه نموند (۵) و اروند (۶) خداوند
(میرزا روشن دل) پور کین خواجه (راستین) بنوشین. و بشکند
پوته (۸) رنگری خود را. که نهاده در سر کوی آشگران. از شایان
سپهانت. بارنگت و افزار. از خم و شک سنگهای جامه کوبی
و دیگت و پاتیل آهار پزی و جران. بد خردگی خویش (پزید)
بانو) بنویم پیداری مهر پیری. بی هیچگونه بها. و شبان بنام

(۱) رایگان. چنانچه (۲) بخش. به (۳) نیاد. تیز (۴) دریابنه. را که (۵) نموند.
نابیس (۶) اروند. شان (۷) خداوند. صاحب (۸) پوته. مخزن. مغازه (۹) شبان. عرض

بخش رایگان . و توده های (۱) باستانی آرانیز . که گذاره (۲) پور
 بارچه است . دست بدست بروی سپرده . در فکاه گوان نام
 و نشان . که بر این نامه نگین بر نهاده اند بیازگداری سکوی نامبرده
 بدخت نامور آوار آورده . و این چند رده بنای بخش نامه نگاشته
 آمده . بر بدخت بانو داده شده که در نزد آیفست (۳) و سنگیر
 در نزد (۴) نامه خرو باز بت نامه خانه . در ویژه نامه بخش در شماره
 چهار صد و شاد و دو نگاشته آمده است . بهمنروز دیماه یزدگردی
 ۲۵۲ ش نزد هم رجب تازی سنه ۱۳۰

(پاییند ان (۵) نامه)

پایندان گردید والا جایگاه فرزانه (میرزا شاپور) پور (نوش آفر)
 کرمانی . بر بنیکوش راست کنش (برم آکنج) پور (کلاورم) روان پور در کبود

(۱) توده . سنه (۲) گذاره . جارت (۳) نزد آیفست . عند الحاجه (۴) درند
 . صورت (۵) شماره . نمره . عدد (۶) پاییند ان . کفیل . ضامن (۷) کبود . ماده

(۱۵۱)

وامی که بسر کار یزدان بار بهر وزگار (تکا و رخا) که مانی دارد.
که اگر از امروز نایکماه دیگر. پنج یکمزار و پانصد تومان وام ناسپرده را
نرسانیده. توده خود را با نرستانه (نوش آوز) مردمی غر. تا هرس
پایان تاوان^(۱) با فزگزارده بهیچگونه پوشش حجت نزنند. روز به همین
دیماه یزدگردی ۱۲۵۲ شامزدوم رجب تازی ۱۳۰۰

(دگر)

پایند ان تی خواجه (شیر) گردید بستوده راه (خواجه کلاهی)
گیلانی که اگر از امروز تا ده روز دیگر. وادار ناسپرده پول دادنی نشین
بواخواه. خود سمرزانه یزدانی برگزیده را و مردان کیهانی (ملا بهرو)
کوه گیلانی نرسانیده نوشته رسید نیارود او را بزنند انبان دیوان بهمنان
بار سپرده دریافت باز آورد. وگرنه خود پولوا میرا بگونه که در نزد
پانته است^(۲) تخته. پوشش بیرون از راه یزدانی و بسته شهریار

(۱) تاوان. غرامت دهی. پانته. سمرز. همین

(۱۵۲)

نبرد از روز بهمن وز دیماه نزد گردی ۱۲۵۲ شانزدهم حجب ۱۳۰۰

(بازداشت (۱) نامه)

کیود این بخارشش از می گرایش (۲) گرفته (۳) فزایش. آنت
که کابنه نزدان بهدان و برگزیدگان و نزدیکان و فرشته تمان بهر
هوش سر و شش نبوش سرکار سپه یار بهروزی بهجار. خواجه (کایاب)
پور خواجه (داراب) سوداگر شیرازی گردیده. نیم توشه انسرای جاوید
بازداشت شد انگ کلاشه رود بر (۴) و کلاشه رود فرود (۵)
از خرید خود را. که ورنه داده در پرکنه (۶) شامه و د از پیمه (۷)
شهرستانکست. بد پرستان (۸) بر آورده بنام خویش. که در کوی
یافت آباد خراسان میباشد. که چرخه نموده ریخت او سارماندگان
نرسیده. و از خرید و فروش و بخشش و رایگان بر کسی باز نگذاشتن

(۱) بازداشت. وقف (۲) گرایش. توبه (۳) گرفته. ثواب (۴) بر. علیا

(۵) فرود. سفلی (۶) پرکنه. ناجیه (۷) پیمه. توابع (۸) دپرستان. مدرسه
(۹) پرمه. جزو

(۱۵۲)

برکنار مانده . در دست خداوندی فرزانه نیکو نهاد استاد و جاد میرزا
(پرنیزه) که از سوی بازدارنده بنام بهر جام جاد نکو (۱) برگزیده آمده است
پدید آمدن سالیانه از پول و بهای خج گشت زستانی و تابستانی پس
از رساندن سالیان دیوان . و هزینه آبادانی دیه . چگونه که در خور
بکار آموختن و آموختن کاری دانش پژوهان (۲) که در دیستان نامور
در کار بهین گردانیده (۳) برساند . روز به بهمن روز دیماه یزدگردی ۱۲۵۲

(میلادی (۴) نامه)

شده این نگارش این نگارش آیینش است که اثر بر فکاه
فرخنگی دستگاه . دیوانخانه دستور کار کالی دولت جادیه
گردیدند . ستوده کاران و درستی گردان استاد (فرورز) زرد
پسر (البرز) روان پیروز و تهمین پور (شهر پور) پیروز و بشاگردی
پسر پسر (شیردل) نام ده ساله خود را . با استاد زرد و ز نامبرده

(۱) جاد نکو . متولی (۲) دانش پژوه . طلبه (۳) بهین گردان . حسن علی (۴) میلادی . شاکرد
(۵) شوه . سبب (۶) دستیار زرداری . وزارت تجارت

از روزه^(۱) امروزه که همه روزه بدانگونه که در کار است . از گاه باده
 بسکود^(۲) و پوته^(۳) زردوزی او در آمده . تاشب بکار و کوشش در خور
 بر برده . سر از فرمان استاد بد ز کرده . پای از دستگاه کار بر نه
 گذارد . همه روزه بستن و گشودن در و باز و فرار داشتن کنگ . و
 کشیدن و نهادن خدنگ با شاگرد است . و تا دو ماه جز نا هاری و چا
 هیچگونه ده بر استاد ندارد و پس از گشتن دو ماه . هر گاه شش^(۴) خیار
 و سوزن^(۵) شنا گردید . بر نیز بر روزانه شش پول سیاه که گذاره از
 شش همی سیم بود و بد و بد . و از آنرو هر چه بر شایستگی او فرایش یا
 استاد نیز بر روزانه بفرماید . تا بد انما به که از روز مزد بر آمده بدست
 شایسته آید . در هر کونه از مکان کودک با استاد است که او را
 بآرون^(۶) زیوار داده و از کردار نچو سیده باز دارد . و ستوده

(۱) روزه . تاریخ (۲) سکو . دکان (۳) پوته . مخزن (۴) ششخار . حد
 (۵) هر نیز . قسم از (۶) آرون . اخلاق حسنه

(۱۵۵)

تمیز از سوی پسر پیمان داد که در پیکره آسوختن کار. از دستگیری
استاد پانگشده. بنزد استادان دیگر نرود. کارگر را در زند او کرده
و بفراخور پنج دست بچ گیرد. زامیا در روز آبانماه نیز در دی ۱۲۵۲
در زامباد. بر همنه ششم جادی الاخره تازی ۱۳۰

(باز گرفت که بفراستادگان^(۱) دولتهای هم پیمان رند)
تیسار بهروز گارا نانگرمی که درباره گرفتاری خواجه (جمشید)
پور (فریزر) نگاشته و نگاه داشتن او را. از روی بند و پیمان.
در میان دو دولت با فرست و فر. که بختگی از پی دوستی و دوست
و یگروئی و همدستی بسته آمده است شمرده آید. رسیده دست آرم
پیوست گردید. بر برای درستی آرای والا پوشیده نیست. که در کار
دهند (۳) کشوری. و نگاه داشتن نیکو بهنجاری آسایش خویش و
یگانه. ویژه همانان از کشور هم پیمانان. که با آزادی و دخواه

(۱) باز گرفت. پرهتست (۲) فرستاده. ایلی (۳) دهند. نظم

بکارگشت و اگذار و الفج و سوداگری و خفیش ^(۱۵۶) در قمار توانند نمود و دست
 دست دولت. باید آذریم آذر ابیایه پس برتر. و بایه بسیار نیکوتر
 نگاشت. تا کار بگونه دخواه انپیش رفته سرشش و برهم خوردگی
 روند و اینگونه ده روشن. که بکنا سرشته پیشرفت کارگونه سرمدی
 و آرایش مردم کشور است. هرگاه به پیمانی و بیره بازه شکستن نیز در
 بکار نتواند رفت. و آن پیمان خود نابوده ^(۱۵۷) انگاشته خواهد آمد.
 چه کارهای بیرون انشش ^(۱۵۸) هیچکاه پدیداری و کنش ^(۱۵۹) نمیرساند.
 چه جای آنکه سپاس خدا را از روستا ^(۱۶۰) زهر دو سو. و برتن پیمان. با خود
 خرده دان. پس پیش کار را از هر رواندیشیده. و راه اینگونه پیش
 آمدنهارا یکباره بریده اند. چنانکه در بند چهارم بکاک اندر رسیده
 رنگ داشت سامان و دهناد کشور در هرگونه با کارداران کارگشت
 کاروان کارگر کارداران دولت با خسرو ^(۱۶۱) کشور است. که

^(۱۵۷) نابوده. ^(۱۵۸) بکن ^(۱۵۹) فمش. ^(۱۶۰) طیت. ^(۱۶۱) کنش. ^(۱۶۲) فعل. ^(۱۶۳) زهرستار. و کلا ^(۱۶۴) خسروی. ^(۱۶۵) سلطنت

توانند

توانند کاری از پیش برد. ابدان (۱) فرستاده که (۲) کار و او میشد. پن در کشور
 دیگر کارگر شوند بود. گماشته کارپردازی دولت با قیمت شما بایستی
 درخواست خواندن جمید. در دزدی که از فرمان سرباز بدزدی
 شارسان بازگشته. انجام کار را بدستبازی آنجا خواهد. بخودی خود
 در میان بازار. مردی از مردمان کشور را گرفتار کردن. از هر دو مرد
 ناپذیر است. و باید سزای آنگونه گستاخی و رز. که پرده و نهاد کشور
 آباد بر نهاد دزیده است داده شده. و زندان را با ساخته و در بگو
 در خور از فرستاده والا از دستوری هم پیمان بنماید. و گرنه بفر گرفتن
 چار سوی کارپردازی فرمان رفته. زندان را بیرون خوانند کشید
 و از این و سر چه پدید آید. از روی همین باز گرفت نامه بود است
 تیمار قیمت یار و دیده نیک بختی. و الا باز خواهد گشت.
 اردی بهشت روز دیمه یزدگردی ۱۲۵۲ و ۱۷ رجب ۱۲۵۱

۱) ابدان. ۲) اتباع ۳) فرستاده. ۴) سزاخانه ۵) دزدی. ۶) حکومت. ۷) زندان. ۸) فرستاده. ۹) بگوئی. ۱۰) قضیه
 ۱۱) نیک بخت. ۱۲) سزا

پیمان ناگزیر (۱) از سوی فرستکه بدربار

تیمسار اردو ندیارا چم (۲) بند باز دهم پیمان نامه فرجایی . که میانه
دولت با فردوست دوستار یگر نمی و دشت . بادولت با فردوست
والا . در دشت های شت بسته گشته است . بگونه روشن مینماید .
که گریخته هر دو سوی در کشور یکدیگر پناه نیافته بنویم رسیدن سوره باز
گردانیده . در درند اندر آمدن هم بدانگونه باز پس برده . بسودن
و مرزبانان سپارند . اکنون پیش از سه ماه است (فرامرز خان)
گریخته از دربار . بکشور آبادی یار آند دولت بر خور دار اند آمده است
و تا کنون گرایشهای نگارشی (۳) و سدرایشی (۴) این فرستکه . یکسر
بگوشه فراموشی انداخته شده . هیچگونه جنبشی در انجام خواسته (۵) و پیرو
پیوند پیمان بخود آراسته . از سوی دربار نه پرکار . پدیدار نگشته است
نامه انوینرو چنان دریافت بشود . بر پیمانهای با فرستکه در سنگ (۶)

(۱) پیمان ناگزیر . شرط بینه بفرقه اول قبا تو م مانند (۲) چم بنوم (۳) نگارشی . تجریر (۴) سیریشی . قوی
(۵) خواسته . مطلوب (۶) در سنگ . اعتبار

نیشود. چون لاد دوستی و دوست بستہ بکوشش جگر نمی نگرند پیمان
نامه در میانہ نماده است. و فرستادگان دوسوی بر روی آن. در
کشور یکدیگر زیست و است تواند نمود. در گونه که زینهار بر نیز یافته را
بحیری شمارند. بودن یازند فرستکه در دربار شهریار میبوده است. با
بر چیده و ره سپر آید. در آوند چهل و شت تو. یا فرا از خان نامبرده
گرفته. رهسار سوی زاد و بوم داشته. یا گذر نامه یازند فرستکه را گاه
بفرستد. که در فترا پامین آورده روانه شویم و روانی بند و پیمان از اورد
که باید راه استواری بکشایم. بیش ازین نیکارم و در سر نوید ره پام
اردی بشت روز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ هجری قمری ۱۳۰۰
(و همچنین باز گرفت در کارهای داد و ستدی)

به بشگاه هده دستگاه دشواری کشور داد گر گستاخی میرود
که ستوده کردار خواجه (پیانوئی) نام سوداگر. از سوارستان دولت
یونان که در تیم کند لمان پوتنه داد و ستد دارد. از روی چک پیام^(۱)

(۱۶۰)

بلنج پاند تومان زر سهره بر کین بنده به کار است . روز گذشته که
پایان نوید بود . خواستم بهانه جوئی کرده توفت هنوز که بیت و چهار تو
از نوید نگذشته است . اورا بدین سه نیز نگت باز گرفت نامه . از
نخا بداشتن بده خویش برای دست آویز . پیش آمد آینده می آگاهم
که پیش از نوید پول را خواستم نداد . چون بنده هم باستی . آنرا برای
خریدی که کرده بودم بر ساختم . در نکاش و شکیری نگرده . زیان بزرگی
بر من آورد . دستا ویز داد بیز . هر گونه زیانیرا که از روی هر نیز نامه
و نفعه هاید ار سازم . از او دریافت خواهم ساخت . بخت . بخت
آنکه . آوار بر نیز نگها نگاشته . نیزنگی بر بنده داده دیگر بر ازری
گواهی در دستور نگه نگاشته . همین را بنام برده باز رسد
تا شست روزه آثر بر به ادوری گشته از آمدن بستا ویز نگبر برد .
اردی هشت روز دیماه یزدگردی ۱۲۵۱ و ۱۷ بهمن تازی ۱۳۰۱

(دگر)

بازگذاز فرگاه بر دزری و سنگاه داوری پناه دستوری زیوانه

.. سید ارم

میدارم. آنکه شیم (۱)، مهرخیم (۲)، میرزا بهمن یاریم (۳) گازدانی. انبار کمرین
 پنج هزار دو پجاه تومان. چکت سوداگری را. که بواخواه فرنگی خود. که
 از روی دستوری (۴) پیمان نامه هماسی بر بنده داده شده است
 کشیده بودم. بی اینکه رهبر و روشنگری نگارد. برگردانیده. هنوز
 بنده را در میان سوداگران ایران و قزاقستان برده. از ورنگی
 و الفج آهنگی یکباره برانداخته است بدین سه نیزنک باز گرفت
 او را بیازخواست گرفته. دشتاد زیان خواسته. و هنوز دشتی
 و آنرم سوداگری با روند راه خوانان و درخواست مینمایم. که یک
 نیزنک با دار رسیده بر او فرستاده و نیزنک دیگر بر کمرین بنده سازد
 تا از امروز رفته انبار زیرگشته است. اماره (۵) پردازد. و پول
 سرمایه و هدیه مرابار نهاده. هنوز سوداگری را که پامال کرده است
 بگونه که دهناداد بنیاد روشن ساخته است. بجای آورند

(۱) شیم. لفظ. تعظیم (۲) خیم. طبع (۳) دستوری. خفت (۴) اماره. محاسبه

اردی بهشت روز دیماه یزدگردی ۱۲۵۱ و ۱۷ رجب سنه ۱۳
 دشم در. در نامه های دستوران با آب و فر. و مردمان یکدیگریم
 (فرشیم نخستین. نامه های دستوران)

از دستوری پیمان تا نشان بهر شنگه های هم پیمان
 تیمسار دارات^(۱) پناه. از نگاشته سامان^(۲) داران کشور. چنان
 پدید آریاید (سنان) نامی از فرومایگان روستاهای نزدیک
 بکشته^(۳) سامان سنگان. گروهی از نابکاران و هرزه گردان. که
 سود خود را در زیان سوداگر و بازرگانان دیده. از دین و دولت
 آگاهی نداشته. و نگاهداری آسایش و سوزبان^(۴) آنرا نداشته. از
 چندی بدینوی ترغازه^(۵) (۴) بر پا خاسته. یکباره رشته^(۶) آسودگی^(۷)
 شاهراه سودا و آوارا زنگشته اند. و با کالای مردمان راه سپر را بر
 دستور خربندگان از دستشان برآورده. و چند نفر از سر نشینانرا که

^(۱) دارات. نوشته کرده. ^(۲) خط (۳) سوزبان. نفع (۴) ترغازه. قلب (۵) آسودگی. غبت

(۱۶۳)
 بد انسوی میرفته اندگشته اند. هرچه بدزداران آن سوی گشگو شده میود
 و بر مانده است. و اینک راه آمد و شد بر مردم بسته شده. بارهای
 سوداوری در زمین مانده. کسیرایارای گذشته و توانای گذشته نیست
 اینگونه رفتار او و فرغوک (۱) کارداران آنسو. از پیچ و در خورد و بسته
 ایند و دولت. و دشت روشی که در میان نیست. هرگاه در خورد
 باسیم آوختی (۲) فرمان بران آن بلند آستان آگهی دهند. که روانی (۳)
 او و همگانش را گرفته. راه را بکشایند. پس از روی سیاهه که داد
 خواهد شد. زبان بازارگان را از خود کالا و شبان (۴) آن باسربها (۵)
 گشتگان باز یافت (۶) ساخته. خودش را بسزا رسانند. که دیگر کسی
 بد اینگونه کارهای نامحار دست نیامزد. اگر مردان کاری آثر
 در آنجا نباشد. دلبران اینسوی ببردن فرمان با ساز و سامانند

(۱) فرغوک. تخاصل (۲) آدرخش. برق (۳) روانی. فی الحال
 (۴) شبان. عوض (۵) سربها. دیت (۶) باز یافت. مسترد

پرستاری و جان سپاری. در راه هر دو دولت دوست هم پیمان
 سرفراز و شادان. در هر گونه کامه شتاب در انجام کار و از راه دو
 گردیدن خرسنگ استعمار مردم آزار. و شیان زبان گذشته و
 پشت گرمی از دهن آینه راه است. که راه سوداوری اندو
 در جهان دوستی و یکرنگی. در خاک دولت هم پیمان بسته نگردد. و یکر
 جسته جز آرزوی سربسری شاخار دوستی و یکرنگی در میان نیست
 گوش روز آبانگاه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ جمادی الاول ۱۳۰

(بدستوری کشور)

سرور مهر پورا چنانکه کار پرداز بمبئی با این پیک نوشته است
 در آنجا و کنای (۱) دیگر مند و ستان. پنبه زاو (۲) بسیار روانی
 دارد. و از روی آزمون پنبه خراسان. بویژه از آن سبزوار در بازار
 باز نمود (۳) پنبه که اساله در شمار ستان نامبرده داده و کار پرداز

(۱) کنا. ولایت (۲) زاو. قوی (۳) باز نمود. اکسوز سیون
 (۴) خرسنگ. سنگ بزرگ چون خرمینی بزرگ است خراگه یعنی تاجگاه خ

دولت جاوید فرمت در آنجا . از هر گونه کالای ایران بدستوری
 دیوان آذربایجان آورده بود برترجسته . در سده سی و پنج گرانتر برآمده است
 چنانکه یکبار در سوداگران فرنگستان و سرمایه داران آن زمان
 آنقدر آرزوی خسریه آنستند . و پیشا دست نیز تا بهر مایه پول بایا^(۱)
 آید . در درند^(۲) . ستواری^(۳) . بکار داران . در دم میسارند . اردو^(۴)
 باز آورد^(۵) . کارپرداز خانه را در میان فرستاده . پنج افزایکرم
 که بگونه در خود چگونگی ابدستواری سوداوری بوسه سازد و
 رسانیده بگونه که از گشت گندم و جو باز نمانده . شوه غازی^(۶) و
 نایابی^(۷) خوش و گرانی پرورش نکردند . بکشتن غنیه و بنیکی پرورد
 آن پرداخته و آیین راستی و درستی را در دانه کشی و بار بندی
 آن بجای آورد . بهشتی با کشت و رزان و بازار گانان افریک و ایمر

(۱) بایا . لازم (۲) درند . صورت (۳) ستواری . امانت

(۴) اردو . عین (۵) باز آورد . راپورت (۶) غازی . غلام (۷) نایابی . نطفه

(۱۶۶)

با خوبی و بالیدگی خواسته خدا داد. و راستگاری و درست‌نمایی
دین و دانش آباد. پیش گرفته راه توانگری بر کشور و هم‌خبران گشود
سازند. مرد آذر روز دیماه یزدگردی ۱۲۵۲ و ۱۱ رجب المرجب ۱۳

(رزورستار (۱) دربار)

سرور! بخواست خدا و فرپادشاه. کار روش دولت پیروز
روز بروز روی بهتری و بهتری است. برخی سنهای (۳) کن که در
آئینه رعب مردم شده. شوه هزارگونه زبان دولت وزیرستان
بود. بنری و درست روی و میکروئی و کیرائی. دستوران باتوان
از میان برخاست. و راه پیش و دانش بر همه گشوده آمد. هنگام
از دست نداده. از پی این نمونه بچاکی باید بشویدن (۵) افزاشت
و ورز پرداخته. با یوغ و گاو آهنهای تازه که در آمریک غناد (۶)
کرده. بیهای بسیار کم میفروشند پی کار گرفت. چه با آن افزا

(۱) رزورستار. و کلای (۲) روش. پولیک (۳) عادت (۴) آئینه. مزاج (۵) بشویدن. قنبر
(۶) غناد. ابداع

بگیرد در روزی کار سد مرد تواند نمود. سپاس خدای از میهنای ما
یکسره هموار. در خور کشت و کار. و گشت گذار است. در بیشتر جاه
سنگی بفرسنگی برپا نمیشود. و خاری دامن رهاگذاری نمیکرد. مردم
کشورهای دیگر. به سنگلاخ و تخته سنگها خاک ریخته و ریخ برده زبر چینی
و شتهای مراغه و زنگان و پنجه (۱) و شهرستان و سمنان و همدان
و کرمانشاه و پارس و خراسان. همگی در زه (۲) خیز و گوهر آید
چون ساز و افزار (۳) کار دشوار است. سوار بگونه شایسته شخم
و شیار نمیتوانند پرداخت. با اینگونه سختی باز شایستگی زمین چنانست.
که از در و گندم و جو سته (۴) آمده و گذاشته. از فرونی بهائی
بر آن نمیکذارند. هرگاه راهی برای بر آوردن و زره پدید آید.
تا بدریای پوشه و بندرهای آن باسانی بارتوان برود. بهای
دیوه کاژره در خور بهرسانیده. از آنز و کشا و وزان کارگر دیگری

(۱) پنجه. (۲) زره. (۳) حاصل. (۴) سته. عاقل

بهرسانیده. بهتر از بتر بکار می‌کشند. کشتیهای بازرگانی همایگان
 بجای پول میشادست بازرگانش و گردن زد و گشتن و از مرمره و ریا
 سیاه کشتن و گندم و جو خریدن بذرهای پارس. که بسیار نزدیست
 آمده. بهای گران گندم و جو و دیگر دانه و میوه و را خریده. ^(۱) شوه کوه
 آبادانی آنسانان میگردند. رفته رفته توانگری در سوار پیدا آمد
 بازرگانی روانی بهرسانیده. کالای درونی راه بیرون شدن
 و زر و پول بیرونی از کشور با اندر آمدن گرفته. بکج دولتی فریشتی می
 و بی درهای بسته که از پری و آبادی آن. بر کشور میگذاید. و از پری
 کار و گرمی بازر مردان کاری و جوانان و سیر جنگ آفرید. که از
 سیکاری کشورهای همسایه تاخته. و از شمار راه لشکر و بدی سوارین
 کشور کاسته اند. بیوم مرز با فردا از بازگشته بکار میگیرانند. و ناکام^(۲)
 از دیدار خویشان و یار و تبار نمیانند. و در آن میان سود فرج بود

(۱) فرا کرد. محیط (۲) کیوژ. ماده (۳) ناکام. محسوم

دولت . به پیکره دخواه دوستان . و کو چشیم بد خوابان میر
 هرگاه اندیشه دور اندیش انا بد یگونه کار بهی نمود ارمهستان آید .
 در انجمن گاش همین هفته گفت و شنود بر آورده . پس از دشت (۱)
 با همراهمان دربار . چگونگی راه بیگاه آفرین پاگاه برگشوده . فرما
 خرید افزار از شهر بار کامگار سوختار یار . برتری و فرایش پرور گرفته
 بفرستاده دولت که در آمریک است بنگاریم . خرید از برای نور
 پیروز برساند . که بمردم داده شده هم از امسال بکار گیرایند . بیش
 ازین رنج نیدم کوشش روز آباناه یزد گردی ۱۲۵۲ و ۱۲۵۱ جمادی و

(همچنان)

گرامی سرور را در چهره روز گذشته که سخن از در آمدن بیگانگان
 بکشور مهمان پرید بر گرفت . در زوره (۳) دستینه (۴) گذرنامه (۵) سنا
 فراموش داشتم بایا بودن آنرا بنمایم . و این کار بزرگ پرسودم

(۱) دشت . اتحاد (۲) چهره جمعیت (۳) زوره . فقره (۴) دستینه . امضا (۵) گذرنامه . تذکره مرؤ

بناگاهان از میان بر افتاد. خوشت هنوز گشته (۱) آوار بر نوشته زینهار (۲)
 جاویدی باید از بگذاشته شده است. هر آینه خود داری در هر دو جا (۳)
 نمایند. تا گفتنها گفته شده کار خسته و سنجیده بیابان رسد. در گونه
 که برادری و برابری در کار است. باید رمارم (۴) آنچه از سوارستان
 ایند دولت جاوید فرست هنگام در آمدن بدان کشور. بکار گذاردن
 آن در بار میرسد. بهمان سان در در آمدن آمان بر این نوی کار ساز
 شده. و دهناد نیکو نهاد در هر گونه پیش چشم سوده داران بوده. در (۵)
 و راهزنان. در جامه بازرگانان و کثا و رزان و سرفرازان.
 خود سرانه بکشور نخریده شوه شورش و گشگو در میان نگر و نذ سالی
 (در گز)

تیمار بختیار گرامی نامه نامی که سر پا جسته ای (۶)
 گزیده و سخنان خرد پسندیده است. بر هوش اندر نه خردی بگو

(۱) گشته خط (۲) نوشته زینهار. عهد نامه (۳) جاوید. تبدیل (۴) رمارم. معانی (۵) جسته سلب

پسرد آمد. سرپا نوشته بفرز بود (۱) سرشته خوانده و بر خوانده شد
در تازه کردن افزاکشت و کار که نخستین سوه آبادی کشور همین پیرا
اندیشه در خور آزادگان (۲) نمکوار نموده اید. بنده را نیز از آنرو که هود
پرورش تنانی. و نیروهای آشکارا و نهانی. خوان روزانه افغان
جان بانست. انگار شمی بکانه اندر است. که بدر دسر شما پر دختن
میارزد. چنان معینم. که خرید افزار و باز آوردن از راهی بدان درازی
برگاه ارزان هم برسد. شکسته بسته و ریخته و از نو پرداخته خواهد بود
که در دست دهگان نادان. دوروزه تاب توان نیاورد. و
در گونه شکستن و ریختن آشگران ایران. بآراستن پیرایش آن. یا را
ندارند. هر ساله بلنج هادی (۳) از گنج دولت. باید بهزینه خریدن
و آوردن آن رفته و بجاری نخورد. که با درام باز کند آشتن بخش پیر
رفته و ام آن دست باید. بهتر آنست. که دوسه کس از آشگران (۴)

(۱) فرزند جگت (۲) آزادگان. (۳) امرار (۴) انگار شش. تصور (۵) هادی. کلی

(۱۷۲)

و پیشه‌وران و اندازہ شماران (۱) و فنمستان (۲) بجز خه پرتاران
دولت جاویدان (۳) باروز دواره (۴) و میکانی اندر خواسته (۵) تا بد
آهنگری در کان مازندران که امروز از روی پدید آمدن در میان پیشه
و همه جهان همانند است بر آورده. باب کردن آهن و افزار یکن و
چرخهای دیگر خورشیدین تا از دستان آهن خوشی (۶) استادان
بالتوان بر آیند. رنجبران کار آگاه نیز در آن دستگاه بهمرسیده همه روز
بنو کردن افزارهای کهن. دارزان بر آمدن نوپسروزمند بود. شفت
کار بگونه دخواه در اسم بشود. و بسا کارهای آهنی دیگر ساخته میشد
اکنونرا. همان یوغ و گاد آهن و ورزهای خاده کن. که بکار اندر
میانشند بسته است. در راه بیرون و ستادن خنج نیز. در پر تو گرا
خداوند درفش و باش. گشوده آمده است. کاسه که در بارگیری
کشتیهای باربر است. با همین گونه بر آورده است. و بهر حال گفتار نمیکند

(۱) اندازہ شمار. هندس (۲) چرخ. دانه (۳) روز دواره. جیره (۴) میکانی. کوره گنیز
(۵) آهن خوشی. صفت. حرفت (۶) دربر. دلیل

۱۷۳۲

از تو انگری و سلمان مردم پارس و کرمانشاهان پدیدار و نمایانست

(۱) دین روز آذر ماه یزدگردی ۱۲۵۲ هشتم رجب ۱۳۰۰

(۱) دین روز ۲۴ مرداد (همچنان)

برخیزت شوم مردم جهان . از روی پیش آمد نهادن دکانی

با یکروئی خرد و هوش . برخیزد گونه اندامه را از روی نش سستی

در هر گونه که بینی بر یکدیگر اندیشه ببری و بر تربیت . که پری چشم نمیرسد

و پرده دارنده آنچنان خوی بد را نمیدرد . چه هر یک از گونه ای

مردم را . پیشروی و بالانشینی از روی خواسته (۲) تو انگری . میا بازوی

توانائی و زور آوریت . که از روی کابنه پیرماید بهش و نمایش

چندان پایه شایسته از بهر بخت آوردن خواسته بدست نیآورده اند

و زیان چندان نیز بر مردم دیگر نمیرسانند . تو اگر اگر چیزی بدویش

ندهد . بر ترپایگیش اورا از آزار پیکان و دواز دستی بر خیز کن

در هر گونه که بینی بر یکدیگر اندیشه ببری و بر تربیت . که پری چشم نمیرسد

(۱) خواسته . مال (۲) خواسته . مطلوب

باز

باز میدارد . زور آوز نیز اگر چهار ناتوانی در پناه خود گیرند . یکجا
 در پنجه اش نمیرد ؛ مردمی دیگر که ستمکارانه بسرمایه بیداشی مردم خرد
 دانشور نموده . و بدان کیود بمانند . بسود خویش . و نابودی جهان
 دلبرش . دست و دل پیدا آلوده اند . در خورتوشش مایه شوند
 و پریشانی جهان کشند . زبانی که اندازند بر مگوئه مردمی رسیده و میرد
 از آغاز آفرینش جهان تا بدین زمان . از هیچ ستمگری پدیدار نیامده است
 در میان آنان نیز داهون شیرین کم آزار تر . آنانند که بدش آیینی
 در خوش بینی خویش را نشنیده میبایند . چه از روی راه بردان مهربان
 بزه (۱) ندانسته کار بها . یکسره بر او است . و مزد کردار در هر گز نه کار
 دارد دل سپیدی یا در میرسد . چپاره (۲) از چلدره بر کنار مگوئه مردمی (۳)
 مردمانی هستند . که از سوی کارهای گهمانی . بدستکاری نادانی و
 پرگان (۴) بندگان بردان . خود را یکتلاطشور با آب و فروانند

(۱) بزه . کلاه . (۲) چپاره . (۳) آفت . (۴) کوزه . جنس (۵) مردمی . بشر (۶) پرگان . جانت

کرده . سرخ داردم (۱) در این توده بغرضی (۲) آموده میدانند
 تا به انخابه باندیشه پیشی و پشی اندر میروند . که دانش پیمان پذیر را
 نیز بر خود پیمان و سرجام داده میگویند . پس ازین نباید داشت
 بابالای دراز ترا از (۳) همان گونه بود ترا داد و نداد کرده . بلند پی
 در خور خویشی اندام و اندازه را که سرمایه گشتی دارند و خوشی
 آگ (۴) دیده نمی پسندند . باینج همادی کار بر این است که در
 در سنگ مردان دانش از روی پیداری ارزش . بدشیر پدانشی دیگر
 پن برتر دانشان را نیز . پروان از کار شردن و از روی سودیابی از
 پیدا نشان . فستونی شمار آنان تا بدین نغمه پشی گرانیدن در آنچه
 از زیاده (۵) خود شناسی و شرم پاسی دانشیار دور است . و اینان
 در دزدی که بر کار جهان و مردم آن خورده بگیرند . خود تا به انخابه

(۱) اردم . اسمی تصانیف بفرانسه شده و گویند (۲) فرغی . عطایست
 (۳) ترا از (۴) خویشی . شایب (۵) داد و نداد . معادل (۵) آگ . عیب (۶) زیاده و انحصار

کارندان متند. که اگر بکارنامه رسد که شان بزرگترید. جگر گفتار (۱)
 زنگار چربی بکارند دارند. و در پیدایشی شایسته پس. که میانکارندگی
 کنونی ایشانرا نمایند. سخن کوتاه. گفتار و کردار (۲) در هر جا که یک بنجا
 نباشد وای بر آنکار (وقار بتا غائب الفار) مرد آرد و ز

دیماه یزدگردی ۱۲۵۲ ایست و یکم چوب ۱۳۰۰

(پنجمان در سوک و سوخته بادی (۳))

برخت شوم (۴) از روی آگشی (۵) که این روز ۲۰ اردیبهشت
 دادبار دادری کار رسید. در خور آرزوی نیکو امان. و در خواه
 دوستان. در پیشگاه والا جایگاه خسروی. به بخت بتری برآید
 بهر خوان (۶) استواری (۷) دولت. چنانکه در کشور بخواست خداوند
 فرمندی (۸) بسته آید. و چه خوش آمد مرا از آگشی آن. در این روز (۹)

(۱) گفتار. قول (۲) کردار. فعل (۳) چوبسته بادی. تبریک. تنیت (۴) برختی. خدا
 (۵) آگشی. خبر (۶) بهر خوان. گفتار (۷) استواری. امان (۸) فرمندی. تشریف (۹) در این روز

(۱۷۷)

و پرهون . که از همه رو کا بجای و در خوردید میاید . فسرون از مایه انگار
خرمی و خرندی گرفته . اینگونه سپاسداری در بار شهریار برا . در بار
نیمار بهروزی یار . سرمایه گشایش بسا کار و کردار در خورد روزگار
میدانم . امیدوارم پس ازین . همه آرزوها پیکره انجام پذیرفته بگیر
مردان کار گذار بر سر کار آند . بازار پاره کارهای مانجا شکسته
و درستی و راستی آب و تاب گیرد . از هر دو پایه گرانمایه بر نیمار
توده کار فرخسته پایدار باد . و زردان مهربان . دیدار گر امیرابر
من در افتاده . بهترین روزی کناد . همه روزه چگونگی تند
خود . و و ابشکارا . با همه گونه فرمایشی که در خورد و اند بکارند
پیش ازین گستاخی نمیرود

(وگر)

بر خست شوم سپاس خدا را . که جرعه (۱) و خجای بدو نجامی (۲)

۱) جرعه . سفر (۲) زی . طرف

پایان آمده . شوه هزار گونه شادمانی رستی نشان گردید . گرایش (۱)
 دینه (۲) شت شهر بار نه گذار . پاسار کار و کردار کار داران
 رستار . هزار گونه آید و نوید . برخورداری و کامکاری برهان
 بنخست آنکه رنجهای (۳) گذشته بسیار پیروزی کار و بهروزی
 کردار بگونه آیینی (۴) کشور یار (۵) در دستینه (۶) هرگز نیک یک
 بر شمار آمده . زاوران در بار زیوارت بخار را . دل آسوده و ستوا
 ساخت . داز روی دیگر که تابش مهربان خسروی . پادش (۷)
 و دشتاد (۸) آنگونه بود . بجزه ایزدی آباد بدخواه دوستان بجا
 و سزا در یافت . راستی خنان (۹) دستوری گریبان گهر . برمالا
 دست ور . پوشش آسمانی و خواست یزدانیت . که از روز
 تخت راست و درست . درش سروشی پرورش نبره ی برتر

(۱) گرایش . توجه (۲) دینه . شخص (۳) گونه . نوع (۴) رنج . زحمت (۵) آیینی . خفقی (۶)
 کشور یار . معین (۷) دستینه . دشت (۸) پادش . حکامات (۹) دشتاد . تلانی (۱۰) تخت . جبه

یکناستی. به هر روزی در خوشگی نهاده آمده است. اگر پدیداری او را
 روزگاری بر میان افتاد. از خود شما است. که بچگونه بنمایش برود گذارش
 پرستارهای در خور. غیر دازید. هر چه کوشش و جانش است. همه را
 از روی ناخیز (۱) انکاری پوشیده. و ناگه انگاشته و مانوده میدارد
 چون بامیخ در نگیم. هر چه از آن تن تو شس و خرد و هوش بر روی کا
 آید. اگر چه همه زنده کردن نام دولت با فرست. و بر افشستن آخر بهر جا
 فرستاد (۲) بد آئین. در همه روی نیست. هنوز با خویشی بر ترش (۳)
 در و شس (۴) اندیشی. که در آن بود جهان سود است. چکله (۵) از دیار و
 از بناد (۶) فرجام ناهوید است. پن بد شمس کوشش و شس. آواز
 کار گذاری نیکو بخاری و برد باری و مهرباری و مردم داری و رادی
 و مردی و مردی گوش تا گوش ها را فرا گرفته است. آفتاب بگل
 اندوده. دوی شگناب. از بهر و سوده و سر سوده نگردد. ناهوید

(۱) ناخر بقره (۲) فرستاد (۳) امت (۴) خوشی (۵) بخت (۶) برتری (۷) عطف (۸) روش (۹) بخت (۱۰) چکله قطره (۱۱) بناد ماهوا

(۱۸۰)
 و کاره تازه . به تیمار خجسته گی یار . خجسته و پایدار بوده . از هر گونه نیکی بچی
 در پر تو گزایش نزدان و فرایش کابنه سایه جاویدی پایه آن . بر
 خوردار بود . و همبر پاک و دوده و نژاد تابناکش یاور ی کند . که
 پخته دیگر خجسته بادی کلیم چنان آمده در آغوش کار دیوان ابرامیان
 در زیر سایه نزدان (۱) بدست یاری اندیشه کار دار کار دان . بگوئ
 و نخواه بسامان شسته . هر روزی آیینی روزی افتد . آذر روز
 دیماه یزدگردی ۱۲۵۲ برهمنه ۲۳ حبیب ۱۳۰۰

(در سوگاری (۱۵))

(سر سبزی (۳))

برضیت شوم از شنیدن نوحه (۵) ناگه پدید . هشتم از سر برید
 جانم بر تن به پدید خسروم بر شمع (۶) آنچنان شاخه بر و مند راجه بادی

(۱) سایه نزدان . ظل الله (۲) سامان . حبیب (۳) سوگاری . شربت
 (۴) سر سبزی . سر سلاست (۵) نوحه . حادثه (۶) شنیدن . پریشانی

برشته . از پای افکند . بهره بد ایشان و دشمنان باد . و سرو
 گرامی با دیگر بندگان و دشمنان دیرزیاده کسیر که چون سر کار بر
 باگو هر وقت است نرده است . چه نام نامی او در تونز آب
 مهربان گرامی . سو سو . و کو ککو . گویان و روانست . و در وندی
 که همه کس را از راه رفتی است . و در و د () ماندگار گفتی . ناسکیا
 پیوده خود را با تشنه افکند . از سر پستی باز ماندگان باز ماندن
 پاس خدا را که باز ماندگانی دراز . روز خود را به روزی و نام اندوز
 بر برد . و روزش با سود کی سر آمده . بخت نامی و به انجامی . در
 اینجهان روزش نمانده . بینهوی یزدان در پی فرمان (بازگرد)
 شتابان آمد . کاش همه بندگان یزدان . بدینگونه آیند و گذرند
 یزدان بدان . او را در پشت برین جای گرین فرموده . سگر و الا
 کار نیک بختی یا ر را . با همه باز ماندگان . سر سبز و بر خور دار فرماید

(۱۸۴)
ماه روز و میاه بز و گردی ۱۲۵۲ پست ششم رجب تازی

(دگر)

سرور هر رور (دیکت آند و پنج بر سر آورد) نامه میا
گشوده رخ خویشین بخودم. چه همان اسیر نامه بلوی اندوه میخیزاند
آمده. روزگار نفوذ و ششم را. خیره و تیره ساخت. گوئی که زگار
بجکار نامه بخار. نویم از پی آزار بی اندوه خوار. شب و روز بکار انداز
که هواره پنج و اندوه درونی و بیرونیم. پیوسته و بر بسته بر یکدیگر میآید
خویشین حکرم میدارد. از هر گفتم زنده و بخت (منه زم اندوه پارینه در دل)
بود که این دیگر را در آورده و اندک ببرد. آری در سوزنی باید گریه
برآورد خاری (تراخته افکوس در سانه در این در دلو. اندوه
چون کوه یکتا فرزندان افکند بر و مندر. چنان بر سرفده بر باد داد
که سفر نکست (۲) از آن توان گشاد. ای کاشش خود می و ندید می و نشنید

(۱) سانه. حسرت (۲) سفر نکست. شرح

(یا بیست و نهم قبل خدا) پن چه چاره که دنگواه برآورده نشود.
 و آمدن نیز. دستم نمیدهد. تا بدین باید بداند (خرآمدی
 که نامه از دست هر شرط دیگر که باندیم است) کز
 نیز در کارم. که شاید بزودی بدست آرم و باز آیم. تا دست بدست
 داده. داد اندوه گساری بگذارم. پیش از این کنونه (۱) کارش ندان
 (توسر بنر بادی در آن انجمن) ماه روز دیماه بزودی و ۱۳۰۲ خ
 (فرشیم دوم در نامه های از کوچگان بزرگان)
 نماز سوا (۲) در شگفت چگونیه میشود. که بندگی نامه با نمیرسد. تا
 با در دست داده و سفر نگها گشاده ام. چنانکه میگارید سبک
 زبیده است. نفرین بر یک دشت همگانی (۳) و ناخوشی نادانی
 که نمیکند از نه به پیکانه های دیگر داده. خود هم پیش از اندازها
 بگیرند و هم نمیرسانند. غایب پاسخ نامه والا نمیرساند از تیمار کشوری

(۱) کنونه. حالت (۲) نماز سو. قبله (۳) شگفت. عجب (۴) دشت همگانی. اتحاد عمومی

نیکو خداده کار میریزد. معنی ملکوت که سایشش گشود و پایشش پرورد
 باد رسیده است و در غم است. ای ملک نیرنگ آفرید و جهان فرستادم و
 نیکو نام خواهد رسیده باشد و تو هم در اندیشی به ستیاری سرکار بخیا بروی
 یار. حاجی محمد صاخر خان کار پرورد از تختین پایه مصر. روانه داشتم
 امیدوارم چون نامه های دیگر. در نیمه راه مانده بدان سرگاه بشی بدی
 برسد. از چگونگی روزگارم بخواهد (جسمی دسد آه چشمنی سد) به هم فرو
 و بختم وارون. هر چه میخواهم نمیشود و آنچه پیش میاید بدشیر خواسته من.
 افسوس از اندازم. که هیچکس از دو سو برادر نگشتم. نه آزار دکانی شدم
 که بسیمزه و ستیزه در نیامیزند. و نه از کسانیکه هر چه خواهند هم آن یابند
 پاس خدا برادر دیگر چه توان کرد. در میان همه گرفتاریها کار نوی بر خود
 بسته و بسته ام. میخواهم جلای را کوتاهی در نگار شها گرد آورده.
 از هر دری سختی چند بپریم. هرگاه خدا یاری کند. و بیمار بهوشیاد
 راه گدازی بدینوی گشایند. تا آن سنگام بر ساخته و آثیری تو آیند
 یافت در (استاندارد) که یکی از روز نامه های لندن است. مکتوب

(۱۸۵)

سالم سلطنته را . بشوئید پهلوی برسام (۱) و شکم روئش نگاشته اند
هر کار حاجی محمد خان . هنوز در تهران است . جشن نوروز پاسس خدا را
که کش پیروز گذشته . بر شما همواره جهان نوروز دل افروز را
پیش ازین دست در دست دادیم نیست ماه روز آبان ماه یزدگردی

۱۳۵۲ برمنه ۱۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰

(دیگر)

برخت کردم جنگ گوناگون و سپهرهای دانشی تیسار و الا ایرانش
دست بندی پوست گردیده . مایه هزار گونه پاسس آمد . بخت و
خرم باد . که تریزی تازه و نوین بخت . و شهد آرشهای شیرین . از
پیکره دانه های نشین برنگخته آید . گرد کهای (د) همه ساده و کوتاه
هر یکی بر مرد خرد دانش پزده . شاهسخت است که دارای همه در بایست

(۱) برسام . ذات بخت (۲) جنگ . سفینه (۳) گوناگون . متنوع
(۴) مسزهای . مجموعه (۵) دانشی . معارف (۶) کرد که . جمله

و بن پیرای هر چه ناشایست است . از هر چه دندش را و پر خیده^(۱)
 دور است . و بر درستی و شیوایی^(۲) گنجور . امید دارم . کابنه یزدان
 بدان نیکوئی رسان یاوری کرده . کامه فرخی نشانه . در بستگی شسته
 لغت های دیگر نامه گرامی که . نامه دیش و خرد است . بار و آرمده .
 و از این رو بنگارش . و جوانان سرور کشور . راهی در خور و سخاو
 نیکو خوان گشوده آمده . در بایت شرف و برتری که جز دیش^(۳) اند
 و هنر یوزی . راهی ندارد ساخته و پرداخته پیش آید . سپاسه ای
 که بویژه در این برهون بختیاری هنمون . لغت رده خریداران
 کار نامه دانی گذار تمیاز آمده ام . بدل آگاه آمیغین سر گاه .
 بگذارم . در خواست . آنکه هر ماه بختش روزی رفته را بر سازند
 فرمان داده . و بهای سالیانه را که بهر پیشکار . رسانده بندگان نامه
 اندر است سندن فرمایند . کو شروز آمانه یزدگردی^(۴) بر خنده ام جادی^(۵)

(۱) دندش . ایما . اشارت (۲) پر خیده . رنزد (۳) شیوایی . فصاحت (۴) برتری . تقد

(۱۸۷)

(دگر)

خداوند (۱) روزگار است . که از چگونگی روزگار خوش
بگین بنده در پیش پریش . آگش (۲) نداده . از تدرستی خود و
خیر و شادم نفرموده آید . چنانکه میرزا (دلاور) میگوید . بخواست
خدا . دگر پیش (۳) آزادگان آفرگاه . باتن دست آوریده .
و کارهای شایسته و آسودگی دل و دیده . بارنگان کودکان . و سال
جشن زناشویی نورسیدگان مستفید . همواره خوش و دلکش باد . و
جان بدخواهان و کم میان و بداندیشان در پیش . روشنی دیدگانم
(فرخ) بفراخور سال زندگانی و مهر و مهربانی دودمانی . و دانش
و سخن دانی خویش چندتایی (۴) در سو و سالان و همان خود سروده
و اینک بنگارش خسته گذارش او در بیانست . که بخواجه زادگان
خوانده آید . می چند بشنیدن آن خوشدل شده . در آئین یاد

(۱) خداوند . صاحب (۲) آگش . خبر (۳) کریش . توبه (۴) تاه . فرد

از وی

(۱۸۸)

از روی بزند. باداد و زاد (۱) او. اگر پیچیده چنانچه ای (۲) شایگان
پیچیده. و بدانگونه که باید سامان (۳) نواد و دازه نموده است
پروازد. تا همین مایه که نیما (۴) پیچیده و بر بسته (۵) و سر واد (۶)
و سر ووشیخته (۷) و چامه (۸) و چکامه (۹) از هم داده است
سر مایه خوشدست. امیدوارم در زیر سایه والا. که دو دمان
برگزیده را همین کالای روزی شده از جهان بالا است بازگشت
شایسته آرایش یافته پرستاری که از من بنده براد میرسد بر است
کاری و دست بخاری پروازد. را امروز دیماه یزدگردی ۱۳۵۲
نجم شعبان الحظیم تازی سنه ۱۳۵۲
(دیگر)

(از روی فرمایش زبانی)

(۱) داد و زاد. هر کس (۲) پاد و ند. قافیه (۳) سامان. تریب (۴) نیما. میر (۵)
پیچیده (۶) بر بسته. نظم (۷) سر واد. شعر (۸) سر ووشیخته. شعر (۹) چامه. غزل (۱۰) چامه. پیچیده

میفرمایند روز گذشته نوشته ای کیا مرزکنای خراسان رسید
از حکومتی کارهای دربار سلطنت فرودبار (۱) چگونه و نحوه آزادگان
پرستار آتش برسد. تا بدینجا به ناید دست نرفته (۲) و نشانی که
آندرگاه سرشته مراد آنست به باشند. که در هزینه آرایش آن و
آهنک داران آستان بوسان به هیچگونه خودداری نپرداخته
تا امروز آنچه نوشته ساخته ام. هر آینه گاهی کاسه و کوزه و شیشه
آنها بر کوری (۳) و انجید ام. هر چه زودتر ساخته. آگاهی
هستد. را امروز دیار یزد کردی ۱۳۵۲

و دیگر

خداوند کارا روز گذشته در فرگاه والا سخن از نایابی
پارسی رفته هر کسی از ایند رنجی رانده. به ویژه خارش گاه این آثار را

(۱) فرودبار. (۲) فیض آباد. (۳) آراد. ولی (۴) نوشته به عتبه
(۵) شادروان. (۶) سقاخانه (۷) زکوری. (۸) جنس و (۹) نگارین. (۱۰)

کردید بنیب در گاه ننگان سرکار بر خور و از نیک بختی بار شبر هر خان بخت
 از گونه بیست نه بنیاد گاه که از امسالمه هزینه ها و سرساییده خود و آرد و در
 اماره از رو برین یافت نامه رسید با ماره باید چای
 لیس

اردی کشت
 پنج ده ت پوچانه پنج تون زوز غولده
 ماه مهر

ل

۱۳۰۰
 کشت روز ۱۲۵۲ و ۲۸ رجب المرجب

لکهن

١٩٤٠

نصفه الفسح منج و الله زكوة راسا و فرجاد ابرسا مند شیر زانکون خاوند برتند

که در کن سندان اندر آید



بسم الله الرحمن الرحيم

(پیشہ نام)

(۱۰)

وطفه

(فرمان)

فانظر

(۱۰)

(کن)

روز

۱۰۰

ہفت
راہِ قزو

600

١٠

(ب)

دستور (۱۱)

برای

(۱۰)

(2)

100

17

3

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مستوفی
فردیناندر بن محمد بن یونس از کتبی
روز شنبه در ماه رمضان سنه ۱۰۸۵

کوش روز ۱۲۵۲ ۲۸ جمادی

١٤

اماره ستوده کار خواست و با سینه کاشته بر روزگار و فریاد آوازه
 خواجه خجیر ملک حرکت توخانه از کونه و کند از مهر ستاکت که در آغاز
 اساله از روزمانی به جدا گانه بر او واکه از کعبه و یکت بفرغ نیز
 و بار یک نوری را در بر بر آمد و بر آمد آن گونه زیر جاکجا و زبانه را
 کف نشسته و نود در کعبه

در کعبه
 از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه
 هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه
 هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت

از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه
 هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه
 هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه
 هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه از کعبه سرانیه
 هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت

خودم نیز ناگوارائی (۱) خوش و در آروغ بوی تلخ و ترش بهرید
 اسکرک (۲) بگفتن راه نمیدهد. دوستی و ناتوانی رگ و پی. بنوشتن
 فرمان نمیرد اگر داروئی از پی بهبودیست. دیدن روی پزشک (۳)
 سر و نخوی مهر جوست و بس. که چاره از هر دو در کار چهارگان
 در مانده بنیدشید. (۴) بخش سر کوچه این بر زن (۴) بنده را و سنگی است
 که هر چه خواسته آید پختا (۵) نمیرود. مردمی بود پخته آورده. دنی
 به تیرک (۶) بیمار از دوری یاران سوده. همه را بفرخی پای
 تندرستی و دمنخوشی آرای. آسوده بفرمای. هرگاه از پرستاران
 فرگاه نیز کسیر از پی بردن فرمان. و آثر آ آوردن در بایست و
 درمان. بتارکس (۷) گیر. پیش پاسی و رسانی در رشتنایی
 فرموده اید. به روز بهمن ماه یزدگردی ساله ۲۵۲۱ شانزدهم شعبان ۱۳۱۱

۹ مجلس. دواخانه

(۱) ناگوارائی. سر و هم (۲) اسکرک. فواق (۳) پزشک طبیب (۴) بر زن. محله
 (۵) پختا. مضایقه (۶) در پی. شفقت (۷) تیرک. بخش (۸) تارکس. شنبه
 رگر

(دگر)

سرور مهر پرورا روز گذشته بگوشه (۱) و کاشانه پرودم (۲)
 دور از زاد و بوم (۳) پی آزرده فرموده . چون در گافسرخ جوانی و
 شادمانی . نایباده گذشته اید . هاندم کمین پرستان روزگار
 در رسیده . و بر جامانده از پرمانی و پدر خسته گی (۴) که اگر دشمنان و
 پیش آید از آن داشتم . خنک آرزوی رسیدن بد آنفکاه شادمانی
 رسان از پی نراندم . با خود در اندیشه بودم که بدان چاکلی گذشته و دی
 آسوده نگشتن پس از میودن آنهمه راه دور و ده از راه خرد پسند
 بجویم . پای اندیشه ام از همه جا لنگ آمده . کالیوه (۵) و دنگ ماندم
 چاهه سرای (۶) هوشیار خردی بنجار (میرزا خرم) در رسیده و از گنونه
 پرسید چاک که گذشته بازش نموده و رانش سرودم . پس از خنده در آن
 سرفراز آورده گفت ، مگر نمیدانی که گرامی سرور مهر پرور را اینروز

(۱) گوشه . زاویه (۲) پرودم . خیر (۳) زاد و بوم . وطن (۴) پدر خسته . مکرده (۵) کالیوه . چیزی (۶) چاهه سرای . شاهر

سرورائی دیگر است (براه پشک (۱) دست و ملک است) سار (۲)
 یار مهر خسا شیرین کاری گردیده . به پشک او شب گرد بر زن و کو
 آمده و هیچ جا آرام نمیگیرد و از هیچ در پند نمی پذیرد . جز از سخن دلدا
 و دوستان خویش اگر چه فراتین (۳) بود نمی شنود (لیلی سوزی سوله
 یوخه خاموش) میگوید . (هر چه گوئی از پرورد (۴) یارگو) ویره نیزه
 که بفرور (۵) اندر گرفتار آمده . و یارش از دیده دور افتاده . بی آگهی
 از او راه جزیره دور پی ش گرفته . و ن خویشتنش از پی نگاهداری
 از بدنامی . از اسپر پشک و رشک . و خج (۶) بسیار بچ آن پرو
 برده . سنا را شکیبارا پریشان و درواشته اند . پرور بر زور ناز و
 و بکار اندرش از هیچ پروئی یا ور . سرگردان و پیرمان راه میرود . و
 بجهت آهنگیده و سنجیده . کو بکو و سوبو میگذرد . بخوش و پرورش میگذرد

(۱) پشک . عشق (۲) سنا . عاشق (۳) دوستان معشوق (۴) فراتین . کلام سمد
 (۵) پرورد . وصل (۶) خج . حاصل

میگوید

میگوید غاشرا (۱) آتش . پیغام دهنوا از مهر ساز است . و سنار را
 ساتکین (۲) انده او بار . گفتار ساتکین گلرخانه است . رستت دل و دین
 از بهر دوستی . و بهره وری از دیدار نگارین است (گر نه بید چه بود
 فائده بنیای) پن . هر کار بر اراهی هوس را هیر انگاری (۳) و دینای (۴)
 باید . تا مرد را بریر (۵) دلپذیر رساند . نخت باید داشت که . از روی
 آزمون تن شناسان پلاتون نشان . پشت خود سامی خون آشام
 که اگر بزودی لگامش گرفته نشود . سب بر سوائی و پریشانی کشیده . بیجا
 خسته و جان رساند . و درمان میر و سامانی آن . بدل و دیده
 بر جای دگر داشتن و با گلرخان بهتر و بهتر شک باختن است و پس
 (که بر و بحر فواج است و آدمی بسیار) اگر چه نخستین انداز . گرفتاران
 زنجیر مهر دهنوا را از آنرا . این پرده بگوش ساز نیاید . بن در دزدی (۶)
 که بدیده فرزانه خود در نگرند (تخصیص کرده ایم و مد او اقرار است)

(۱) لیوان خراب

(۲) غاش منعم (۳) ساتکین (۴) محبوب (۵) سنگار . فقی (۶) دینار . معاون (۷) زیر بمقصود (۸) در دزدی

بازمانده گفت و اندر ز (۱) امشب زبانی میثارم. بزم از خنیاگر و در (۲)
 و باد بهی جان پرور. تا هو (۳) را و (۴) کوهر. کرک (۵) خشک و (۶)
 پشته و بادام شور. و سکاروی (۷) بره و گور آراسته. و از هر چه
 بیگانه و ناسازگار پیرایه ام. چک و چخانه. و تار ترانه. و در کار
 هو شرایت. و سر آشک (۸) بزم خواجه (نکیسای) اندوه فرسایت
 چمانیان (۹) مهوش. جام می میگرداند. و در لیران آهوشم سر و دود (۱۰)
 بخواند. بیاتاد می "از در درخیم چه بستانیم. و بادوستان کرد
 اندوه روزگار دور ویرا. پشت در مانیم. بهمنروز بهمن ماه بر در (۱۱)
 ساله ۱۲۵۲ شانزدهم شعبان سنه ۱۳

مرد مرا کس نویند اسب و استر و شتر و گوسفند را سرنگارند
 دندان را ریشه نوییند پرند ه را پارچه نگارند

(۱) خنیاگر و در آشکر. مطرب (۲) تا هو. عرق (۳) را و. خالص (۴) کرک نقش
 (۵) سکارو. کباب (۶) سر آشک. رئیس القمار (۷) چمانی. ساقی

باز و مرغ خان شکار را بهله نگارند
 جامه ندوخته را توب نویسند
 دنگش و موزه و سر موزه و گور را بر آرد
 رخنه را (۲) برگه نویسند
 نوشته در (پاکت) نهاده را
 تنزه (۷) نویسند
 جامه سه ابا و تمام اسب و نه
 آنها را دست نگارند
 سکت و تازی و توله شکار را
 کربواره (۹) نویسند
 نهال بیریشه را شاخه نویسند
 درخت ریشه دار که رانته نویسند
 جامه دوخته را پوشه نویسند
 کلاه و مانند آنرا تا نویسند
 جام و کاسه و مانند آنها را دانه نویسند
 نامه را (۴) جلقا (۵) و رخنه (۶)
 که پوست ناگرفته بود ا جلقا نیکارند
 زنج و شاد و ورد (۸) و هر چه کشیدی
 مشکف است تحته نویسند
 پیل و شیر و مانند شان را برنجیر نویسند
 نهال ریشه دار را بنه نویسند
 درخت ریشه دار که رانته نویسند

(۱) گوراب، جوراب (۲) رخنه، قوطاس، کاغذ (۳) برگه، ورقه (۴) نامه، کتاب
 رخنه جلقا، جلد (۵) بر خه با خرد (۶) تنزه، پاکت، ظرف (۷) زنج و شاد و ورد، فرش (۸) کربواره، قلاو

(پایان)

زبان پارسی از روی توانگری (۱) و شیرینی . بهتر و برگزیده تر
 زبانه است . رهبر سرودی این فروکش . پارسی داشتن فراترین . که زبان
 تازی برشت و خور (۲) برگزیده جهان آفرین . فرو داده بسند (۳)
 و ترده (۴) زاوتر (۵) از آن . کسیرا یارای خواستنیست . چه درین
 بهترین زبانها گوینده بهمان . بدان نوا و سخن پانده . آذر (۶) زبان
 پارسی و خداوندان آنرا . بر جهانیان بدین ویزه (۷) دست آورده
 باز نموده است . از آنجا نیکه تن و نوش . و رای و هوش . آفرینی هموار
 در خور کاسی دکامش است . زیرا (۸) از آن نوله دلپذیر را ندانسته . همه
 روزه بکاستن پارسی . و فرودن تازی پرداخته . کار را سحائی
 رسانیده اند . که امروز جز نموده ای (۹) بند و بست . در نگارش

(۱) پایان . خاتمه (۲) توانگری . ثروت (۳) رهبر سرودی . دلیل عقلی (۴) برشت و خور . بی میل و دلخواه
 (۵) ترده بسند (۶) زاوتر . اقوی (۷) آذر . احترام (۸) ویزه . مقدس (۹) زیرا . مقصود (۱۰) نموده . نموده

دیران سخندان . نشانی از پاری نمانده است . هرگاه نخی در را در
 و پالودگی زبان از آک آلودگی میسرود . آمیخته بودن زبانهای دیگر
 از دست روسی و فرانسه و انگلیسی را کوهانیا بودن اکدش . و شود
 تن آسانی خویش میآورند . تا بدینمایه نمی اندیشند که آلودگی نوادگی^(۱)
 نامبرده^(۲) از روی آیفست^(۳) است^(۴) که چیز برانداشته از سرون گفته
 و در نذ بنیاد آثر شکسته و از هم ریخته . بر نواد خویش بگونه آمیخته اند .
 که خداوند آنرا نیز . نیروی نیما دیت . بدشیر پاریان . که بی بهره بود^(۵)
 زیان و سود . بجا و رد داشتن نواد پرداخته و آنچه را که جاورد داشتن
 نتوانستند بر هم شکسته . و تا زیگانه^(۶) بگونه پوشش تازی بر نشاند
 اند . فاید بر آن نیز بسته نکرده . با کگونه و نجی^(۷) بخرد ناگنجا .
 بغلت^(۸) نوشتن دازه با درست مانند سد و شست . تهران و غزوین

(۱) راود . خالص (۲) نواد . لغت (۳) نامبرده . مذکور (۴) آیفست . حاجت

(۵) بهره بود . باعث (۶) جاورد . تبدیل (۷) تا زیگانه تزیب (۸) و نجی . همبرم (۹)
 غلت . غلط

و افزاین دید و نوشته و فرمایش و گذارش بدیات و نوشتجات
فرمایشات و گذارشات . دست انداخته . و الف و لام سامه^(۱)
نام^(۲) تا زیر ا . بوازه های پاری بر آورده و فرمایش گاشته اند
، در دندی^(۳) که زبانز آیفی^(۴) بچگونه و ام و ایرمان نباشد . چرا با
بدریوزه بر آمده و در بدر و کوکو چیزهای ندانسته گرد آورده نگاشت
که در سد پنج کس بارش^(۵) نگاشته خویش بر نخورده . نویم خوگر بود
بگفتار زبانزد^(۶) در میان . بنمودن راز و کامه باز گوشت . اکنون
بدان نیز بسته شده . دازه های فرانسه و روسی در میان آورده
ویرینه و باستانخانه^(۷) بسپهر بر آورده را . که دارای آرایش^(۸)
کشور است . موزه خانه نامیده . بفروزه کفش کن مینایند . و گرد
آسمان نمونه را در لکه و کالکه می سرائند . و در کازه^(۹) و کال^(۱۰)

(۱) سامه . خاصه (۲) نام . اسم (۳) درند . صورت (۴) آرش . معنی

ره ، زبانزد . اصطلاح دعو کازه . مقام (۷) کال . محل

چون و چرا: بجزری و تکی زبان پاری را بهانه میآوردند. کترین بنده
 با گرفتاریهای چند گونه کارهای پرستاری (۱) که از نگارشش پاری عبادی (۲)
 و خشوری (۳) و گذارشش کارهای گفتاری. و آمد و شد درباری.
 در دست دارم بماند (۴)، توانش (۵) خویش در رسائی تنهائی و بیداری
 و نه اشتن افزا کار. و یکسره کم بودن نامه ای پاری بنجار. خواستم
 این بهانه را از میان برداشته. بزرگان خرد و دان. آسان
 و بتوان بودن نگارش و زبان پاری را نموده. راهی از برای آنکا
 در کردار درخور آفرین آفریدگار بکشایم و انگارشش چنان بود. که دیگر
 پرداخته آید. بازداشتنهای (۶) ناگزیر (۷). از برای تافتخانه (۸)
 بهر سیده پس افتاد. و نگاشتهای دیگر که در میان سراینده (۹) و خداوند
 فرومیده. از هر دری نگارش یافته. بر خه دیگر ماند. بنخواست خدا

(۱) پرستاری. خدمت (۲) عبادی. کلی (۳) و خشوری. سعادت کبری (۴) مایه. قدر (۵) توانش. قدرت
 (۶) انگارشش. تصور (۷) باز داشت. مانع (۸) ناگزیر. لا علاج (۹) تافتخانه. مطبوعه (۱۰) سراینده. برآ

از پی این جنبه رتاشه و بختی آن خواهد گردید و فرسنگی تیر در
 نگارش است که بدقتی آن همه را تویش نگارش پاشی
 هم میرسد اینک هر که راجسته و خواسته بجا نهد اندر آید که در این
 برخه نگاشته شده باشد با سرمایه که پشت برگه نخست است بجا
 نگاشته شده سخت برخه و زمین گردد در هر گونه آید
 پوی بخش از هر گونه فراوانی و لغزش است روزمه خرداد و

همانکه زیر کردی سال ۱۲۵۴
 بر چینه ۲۰ شعبان تباری

۱۳۰۰

چون نخستین بار (پروژه نگارش) پاریس کم یافت شده و این روزگار خرد
 بسیار است نویسم روانی زبان پاریس و کارش فی پاریس دوستان و دوستان
 چون نداشت از حسن مردمی خداد (شیم محمد علی) پاچیه (بهجت) و تافت
 که گوشش می شنید و گفت گیری و نواد پر داری آنرا پاریس را پاریس آن
 روان و سودان شیم (عبد علی) موبد بیدگی بگردن گرفت و این و غنیمت
 که هسته که در جبهه پیشانی می باشد و جلالی (۱۲۶) برابر از دی شت ۱۲۶۰

و خوردن و نگاه داشتن آن دوم منع از زنان و عفت
 ایشان در شهادت آن سوم استثناء چهارم بوی خوش
 پنجم لباس دوخته برای مردان ششم پوشیدن چیزی
 که پشت پا را پوشاند در مردان هفتم شوق بپوشیدن
 کفن و کفن لا والله و بلی والله هشتم کفن جوانان
 بدان نیم از آله ناخن و گوشت و زخم دهیم و روغن مال
 بپوشیدن باز دهیم پوشانیدن سر و راه رفتن و پیرایش
 و مردان و از دهیم کندن و درخت و کپاه در عجم
 محرم مکر موه جان و درخت خرما

طواف و نماز آن

پس از احرام با حالت طهارت و از آله نجاست رختا
 نباید طواف نماید با بنظر هیکه خانه مکه را در طواف
 چپ قرار دهد بین مقام ابراهیم و خانه هفتمین
 دور خانه از حجر الاسود تا حجر الاسود پس از پشت بگردد